مقامات السالكين

محمد بن محمد الدارابى

بسم الله الرحمن الرحیم

مقامات السالکین

نویسنده:

محمد بن محمد دارابی

ناشر چاپی:

آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مقامات السالکین

مشخصات کتاب

نام کتاب : مقامات السالکین

نویسنده : الدارابی، محمد بن محمد

گرایش : الفقه الاستدلالی

سال نشر: ۱۴۱۸

ه ق وفات مؤلف : حی فی ۱۱۳۰ ه ق

قطع : وزیری

زبان : فارسی

ناشر : نشر مرصاد

محل نشر : قم المقدسهٔ نوبت چاپ : الأولی

ویراستار : السید جعفر النبوی

تعداد جلد : ۱ شماره جلد : ۲

توضیحات : طبعت هذه الرسالهٔ فی المجلد الأول من کتاب غنا، موسیقی

صفحه : ۱

مقدمه

مؤلف

نویسنده این رساله چنانکه مؤلف خود در مطلع کتاب ذکر کرده، محمّد إبن محمّد دارابی است؛ دارابی چهره‌ای چندان شناخته شده نیست؛ زیرا شیخ آقا بزرگ تهرانی در الکواکب المنتشرهٔ (ص ۳۳۰- ۳۳۲) از دو تن با عنوانهای شاه محمّد دارابی اصطهباناتی با تخلّص «عارف» و شاه محمّد دارابجردی با تخلّص «شاه» نام می‌برد و ضمن شمارش تألیفات این دو از رساله مقامات السالکین ذکری به میان نیاورده است و نیز در الذریعه این رساله را معرفی نکرده است؛ امّا از سوی دیگر در پایان شرح حال شاه محمّد دارابجردی احتمال داده است این دو عنوان نام یک شخصیت باشد. افزون بر این، آقای احمد گلچین معانی نیز در تاریخ تذکره‌های فارسی، (ج ۲، ص ۸۷- ۱۰۵) که به معرفی لطائف الخیال از تألیفات محمّد إبن محمّد دارابی شیرازی پرداخته، هر دو تخلّص «عارف» و «شاه» را از آن وی دانسته و از قسمتی از لطائف الخیال استنباط نموده که وی در آغاز جوانی نزد شیخ بهایی شاگردی نموده است. علامه تهرانی در شرح حال شاه محمّد دارابی اصطهباناتی (م ۱۱۳۰)، افرادی چون: محمّد مؤمن جزائری صاحب طیف الخیال، شیخ علی حزین صاحب تذکره حزین، سید علی بن علاء الدوله بن ضیاء الدین نور الله از صفحه : ۲ نوادگان قاضی نور الله شهید، سید محمّد قطب ذهبی مؤلف فصل الخطاب و نیز محمّد تقی بغدادی صاحب شرح شواهد إبن الناظم را از شاگردان این شخصیت معرفی نموده و کتابهای ذیل را از تألیفات وی دانسته است: ۱- روضهٔ العارفین یا ریاض العارفین شرح صحیفه سجادیه، ۲- عالم المثال که به سال ۱۱۰۰ در سفر دریایی نگارش یافته، ۳- لطائف الخیال، ۴- معراج الکمال در بیان معانی شیخ و ارشاد و مرید و استرشاد، ۵- فصل الخطاب. نیز گوید: میر محمّد حسین خاتون‌آبادی صاحب مناقب الفضلاء از وی روایت می‌کند. نامبرده

را فرزنـدی بوده است موسوم به شاه فتـح الله دارابی (ح ۱۱۱۷) که از شاگردان محمّـد تقی بغدادی صاحب شـرح شواهد إبن الناظم بوده است. علامـه تهرانی در شـرح حال شاه محمّـد دارابجردی وی را مؤلف کتابهای تـذکرهٔ الشـعراء و لطیفه غیبی در احوال حافظ شیرازی معرفی نموده و گویـد: در صبح گلشن آمـده است که وی در بلاـد هنـد به شـهادت رسـیده است. علامـه تهرانی در نهایت اظهـار می‌دارد اگر این قـول صـاحب صبح گلشن را نپـذیریم این دو عنوان می‌توانـد مربوط به یـک شخصـیت باشـد که دارای دو تخلّص بوده است. نصـرآبادی در تـذکره خویش ص ۱۸۶ که میـان سالهای ۱۰۸۳ تا ۱۱۱۲ نگارش یافته شـرح حال وی را آورده و گوید: ملا شاه محمّد از ولایت داراب است، طالب علم منقّحی است، مدّتی در هند بود تا در آنجا بود فیض به همه کس می‌رسانید ... صفحه : ۳ مرد بسیار خوبی است و پاره‌ای تحصیل هم کرده، در هر علم آگاهی دارد .... میرزا اسماعیل شجاعی مظفّری شیرازی در آغاز جلـد دوم لطائف الخیال به شـرح حال شاه محمّد بن محمّد دارابی شـیرازی پرداخته و وی را مرشد و پیر، مقرّب بارگاه اله، اهـل عبادت و ریاضت و قـدس و تقوا، عرفان و تجرّد و فضل و کمال، و صاحب فتوا خوانـده است. مولانا خـداداد که دیباچه رساله حاضـر را رقم زده است بـدون آنکه نام مؤلف را به صـراحت ذکر نماید اوصافی فزونتر از دیگران در شأن مؤلف مقامات السالکین آورده و اشارتی نموده که وی در بلاد هندوسـتان سکونت داشته است، چنانکه گوید: نه همین گلشن ایران از ترشّح جویبار فیضش سرسبز و ریّان است؛ بلکه در سواد هندسـتان، بِرَهمَن زادگان فقیر از سـعی مشـکورش کرور کرور رو به راه آورده کار و بارِ بت و بتکده از او خراب و ویران .... وی آنگاه در وصف رساله حاضـر با آب و تاب فراوان عباراتی موزون نگاشته و در پایان گوید: [این رسـاله] شـاخ گلی است از لالـه‌زار قـدس دست به دست آمـده و از خلوتخانه انس چنین شاهـد سـرمست به دست نیامـده. و چون از برای دل اهل سلوک از مقام بی مقامی آمده، بنا بر این، به مقامات السالکین مسمّی شده .... با توجه به این رساله بویژه بخش پایانی آن، که درباره دیدگاه عرفا در باب سـماع نگارش یافته است، و نیز با توجه به دیگر نگاشـته‌های مؤلف و نیز اوصافی که شرح حال نگاران و مریدانش برای وی ذکر نموده‌اند می‌توان اظهار صفحه : ۴ داشت که وی از عرفا بوده و به تصوّف تعلّق خاطر داشته است. چنـانکه در حاشـیه یکی از صـفحات همین رسـاله در ردّ انتساب کتاب حدیقـهٔ الشـیعهٔ به محقق اردبیلی به ده دلیل تمسک جسـته و خواسته است ساحت وی را از نوشتن مطلبی علیه تصوّف بپیراید.

رساله حاضر

اشاره

در تصـحیح این رساله از دو نسـخه خطی اسـتفاده شده است: نسخه الف: این نسخه متعلق به بریتیش میزیوم لندن است و میکرو فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشـگاه تهران به شماره ۴۳۱۷ نگهـداری می‌شود (فهرست میکرو فیلمها، ج ۳، ص ۴۵). متن این نسخه به قلم نسخ و حواشی به نسخ و نستعلیق کتابت شده است و کاتب مشخص نیست. در پایان دیباچه کتاب، سال نگارش دیباچه ۱۱۰۴ و سـال کتابت متن ۱۱۰۵ ضبط شده است. نسـخه ب: این نسـخه نیز متعلّق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۷۰۲، و فاقد دیباچه موجود در نسخه الف است و نیز بیش از نیمی از صفحه اول افتادگی دارد. متن این نسخه به قلم نسخ و حواشی به نستعلیق به دست شخصـی به نـام ملا محمّـد باقر به سال ۱۱۴۶ کتابت شـده است. چنانکه در حاشـیه یکی از صـفحات ضـبط شده، ملکیت این نسـخه از آن شخصـی بـه نـام شـیخ احمـد بـوده اسـت. میکرو فیلم این نسـخه به شـماره ۲۸۱۰ در کتابخـانه مرکزی دانشـگاه تهران نگهـداری می‌شود. (فهرست میکرو فیلمهـا، ج ۱، ص ۲۰۲). در حواشـی نسـخه الف و ب مطـالبی از مؤلف درج گردیـده که بیشتر حاشیه‌های موجود در نسخه ب در متن نسخه الف ضبط شده است و در صفحه : ۵ مواردی هم الحاقاتی در متن نسخه الف به چشم می‌خورد که با علامت الحاق از متن متمایز شده است. اکثر حواشی نسخه الف و برخی از حواشی نسخه ب با عباراتی چون «منه مد

ظلّه العالی»، «منه مد ظلّه السامی»، «من افاداته» و ... امضاء شده و نیز در برخی موارد، کاتبِ نسخه الف در ابتدای بعضی از اشعار در متن کتاب، عبارتِ «من مؤلفه» یا «من مؤلفه مد ظلّه» را ظاهراً از خود اضافه نموده است. اگر چه بین نسخه «الف» و «ب» از نظر عبارات تفاوتهایی غیر مغیّر معنا به چشم می‌خورد و در موارد عدیده‌ای قسمتهایی از عبارات متن «الف» در حاشیه «ب» درج شده است؛ امّا در مجموع می‌توان گفت که نسخه «الف» با توجه به اینکه افتادگی صفحه اوّل را نیز ندارد و از خطی خواناتر و از قدمت بیشتری برخوردار است به عنوان متن اصلی در نظر گرفته شده و حواشی مؤلف که در دو نسخه، مشترک بوده بر اساس نسخه «الف» ضبط گردید و حواشی مختص هر یک از نسخه‌ها هم با تمایز از یکدیگر در پانوشت ذکر شد. البته در نسخه «الف» حاشیه‌هایی با امضای بعضی از افراد به صورت رمز مشخص شده که از نقل آنها صرف‌نظر شد. رساله حاضر مشوّش و مغلق نگارش یافته است و فهم بعضی از عبارات نیاز به دقت و توجه دارد و نیز، کلمات زائد و تقدیم ما حقّه التأخیر و بالعکس به حد وفور در آن دیده می‌شود. اینگونه موارد همچنان به حال خود باقی مانده است؛ زیرا گویای روش تألیفی نویسنده است. چنانکه گلچین معانی نیز در معرفی لطائف الخیال تألیف همین مؤلف نیز به تکلّف قلم نویسنده اشارت نموده است. همچنین در مواردی اعداد به گونه غیر معهود با عصر ما به کار رفته است مانند «پانجدهم» و «هشتدهم» به جای پانزدهم و هجدهم، ما در این موارد نیز صفحه : ۶ هیچ گونه دخل و تصرّفی نکرده‌ایم بلکه فقط از جهت رسم الخطّ سعی بر این بوده است که کلمات به روش نگارش امروزی ضبط شود. در تصحیح این اثر تا حدّی که فرصت اجازه می‌داد منقولات تخریج شد و به لحاظ آنکه مخاطب این مجموعه اهل فن هستند از توضیحات اضافی و معنای کلمات و اصطلاحات صرف‌نظر شده است. این رساله با دیباچه‌ای به انشای مولانا خداداد که ظاهراً از مریدان مؤلّف بوده است آغاز می‌شود و آنگاه متن رساله با مطلع و مقدمه‌ای از مؤلف، و طیّ دو فصل و یک خاتمه به انجام می‌رسد. مقدمه متضمّن دو مقام است: مقام اول: بیان تعریفات لغویین درباره غناست و ابتدا هفت تعریف در باره غنا طبق نظریات علمای شیعه مطرح نموده و سپس نظر خود را چنین اظهار می‌نماید: و این بهترین جمعی است که: هر صوت حَسَنی که با آلات لهو یا صوت زنی که مرد بشنود یا شهوت‌انگیز باشد و نَفس بهیمی را به حرکت درآورد، یا کلام کذب و لا طائلی باشد؛ مسمّا به غناست و حرام است. و هر صوت حسنی که مقابل این باشد، در اکثر احادیث مسمّا به صوت حسن است نه [مسمّا] به غنا؛ و مباح است، بلکه در قرآن و ذکر مستحب است .... مؤلف پس از این، دیدگاههای تعدادی از علما را برای تأیید نظر خویش نقل می‌نماید و بعد به بررسی کلمه غنا در کتب لغویین پرداخته و در پایان نقل اقوال آنها سؤالاتی مطرح نموده و پاسخ می‌دهد. او در نهایت امر، چون اقوال لغویین عامّه و خاصّه درباره غنا را مختلف و غیر قابل جمع دانسته، راه چاره را رجوع به عرف می‌داند. صفحه : ۷ مقام دوم: در این مقام ابتدا گزارشی از دیدگاه علمای شیعه و سپس دیدگاه علمای عامّه را مطرح و سپس نظر خود را چنین بیان کرده است: مؤلف را اعتقاد این است که غنا حرام است، اگر چه در قرآن و ذکر و مرثیه باشد؛ امّا بالفعل آنچه قاریان و ذاکران می‌خوانند غنا نیست، چه در عرف آن را غنا نمی‌خوانند .... مؤلف در خاتمه این دو مقام، علت تدوین رساله را اینگونه آورده است: ... مقصود نه تحلیل ما حرّم الله است که فسّاق و اهل عصیان و نفاق حرام را حلال دانند، و نه تحریم ما احلّ الله که صوت حسن که ممدوح است، حرام شمرند و تفسیق نمایند بعضی را که قرآن و ذکر خدا به صوت حسن از ایشان به ظهور می‌رسد؛ بلکه مطلوب، احقاقِ حق است به حسب امکان. فصل اوّل در بیان علت حرمت غنا و دلایل تحریم آن است، مؤلف در این فصل پس از آنکه تأکید می‌ورزد که در حرمت غنا فی الجمله خلافی نیست به تفصیلهایی که در این زمینه وجود دارد اشاره نموده سپس شش دلیل از آیات کریمه و بیست و پنج حدیث، دال بر حرمت غنا از طریق خاصّه و غالباً با ترجمه و بدون بیان، ذکر نموده است. وی آنگاه به تحلیل احادیث به صورت پرسش و پاسخ پرداخته و حرمت فی الجمله غنا را به اثبات رسانیده است. فصل دوم در بیان احادیثی است که بر ممدوح بودنِ صوت حَسَن دلالت دارد. مؤلف در آغاز با اشاره‌ای گذرا به تفصیلهایی که در این زمینه وجود دارد بسنده نموده و نظر داده است که هر چه در عرف بدان غنا گویند حرام است پس باید به عرف رجوع نمود؛ زیرا بسیاری از امور

شرعی مبنی بر عرف عام است. صفحه : ۸ وی در نهایت می گوید: القصّه، حلیت صوت حسن، اشهر و اقوی از آن است که محتاج به بیان باشد، مثل حرمت غنا فی الجمله. مؤلف سپس بیست و هفت حدیث در این زمینه همراه با ترجمه و در مواردی با توضیح و بیان و طرح پرسش و پاسخ ذکر می کند. بعضی از احادیث این فصل مضموناً متحد، لکن سندشان متفاوت است، لذا دو روایت به حساب آمده است. آنگاه مبحثی با عنوان «تنبیه» گشوده شده است که مناظره‌ای است مفصّل به صورت پرسش و پاسخ میان نظریات دو گروه اول و دوم و در این میان بررسیهای روایی، رجالی، سندی همراه با استدلال به چشم می‌خورد. وی در جایی اظهار می‌دارد: ضعف سند برخی از احادیثِ کتب اربعه قدحی در استدلال نمی کند و با توجه به آنکه متأخرین، با تمام دقّت و احتیاطی که در تصحیح رجال و تحقیق احوال روات نموده‌اند در عین حال به علل مختلف از جمله به علت اختلافاتی که اصحاب رجال کرده‌اند دارای اشتباهات بسیاری می‌باشند. این «تنبیه»، «تکمله» ای در پی دارد که در حقیقت تحلیل بعضی از مسائل رجالی است و پس از این تکمله در ضمن یک تنبیه چنین نتیجه گیری می‌نماید: پوشیده نماند که بعد از تتبع معلوم می‌شود که معنای معیَّن و محصَّل برای غنا که اطمینان حاصل شود از کتب لغت حاصل نمی‌شود، و بر تقدیر ثبوت حقیقت شرعی، غنا حقیقت شرعی ندارد؛ و حقیقت متشرعه یعنی متفقّهه بر وجهی که در خصوص این لفظ ثابت باشد حکم لغت دارد در اختلاف، یعنی صفحه : ۹ حقیقت متشرعه نیز معلوم نمی‌شود زیرا که فقها اختلاف بسیار در تعریف غنا کرده‌اند و از معنا، قدر مشترکی میانه همه استنباط نمودن نیز نهایت اشکال دارد به سبب مباینت بعضی لغات و منافرت تفاسیر فقها با یکدیگر. و باز به حیثیتی نیست که بهتر از معنای عرفی باشد در مقام جمع بین احادیث فریقین. مؤلف پس از طرح پرسش و پاسخی در این زمینه در نهایت امر اظهار می‌دارد: پس حق، در باب غنا آن است که: هر چه در عرف غنا گویند، حکم به حرمت آن باید کرد که مناسب فهم مخاطب باشد. مؤلف پس از این در باب شعر و عشق به تفصیل سخن گفته و فرق میان شعر ممدوح و مذموم را بیان نموده و در خاتمه رساله به صوت حسن، نغمه خوش و سماع پرداخته است و سپس در ضمن تکمله‌ای که در پایان خاتمه آورده نظر بعضی از اهل عرفان را در باب آثار سماع بیان می‌نماید. مؤلف سماع را به سه قسم ممدوح، مذموم و مختلف فیه تقسیم نموده و علل هر یک را بیان داشته و در پایان خاتمه، خاتمه‌ای گشوده و اظهار داشته است: «نغمه صوت حسن، سبب ربط عارف به عالم روحانیات می‌شود». وی در پایان چنین نتیجه گیری می‌نماید: پس نتیجه این دو فصل به مقتضای احادیث این شد که فرقه ثانیه می گویند که غنا فی الجمله حرام است به اتّفاق، نه مطلقاً؛ بلکه بعضی از اقسام که صوت حسن با ساز و آلات لهو باشد؛ یا آنکه خواننده زن باشد و آوازش مردِ نامحرم بشنود؛ یا پسری باشد که از آن خواندن انبعاث شهوت شود؛ یا مستمع چنان شخصی بُوَد که از شنیدن آواز خوش، قوای بهیمی او به حرکت آید، نه آنکه صفحه : ۱۰ روحانیّتش غالب شود؛ یا خالی از ذکر جنّت و ربط به عالم آخرت باشد، نه آنکه ربط به آن عالم دهد و خدا و جنّت به یاد آورد؛ یا آنکه قوای شهوی و حیوانی به حرکت آورد، نه آنکه عاقله قوی شود و قوای حیوانی را مطیع خود گرداند؛ یا آنکه از مبدأ دور اندازد، نه قریب گرداند؛ و یا آنکه از خدا غافل گرداند، نه آنکه خدا را به یاد آورد حرام خواهد بود. و اگر چنین نباشد و مقتضیاتش ذکر و محبّت الهی و عشق حقیقی و فکر آخرت و ترک دنیا و اماته شهوات و قطع تعلّقات و افزونی روحانیت و تخلّق به اخلاق الله باشد جایز؛ بلکه مستحب خواهد بود عقلًا و نقلًا. مؤلف پس از نتیجه گیری از مطالب مطروحه، باز هم به بیان سماع، وجد یا حرکت دوری و وجد ریایی می‌پردازد و در پایان می گوید: دلایل همه از طرفین مذکور است، هر کس هر چه خواهد، اختیار کند و احتیاط نماید که تکفیر و تفسیق مؤمنی بلا رویّه ننماید.

علت تصحیح مجدّد رساله حاضر

رساله حاضر در سال ۱۳۷۴ ش در ضمن کتاب موسیقی در سیر تلاقی اندیشه‌ها و پنج رساله فقهی فارسی به کوشش آقای اکبر ایرانی به همّت انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده بود. هنگامی که دست‌اندرکاران این مجموعه تصحیح

این رساله را در دستور کار خود قرار داده بودند آقای ایرانی اطلاع دادند که آن رساله را تصحیح نموده و قصد چاپ آن را دارند، لذا از تصحیح مجدّد آن صرف نظر گردید تا دوباره کاری نشود. یک سال پس از این امر، کتاب موسیقی در سیر تلاقی اندیشه‌ها همراه با رساله مذکور چاپ شد. صفحه : ۱۱ این پرسش بسیار طبیعی است که چه امری سبب گردید تا مجدّداً این اثر تصحیح و در این مجموعه چاپ شود. علت تصحیح و چاپ مجدّد این رساله این است که در تصحیحِ پیشینِ این اثر فقط از یک نسخه خطی استفاده شده در حالی که مصحّح از وجود نسخ دیگر بی اطلاع نبود. به علاوه، نسخه مورد استفاده مصحّح ناقص و فاقد دیباچه نسخه «الف» است، از سوی دیگر نسخه «الف» ظاهراً از قدمت بیشتری برخوردار است و کلیه نظریات مؤلف پس از تألیف در متن کتاب آمده است و از تاریخی که در پایان دیباچه به سال ۱۱۰۴ ضبط شده است و نیز از حواشی مؤلف که با تعبیر «منه مد ظلّه العالی» یا «منه مد ظلّه السامی» و ... در نسخه آمده چنین استنباط می‌شود که علی الظاهر این نسخه در حیات مؤلف کتابت شده باشد. ثانیاً تصحیح پیشین ناتمام و غیر فنی است که نقد آن از حوصله این مقدمه خارج است؛ امّا در اینجا به بعضی از موارد و عمدتاً نکات کلی آن اشارتی می‌شود: مصحح به دلیل آنکه از نسخه ناقص الأوّل استفاده نموده بر خلافِ معمولِ صاحبان این فن، متنی مشابه از رساله سه اصل مرحوم ملا صدرا رحمه الله را انتخاب و جایگزین نموده است. ای کاش در همین شیوه، روش صحیح اتّخاذ می‌شد که متأسفانه چنین نبوده و نقل مطالب رساله سه اصل با امانت توأم نبوده است. در مواردی که مؤلف رساله پس از نقل متون عربی، ترجمه آن را نیاورده؛ مصحّح در داخل متن ترجمه آن را افزوده است. اولًا معمول آن است که چنین کاری در پانوشت صورت پذیرد، ثانیاً اگر هم در متن بخواهد اعمال شود لازم است با دو قلاب از متن مؤلف متمایز صفحه : ۱۲ گردد. البته این امر در مواردی چند صورت پذیرفته و مواردی نیز بدون تمایز چاپ شده و موهم آن است که متن اصلی رساله چنین بوده است. علاوه بر آنکه اغلاط مطبعی در مواردی به رساله راه یافته است هر چند تا حدّی این امر معمول است کلماتی غلط خوانده شده و لذا به جای تصحیح، تغلیط شده است مثلًا: در ص ۱۵۴، س ۴، نغمه سنجان به نغمه سبحان و شعبه بینش به شعبه نشین؛ ص ۱۶۵، س ۱۱، مُنجَبِر به منجر؛ ص ۱۸۱، س ۷، الزلل و الخطل به الخطر و الزلل؛ ص ۱۸۷، فصل دوم به باب دوم؛ ص ۱۹۸، س ۱۲، نعمت به نغمه؛ ص ۱۹۹، زارت به زادت؛ ص ۲۰۳، س ۱۴، مَکنید به می‌کند؛ ص ۲۰۹، س آخر، با تغیّر فی الجمله به بالعبری فی الجمله؛ ص ۲۱۲، س ۱۲، تنبیه به شبیه و .... بعضی از کلمات داخل متن در میان دو قلاب معنا شده که نیازی به معنا کردن آنهم در متن نیست مثلًا: فرقه محقّه [امامیه]، عامه [اهل سنّت]، عامی [سنّی]، مؤمنین [شیعه]، افراد [مصادیق] و .... بعضی از تصحیحات در داخل قلّاب در متن قرار گرفته که غلط است مثلًا: ص ۵۹: «ملا صالح مازندرانی [ملا صالح برغانی]»؛ که غلط بسیار فاحشی است؛ ص ۱۵۴، س آخر: «از متون و کتب (تجوید) دیده» که صحیح آن چنین است: «از متون کتب محو نگردیده است». مصحّح به نکاتی که از اصطلاحات کاتبان بوده به نیکی توجه نکرده‌اند. مثلًا: در ص ۱۸۳، روایت بیست و یکم در فصل اول زائد است؛ زیرا کاتب بر روی آن کلمه «زائد» نوشته است امّا مصحح آن را به عنوان روایت بیست و یکم آورده و از آن پس شماره‌های روایات ۲۱ به ۲۲ و ۲۲ به ۲۳ و ... تبدیل شده است. در ص ۱۸۴، س ۴، در پایان روایت ۲۴ که در حقیقت روایت صفحه : ۱۳ بیست و سوم است پس از «به طریق متعدّده روایت شده» این عبارت باید اضافه شود «پس وجود درست در سند قدحی در اعتبارِ متنِ حدیث نمی‌کند.» و در همین جا روایت ۲۳ پایان می‌پذیرد. در ص ۱۸۴، س ۴ إلی ۶ از «روایت است» تا «خاموش شود.» روایت بیست و چهارم است و پس از آن روایت ۲۵ صحیح است. کاتب در ص ۵۵ نسخه خطی، در حاشیه مطابق با ص ۲۰۰ س ۳ چاپی، جمله «صح بالقرآن» نوشته و اشاره نموده که بالقرآن جا افتاده است امّا مصحح توجه نکرده است. در ص ۲۱۲ س ۱۲ مطابق با ص ۸۲ نسخه خطی بر روی «لم یسمع» نوشته شده «مؤخّر» و بر روی «بیست و ششم» نوشته شده «مقدّم»؛ امّا مصحح هیچ توجه نکرده و مطالب را پیوسته آورده است. در ص ۲۱۲ در متن کتاب روایت ۲۷ نیامده و حال آنکه در حاشیه ص ۷۴ نسخه خطی به تمام و کمال ذکر شده به علاوه دوبار در حاشیه ص ۸۳ نسخه خطی بدین امر اشاره شده که «حدیث بیست و هفتم قبل از این به دو ورق در حاشیه نوشته شده». در بعضی

موارد، پیوستگی جملات رعایت نشده و جمله بی دلیل پایان پذیرفته و ادامه آن آغاز پاراگراف بعد قرار گرفته است به عنوان مثال موارد ذیل می‌باید پیوسته نوشته می‌شد: ص ۱۶۶، س ۱۶ و ۱۷، ص ۱۶۵، س آخر و ص ۱۶۶، س اوّل، ص ۱۷۸، س ۱۵ و ۱۶، ص ۱۹۴، س ۳ و ۴، ص ۲۰۳ س ۱۷ و ۱۸، ص ۲۱۵ پایان متن و ابتدای ص ۲۲۳ و ص ۲۸۹، س ۱۴ و ۱۵. در ص ۲۱۲ س ۹ روایت ۲۴ که در حقیقت روایت ۲۵ است ملاحظه شود؛ زیرا در سطر ۱۲ پس از «لم یسمع» نوشته شده: شبیه مناظره‌ای است ... صفحه : ۱۴ [مانند حدیثی که] از ابی بصیر .... آیا معنایی برای این جمله متصوّر است؟ آیا بین جمله قبل با جمله بعد رابطه‌ای برقرار است؟ نکته آن است که چون مصحح نتوانسته کلمه «تنبیه» را درست بخواند آن را «شبیه» خوانده و بی توجه به معنا مطلب قبل را با مطلب بعد پیوند داده، در حالی که کاتب با عبارت «مؤخّر» و «مقدّم» به ناپیوستگی مطلب و اشتباه در کتابت توجه داده است؛ لکن مصحح هیچ توجهی مبذول نداشته است. مؤلف در آغاز فصل دوم وعده داده است بیست هفت حدیث نقل نماید و حال آنکه مصحح ۲۴ حدیث آورده است. علت اشکال این است که مصحّح در تفکیک احادیث دقت نکرده است. مواردی که بیان شد تنها نمونه‌هایی از اغلاط راه یافته به تصحیح این رساله است. و به تحقیق موارد دیگری تصحیح نایافته و یا تغلیط چه در متن و چه در زیرنویسها و تعلیقات مصحح وجود دارد که بیان آنها از حوصله این مقدّمه خارج است. سید جعفر نبوی صفحه : ۱۵ هو المستعان بسم الله الرحمن الرحیم

دیباجه مقامات السالکین، انشاء مولانا خداداد

خنیاگران هشت بهشت قدس، و بلبل نوایان چار چمن انس، زمزمه پردازان محافل ارباب شوق، و نغمه‌طرازان مجالس اصحاب ذوق، جَلاجِل شور انگیزِ فرح آمیز را هرگاه به شعله آوازهای شرر خیز تاب می‌دهند؛ ابتدا به توحیدِ مالك الرقابی می‌کنند که نوعروس زهره چنگی در سُرادقات جلالش لؤلؤ وشی است حلقه در گوش، و مغنّیانِ بزم فیروزه رنگ در صوامع صوفیان ملکوت از جذبات روحانی به یادش در جوش و خروش. لمؤلّفه ای بلبل شوق از تو دستان«۲» پرداز

وی مرغ چمن از غم تو نغمه طراز مستان الَست از تو در جوش و خروش

در میکده وحدت و خمخانه راز«۳» صفحه : ۱۶ زهی مبرّایی از درك اوهام که اگر هزار هزار سال خِرَدِ خُرده بین در پس زانویِ فکرت نشیند و طایر دانشوری را در فضای جبروت و ساحت لاهوتش به پرواز درآورد به غیر از شاخسار حیرانی و سرگردانی جایی دیگر ننشیند. و خهی معرّایی از حیّز افهام که احیاناً اگر قرنهای بیشمار مانی نژادان ارژنگی آیین اراده نمایند که به قلمِ اندیشه وری در کارگاه خیال چون موی میان نازك نهالان خَلُّخی نهاد باریك بینی نمایند به غیر از آنکه مانند نقش دیبا سرِ انگشتِ حیرت از راه عجز به دندانِ فکرت گرفته، صورتی در آیینه خانه خاطرشان کسی جلوه‌گر نبیند. بیت هر چه بر هم چیده دست عقل و حس و درك و فهم

کبریایش سنگ بطلان اندر آن انداخته«۳» چه سرایم در وصف معشوقی که به غیر از عاشقان شطّاح، و قَلاشان هستی سوزِ فوز و فلاح، احَدی کیفیت جلوه‌هایِ پی در پی، و چاشنی ناوَك دلدوز عشوه‌های وی در نیافته. و چه نمایم از فرخنده محبوبی که در بَدو فطرت سرمستان خُمکده الَست صفحه : ۱۷ را رقمِ محبّت خود که مضمونش «خَسِرَ الدُّنیا وَ الآخِرَهً» است بجای خط سرنوشت برناصیه و وَجَنات احوالشان نوشته تخمِ سودای عشق خود مانند سویدا در زمین دلِ ایشان کِشته که «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه». در راه معرفتش عقل دور اندیش، فریب خورده غولِ بیابانِ براهینِ قاطعِ حکیم، و نتایج ابکار افکارش متزلزل صد هزار امید و بیم. جامی

عقل بگذار کان عقیله تُست

دانه مکر و دام، حیله تُست بیت از همرهی عقل بجایی نرسیدیم

ای عشق بیا راهنما بلکه تو باشی لمؤلفه نه عقل در این راه و نه زر می‌باید

نه دین و نه دل نه ترک سر می‌باید رمزیست که نه تو دانی و نه مفتی شهر

عشقی سرشار و چشمِ تر می‌باید ثنا و ستایش مصوّری را که گلبرگ چهره لاله رویان خطایی نژاد، و سروِ سَهی قامتِ عنبرین مویانِ آذری نهاد را در چمن روزگار، شیوه جلوه‌گری چنان داده که در هیچ دیری و بتخانه‌ای نیست که از تاب شعله شمع عارض فرنگی‌وشی شیخ صنعان صفتی پروانه وار بال و پر جان را نسوخته، و از شور صفحه : ۱۸ شیرینِ لیلی طلعتان خیل خودنمایی در هر وادیی نیست که مجنون کیشی سر در سر بیابان جنون ننهاده، نسیمِ چمن گردِ نوروزی بی تمشیتش گره از بند قبای طفل غنچه نتواند گشود، و شاهد گل بی دستوریش طریق غنج و دلال با بلبلان بی نوا نخواهد پیمود. فصل فروردین که موسم بهاران است حسب الامر اعلایش، باد صبا از برای مقدم سلطان، کل اوراق شکوفه را بر روی بساط فیروزه‌گون باغ به صد هزار انبساط به رسم دُرَر فشانی نثار کرده. و بنا بر فرموده والایش قطرات امطار دوشیزگان بناتِ نبات را از پس تتق ناز با هزار انداز لباس دلبری پوشیده از برای نظّارگیان چمن در آن بزم دلگشا حاضر آورده، و سرو آزاد از روی چالاکی کمرِ خدمت بر میان زده راست چون سَهی قامتان چین و چگِل در گوشه آن محفل عنبرین سرشت بر یک پا ایستاده، راتبه خواران خوان احسانش برات روزی هر روزه در بغل، و به توقیع «وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ» موشّح و مسجّل. گدایان کویش دستِ رد بر سینه دبدبه شاهد دولت خاقان و قیصر نهاده، و بی‌سروپایان خراب جستجویش نظر همّت بر طنطنه کوکبه عروس حشمت کیخسرو و دارا نگشاده. سعدی گدایانی از پادشاهی نفور«۵»

به امیدش اندر گدایی صبور صفحه : ۱۹ لطف بهانه پردازش نه چنان در کمینگاه بخشایش مشت خاک تیره روزگار، و سیه مستان باده غرور لیل و نهار نشسته که به اندک روی دلی که به حضرت احدیّتش آورند کوه کوه گناه از دوششان برندارد. و اگر سرهنگان قضا و قدر شقّه علم هدایت ازلی انتسابش نمی‌گشودند شکست خوردگان افراسیاب نفس و هوا را که عنان گسسته بیابان مرگ آرزوهای بی حاصل سراب نمای دنیایند که فریاد رسی کرده که رو به راه آرد؟ دریاب؛ که بحرِ ذخار بی پایانِ کرمش، کشتی شکست خوردگان سفر هند آمال و امانی را که از چارموجه طول امل در گرداب فنا افتاده به دستیاری ملّاح رحمت به ساحل نجات چگونه رسانیده؟ بنگر؛ که خوانسالار نعمش مشتی گدایان را بی شائبه منّت بر سبیل مهمانداری بر سر خوان نعمت الوان وجود چگونه نشانیده، و سوختگان شمع تجلّیات رخسار شاهد غیب نما را بی دور باش «لَن تَرانِی» در طور مواصلت لمعات نور شهود لا یزالی روزی نموده، و این بیباکان سینه‌چاک را منصوروار بر دار فنایِ نیستی به تیغ بیدریغ استغنای محبوبی گذرانیده، پس از آن خود را که جان عاشقان است بی پروا از طعنه اغیار به رسم دیت بدیشان داده یعنی حجاب نقاب از جمال خود برداشته تا نور شهود را بی واسطه ملاحظه نمایند. آری نظم رسمی است بتان سیمتَن را

کازرده دلان خویشتن را اول به جفا بیازمایند

وانگه ز رَه وفا در آیند جامی ای خوش آن کو جمال حق دیده

پرده‌های اثر بدَرّیده صفحه : ۲۰ گشته نور شهود پرده درش

پردگی کرده جلوه در نظرش درود شورانگیز و تحفه شوق آمیز، نثار مرقد مطهّر نمکچش خوان انا أملح که سرمه ما زاغش صدای طرب فزای داوودی را در نزد بزرگ و کوچک از دایره اعتبار در مقام خارج آهنگی آورد، و صیت کوس انا أفصح العرب و العجمش گوش هوش چابکسواران میدان فصاحت را کر ساخته، شمشیر زبان آوری سخن سنجانِ بنی قحطان و عدنان که برابر می‌سود زنگ خجالت گرفته در نیام کام فرو کشیدند، و نکته‌وریهای سحبان و بردع از اعجاز کتاب مستطابش که «و لا رطبٍ و لا یابسٍ» زیورِ شأن اوست همگی رطب و یابس گشته خاک ادبار بر فرق اقبالشان بیخت. بیمار طبعان کفرستان دوری که از مرض مهجوری «إِنّا وَجَدنا آباءَنا» بر بستر هلاک افتاده بودند از فیض والا نَهمَتش در دار الشّفای «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» پناه جسته زنگ حرمان از آیینه خانه خاطر ایشان زدوده گردید. نوای العود احمدیش سرور بخش جان صفحه : ۲۱ بیقراران مشتاق، و صدای روح افزای محمدیش صلی الله علیه و آله و سلم مژده ده اهل وفاق. چه منّتها که از آن سیّد سرور و مهتر بهتر بر جان جهانیان نیست که سالهای دراز آبا و اجداد همگنان مانند عاشقان دل و دین باخته که در پای سرو قامت لاله عذارانِ خان و مان سوز افتاده باشند سر از سجده بت و صنم پرستی بر نمی‌داشتند. زُنّار گمرهی بر میان و صلیب کجروی زیب و زینت گردنشان از اثر خاک موکب آن شاهِ لولاک سرمه سلیمانی بینایی در دیده بصیرت کشیده نظر از تسویلات لا طایل پوشیده به نور معرفت یزدانی شیوه خدا دانی پیش گرفته دیده‌ور گردیدند. و به حکم «أنا و علی من نور واحد» امر خلافت خود را به شهریاری عطا فرمود که گُردَنان روزگار و شجعان و فرسان ذوی الاقتدار از تاب ذو الفقار آبدار و صمصام خون آشام بلارَکِ کردارش سر خود گرفته از میدان لاف و معرکه گزاف خزخزان روی گردان شده در پس زانوی خموشی و زوایای فراموشی جای گرفتند. بلی! شعر گریزی به هنگام و سر بر به جای

به از پهلوانی و سر زیرِ پای لوحش الله از شهنشاهی که پیش از آنکه رقم هستی بر جریده عالم کشند صفحه : ۲۲ فیّاض ازل به ید قدرت، خلعت «هَل أَتی» بر قامت قابلیتش راست نمود و تاج زرنگار «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه» بر فرق فَرقَدان سایش نهاده ولیّ‌عهدی حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم بدو بخشود و حبّذا! از دین پناهی که صیت اسلام به مسامع عالم و عالمیان بانگ مسلمانی و دیار فرنگ بود و شاهد ایمان نوای هم بزمی با عنقا و کیمیا می‌سرود که دست اسد اللهی را به بیعت رسالت پناهی پنجه‌ور کرده زنگ ظلام از آیینه ایمان بزدود. امّا بعد؛ چنین گوید آواره دیار بی سر و سامانی، مهجور بهبهانی، که چون دید که حضرت مخدومی مجتهد الزّمانی علّامی، دام ظلّه العالی و سالک مسالک کوی نیکنامی، پرده گشای چهره شاهد لاهوت، و قدم فرسای بیدایِ شهر بند جبروت، شاهبازی که از همّت بلند سیرش جز قلّه قاف عوالم خمسه نه. و بلند پروازی که از نهمت ارجمند وقتی که کرسی فکر در زیر پای اندیشه نهد طایر خیالش بجز از همدوشیِ مرغانِ اولی اجنحه عالم مجرّدات و روحانیّات بال و پر نگشاید. لمؤلفه آنکه بهر درک افکار بلندش ناطقه

بر فروزد فی المثل گر روغن زیت خیال صفحه : ۲۳ نیست ممکن بر دل او ذره‌ای روشن شود

تا نگردد آفتاب فکرتش همچون هلال آوازه دانشمندیش را افلاطون منشانِ خم نشین یونانی نژاد در شش جهت افکنده، و فیلسوفان حکمت اندوز رقعه افکارِ ابکارش مانند کاغذِ زر به هر کشور برده، نه همین گلشن ایران از ترشّح جویبار فیضش سرسبز و ریّان است؛ بلکه در سواد هندستان بِرَهمَن زادگان فقیر از سعی مشکورش کُرور کُرور روبه راه آورده کار و بار بت و بتکده از او خراب و ویران، از پرتو شمع دانش پژوهیش محفل خُرده بینان پر نور، و از جذبه شوق سرشارش بزم رندان پر شور. هی هی باده نوشان سرمست، و دریاکشان خُمخانه الَست، بی یاد او نه. و بلبل بی نوا که آغاز به درس و بحث عشق گلرخان چمن می‌کند ابتدا او را به برگ گُلی یادآوری می‌نماید، از شمیم خلقش بازار مشک تتاری کساد، و دعوی حلم احنف، در نزد بردباریش گِرهی است بر باد شکسته بالان آشیانه بی برگی را سایه میمنت پیرایه‌اش بال هما، و ضعیف نالانِ پِی گم کرده را خضر مدد او رهنما، از ممرّ ترحّم مانند بید بر سر آشنا و بیگانه لرزان، و از صفحه : ۲۴ حاصل کاینات بجز محبّت معشوق ازل دست افشان. بِنامیزدا! روحی است در هیکل جسم محسوس، و مرغ جانش به یاد لقای دیدار در قفس قالب محبوس. لمؤلّفه من کجا و مدح آن عالی جناب

کی تواند ذرّه وصف آفتاب من ندانم جسم یا جان است او

عقل اینجا طرفه حیران است او حل اشکالات اوضاع جهان

پیش او روشن چون خُور«۲» در آسمان تا قدم زد در ره فقر و فنا

شد بدیهی پیش او اشکالها او نتیجه خویشتن را تا که دید

منّت از صغری و کبری کی کشید نام ایزد از چنین فرخنده‌ای

حبّذا از شیوه‌ات‌ای مردهی چون سویدا در دل اهل فنا

از عرب هم از عجم خوش کرده جا بار لفظ از دوش او برداشتند

در جهان معنی او را داشتند از جهان نفس و نفسانی گذشت

راه مشکل را چه آسان در نَوَشت خطّه ایران ز سرتاپای او

شد بهشت از فیض بهجت زای او سعی مشکورش زدوده بی گمان

صندل کفر از جبین هندیان پیش او شاه و گدا یکسان بود

همّت والای او زین سان بود کرده در هر علم تصنیفی شگرف

مدّعی را نیست در این حرف حرف محفل دانشوران پر نور از و

بزم عاشق پیشه گان پر شور ازو مدرس جسمانیان را خرده بین

در صف روحانیان بالا نشین صفحه : ۲۵ خلق او چون عالم مشرب وسیع

نکته سنجیهای او نقش بدیع ای خدا تا آفتاب خاوری

گُل کند در گنبد نیلوفری شاهد مقصود همدوشش بود

ساغر وحدت همه نوشش بود چنین فیلسوفی که شنیدی و حکیم دانش پژوهی که دیدی، به التماس گروهی سرمستانِ جرعه دیدار، و دریا کشان نشأه سرشار، کتابی تصنیف نمود که شیرازه اجزایش اگر از تار زلف چِلیپای حوران قاصرات الطرف روضه خُلد سازند جا دارد. و اگر اوراق آن را از گلهای رنگارنگ چمن فردوس نمایند می‌شاید. دیده وران کوی شطّاحی را معشوقی است همیشه در بغل، و منشیان دفترخانه قلاشی را تصدیقی است مسجّل، زاهدوَشان خشکسال انسانیت را رگ ابر مطری است گوهر بار، و صوفی وشان شوخ را سحرِ حلالی است سامری کردار. لمؤلفه روستایی آمده در شهر بند معنی‌اش

زاهدان خشک از تردامنیهای خیال قاصرات الطرف حوران بیانش آمده

در نظر صوفی وشان شوخ را سحر حلال الفاظ و عباراتش، رقم نسخ بر معنی بندیهای سحبان کشیده و از معانی و بیانش نگارنده نقاشان مانی فریب، انگشت حیرت به دندان گزیده. هر جزو از آن در نزد اشاره فهمان، کلّی است موشّح به چند دلیل، و هر فرعی از آن در صفحه : ۲۶ پیش نکته سنجان، اصلی است اصیل. مطالعه کلماتش مانند صحبت حکیم طرب انگیز، و مباحثه مقالاتش بِسانِ الفتِ اهل حال شوق آمیز. هر سطری از آن راستی سروی است از بوستان جنان؛ نی‌نی الفی است مستقیم در میان جان. در نزد اهل دل اوراق صحیفه‌اش فرح فزاتر از نامه معشوقِ بی پروا به عاشقانِ شیدا. و هر صفحه‌ای از صفحاتش در نزد روشن دلان آیینه‌ای است گیتی نما. فوایدش مستغنی کننده از کتب متقدّمین، و دریافت معانیش را چه حاجت به نسخ متأخرین. مرموزات عالم ملک از آن مبرهن، و اسرار دقایق ملکوت از وی روشن. شاخ گلی است از لاله‌زار قدس دست به دست آمده، و از خلوتخانه انس چنین شاهد سرمست به دست نیامده. و چون از برای دل اهل سلوک از مقام بی مقامی آمده؛ بنا بر این به مقامات السالکین مسمّی شده. لمؤلّفه ارمغانش شوق بخش و جانفزا

راه آوردش متاع پر بها نغمه‌هایش یاد از عهد الست

می‌دهد خوش ای حریف مِی پرست وه عباراتش چه عشق افزا بود

معنیش معشوق مه سیما بود ذاکر عن وصف حالات الحبیب

هست بیمار محبّت را طبیب کرد غوّاصی بسی استاد کار

تا به دست آورد درّی شاهوار امید از ترنّم سنجان زبور محبّت، و نکته فهمان صحیفهٔ الوداد الفت، آنکه هرگاه ابواب فیوضات ربّانی از مطالعه این کتاب فیض اکتساب بر روی قلوب تنویر اسلوبشان گشوده گردد این سرگشته وادی حیرانی را از همّت والا یاد آوری نمایند. بیت الای که بر خاک ما بگذری

به جان عزیزان که یاد آوری

[پیشگفتار]

اشاره

(بسم الله الرحمن الرحیم) (رساله مقامات السالکین در تحقیق غنا) خوشترین نوایی که عندلیبان گلش فصاحت، به آن گوش هوشِ ساکنان بزم عرفان را به جوهر آبدار معرفت، مزیّن سازند حمد صانعی است که صورت صنوبری هر یک از قلب و لسان را قدرت فهم و نطق بخشیده، کما قال الله تعالی: «الرَّحمنُ عَلَّمَ القُرآنَ خَلَقَ الإنسانَ عَلَّمَهُ البَیانَ»، «وَ مِن آیاتِهِ خَلقُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافُ أَلسِنَتِکُم وَ أَلوانِکُم إنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلعالِمِینَ». رباعی
ای ذات تو در کل ممالک مالک

وی راهروان کوی عشقت سالک

من وصف تو از کلام تو می گویم

انت الباقی وعبد کان عبد کان لا کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ«۴»
صفحه : ۲ رباعی
ای از غم تو مرغ چمن نغمه طراز

ای بلبل شوق از تو دستان پرداز

مستان اَلست از تو در جوش و خروش

در میکده وحدت و خمخانه راز
جلّ جلالک و عمّ نوالک و عظم شأنک، و بهترین صدایی که نغمه سنجان چمن بلاغت، سامعه مستمعان محفل ایقان را به دُرّ

خوشاب فهم و فطنت مُحَلّی گردانند، بعدِ حمدِ خالق مختار، نعت قافله سالاری است که به تازیانه حُدی خوانی موعظت، سنگین روانِ مدارج کمال را در معراج عرش المعرفهٔ سریع السیر گردانید، کما قال صلی الله علیه و آله و سلم: «بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق». رباعی

ای ختم رُسُل، دو کَون سرمایه تو

افلاک یکی منبر نه پایه تو

گر زانکه تو را سایه نباشد چه عجب

تو عرشی و آفتاب در سایه تو

و نیکوترین ندایی که از خطیبِ منبرِ لسان برآید، بعدِ نعت حضرت سیّد المرسلین، منقبت خطیب منبر «سلونی» است که آوازه فضیلت و خلافتش به صوتِ حَسنِ « یا علی! أنتَ وصیّی و خَلیفتی فی حالِ حیاتی وَ بَعدَ مَماتی» در عراق و حجاز، در هر گوشه و مقام، به گوش هوشِ حق نیوشِ بزرگ و کوچک رسیده. صفحه : ۳ رباعی

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست

گنجایش بحر در سبو ممکن نیست

من ذات علی به واجبی نشناسم

اما، دانم که مثل او ممکن نیست

و خوش آینده‌ترین نغمه‌ای که عود لسان سراید، بعدِ منقبتِ آن صدّیق اکبر، مدحت سایر ائمّه اثنا عشر است که بروج اثنا عشر در دوازده مقام علی الدوام صدایِ مدحت گستری در گنبد دوّار به جلوه در آورده‌اند. لمؤلّفه

هم مذهب ماست، زان سپهر است بلند

یعنی فلک البروج اثنا عشری است

و له

عارف ز جان و دل، سگ اولاد حیدر است

اثنا عشر به فرق مخالف، دوشش پراست

و له

ای آنکه به هر مذهب و ملت نگری

هم مذهب ما شو و مشو در بدری

در عرصه نرد اختیار مذهب

نیکو دو ششی زد که شد اثنا عشری

و له

قومی که به هر کشور و هر ناحیه بود

جز شیعه، تمام فرقه در هاویه بود

آنجا که رسول فرقهٔ الناجیه گفت

از روی حساب«۱» شیعه الناجیه بود

صفحه : ۴ و له

یا رب بنما حقی که باطل ببرد

راهی بنما که ره به منزل ببرد

یا برهانی که شک ز دل بزداید

یا تصفیه‌ای که زنگ از دل ببرد

صلوات الله علیهم و علی آبـائهم المعصومین أجمعین إلی یوم الـدین. امّـا بعـد؛ بر نغمه سـنجان مقـام دانش، و بلنـد آوازگانِ گوشـه گیری شـعبه بینش، و رموز دانـان کلاـم معجز نظـامِ حضـرت ملـک علّام و متتبّعان احادیث حضـرت سـید الانام، و محـدّثان روایت اصحاب عصمت و اهل بیت نبوّت علیهم السلام و متفحّصان مذاهب فقهای خواصّ و عوام مخفی نیست که هر ملّتی بعد از بعثت آن سرور به غیر ملّت محمدی صـلی الله علیه و آله و سـلم باطل، و هر مذهبی سوای مذهب اثنا عشـر صلوات الله علیهم اجمعین از درجه اعتبار ساقط و عاطل است. و این نیز ظاهر و هویـداست که غنا فی الجمله حرام، و از جمله معاصـی و آثام عظام است. امّا خفایی که هست در این است که غنای حرامِ مذموم کدام است و صوت حسنِ ممدوح به احادیث، در چه مقام؟ و این به غایتی مشتبه است که بعضـی صوت حسنِ ممدوحِ در واقع را مذموم شـمرده‌اند و بعضـی خواندن قرآن را به صوت حسن، بلکه به غنا مسـتحب دانسته‌اند؛ چه در احادیث، امر بـدان واقع شـده که: «اقرؤوا القُرآنَ بِصَوتٍ حَسَنٍ» «وَ مَن لَم یَتَغَنّ بِالقُرآنِ فَلَیسَ مِنّا». و لهـذا، أقل الخلیقهٔ، بل اللّا شیء فی الحقیقهٔ محمّـد بن محمّد دارابی که احادیث اصـحاب عصـمت علیهم السـلام از اهلش که مسلّم الثبوت به معرفت حدیث بوده‌انـد، اخـذ نموده و همچنین تفسیر و اصول و فقه و فنون ثلاـثه حکمت اصولُهـا و فروعُها و اقسام تسعه عربیت و طب و نجوم و صفحه : ۵ هندسه از استاد هر فن بر وجه أتمّ أحسن استفاده کرده، چون در این مقام از بعضی تحریم «ما أحلّ الله» و از بعضی تحلیل «ما حرَّمَ الله» استشـمام نموده، به مقتضای حـدیث معجز انشای: «إذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فِی امَّتی فَلیُظهِرِ العالِمُ عِلمَه» فَمَن لَم یَفعَل فَعَلیهِ لَعنَهُ اللهِ» به توفیق حضـرت عزت و به تأیید احادیث اصـحاب عصـمت بعد از استخاره اراده کرد که تفرقه نماید میان غنای حرام و صوت

حسن ممدوحِ خالی از آثام، تا بر اهل انصافِ خالی از اعتساف، بعد از ملاحظه دلایل طرفین مشتبه نماند و بعد از آن، اختیارِ هر شِق که می‌نمایـد مختـار است. «وَ مـا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا البَلاغ». و حقیر ناقل است نه مفتی، چه حـدیث «مَن أفتی الناسَ بِغَیرِ عِلمٍ وَ لا هُـدیً لَعَنَته مَلائِکَهُ الرَّحـمَهِ وَ مَلائِکَهُ العَـذابِ وَ لَحِقَه وزرَ مَن عَمِـلَ بِفُتیـاه» کافی است و حـدیث «فِرُّوا عَنِ الفُتیا فِرارَکُم عَنِ الأسَـدِ، وَ مَن قَضی بِغَیرِ الحَقِّ ذُبِحَ بِلا سِکّین». از متون کتب محو نگردیده. و این رساله که مسمّاست به مقامات السالکین مشتمل است بر مقدّمه و دو فصل و خاتمه. مقدّمه: در تعریف غنا و بیان اختلافاتی که اهل لغت و فقها شـکر الله مساعیهم در تفسیر و تعریف لفظی که شرح اسم است و تعریف حقیقی آن صـفحه : ۶ کرده‌انـد، با قطع نظر از حلّیت و حرمت آن. فصل اوّل: در ایراد اخبار و آثاری که دلالت بر حرمت غنا فی الجمله دارد. فصل دوم: در بیان احادیثی که دلالت دارد بر اینکه صوت حَسَن، غیر غناست و استماع بعضی از افراد آن که شارع، اطلاق غنا بر آن کرده جایز است. مثل «مَن لَم یَتَغَنَّ بِالقُرآنِ فَلَیسَ مِنّا» و حـدیث کنیز مُغَنّیه در عُرس و حُـدا که مُعظمِ علمـا اسـتثنا کرده‌انـد. خاتمه: در بیان اذکار و اقوال که به صوت حَسَن در مجلس سامیِ سـیّد العارفین و سـلطان الموحّـدین و قُـدوهٔ السالکین شیخ صفی الدین قدس سره و تابعان ایشان و سایر اهل الله واقع شده و به زبان فارسی با تبیینی واضح که موهم تکرار است به عبارت آورد، تا فایـده‌اش عام و تام باشـد و گمان نکنـد کسـی که مطلب آن است که عوام را جرأت دهد بر غنای حرام، چه آیه کریمه «وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّه فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُون» از قرآن، و روایت «فِرّوا عَنِ الفُتیا فِرارَکُم عَنِ الأسَد» از کتب حدیث محو نشـده، و تهدید «وَ لَو تَقَوَّلَ عَلَینا بَعضَ الأقاوِیلِ. لَأَخَذنا مِنه بِالیَمِین. ثُمَّ لَقَطَعنا مِنه الوَتینَ. فَما مِنکُم مِن أَحَدٍ عَنه حاجِزین» که هر چند خطاب با آن حضـرت است، امّا مقصود امت است که «إیّاک أعنی و اسـمعی یا جارَهُ»؛ در وحی مُنزل مسطور است. و قول علّامه ابو یوسف شیخ جمال الدین مطهّر الحلّی: «لَو لا تألیفُ الألفَین و زیارَهُ الحُسَین لَهَلَکَتنی الفَتاوی» زبانزد خاص و عام است، و عدم تألیف سیّد إبن طاووس صفحه : ۷ علیه الرحمهٔ و اجتناب از فتوا موعظه‌ای تمام است؛ بلکه مقصود اشـفاق با برادران دینی و دوستان یقینی است که تحریم «ما أحَلَّ الله» به مقتضای آیه کریمه «لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللّه لَک» ننماینـد و با آن که احتیاط در دین خصوصاً در زمان غیبت معصوم أولی است، تفسیق بی گناهـانی که قرآن و اذکـار و آنچه به خـدای تعالی نزدیک کنـد به صوت حسن می‌خواننـد با وجود حدیث «سألتُه عن الغِناءِ فی الفِطرِ و الأضحی وَ الفَرَح، قال: لا بَاسَ بِهِ ما لَم یُعصَ بِه» ننمایند. این احتیاط در نخواندن و نشنیدن خود است، نه فتوا بر حرمت و حلّیت خواندن و شنیدن دیگری.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال«۳»

مقدمه در بیان اختلافاتی است که در تفسـیر غنا در کتب لغت از لغویّین، و در تعریف غنا از معرّفین، و خلافی که از فقهای خاصّه و عامّه در باب حرمت و حلّیت بعضـی افراد غنا واقع شده و این مقدمه مشتمل بر دو مقام است: مقام اوّل: در بیان اختلافات تعریفات و لغات؛ مقام دوم: در بیان اختلافات فقها در حلّیت و حرمت.

مقام اوّل

اشاره

بدان که غِناء به کسر غین و مدّ، یا به فتح و قصر (غَنی) هر دو به صفحه : ۸ معنای سرود است و به کسر غین و قصر (غِنی) بی نیازی است و ثروت و یُسر، که در برابر عسرت است. چنانچه صاحب نصاب می گوید:

چون غِنی دان بی نیازی

ور به مد خوانی سرود

و بدان اعَزّک الله که از جمله تعاریف متکثّره مختلفه، هفت تعریف مستفاد از کلام علمای خاصّه مذکور می‌شود.

تعریف اوّل

: مدّ صوتی که مشتمل بر ترجیع آوازی باشد که به طرب آورنده باشد.

دوم: بعضی از فقها اقتصار بر ترجیع کرده‌اند

و گفته‌انـد: غنـا، ترجیع صوت است. و ترجیع، آواز را در حلقوم یا خیشوم گردانیـدن است. و مرادِ جمعی از اهل لغت، مثل إبن اثیر که در نهایـهٔ گفته: غنـا، آواز پی هم بلنـد کردن است و همین ترجیـع است. چنـانکه گفته: «کُلُّ مَن رَفَعَ صَوتَه و والاه فَصَوتُه عِندَ العَرَبِ غِناء». و تصویر ترجیع بدین روش کرده‌اند که کسی صوت را بلند کرده چنین گوید ا آ ا آ ا آ. چنانکه آواز قُمری و کبک و دیگر طیوری که صوت آنها فقره فقره پی در پی است. و در اصـطلاحِ خواننـدگان، ترجیع را تحریر گوینـد. و بر متتبّع مخفی نیسـت که آن تعریفی که ترجیع در آن مأخوذ نیست منافی حدیثی است که از امام محمّد باقر علیه السـلام در کافی مذکور است که به ابی بصیر فرمودنـد: رَجِّع بِالقُرآنِ صَوتَک؛ فَانَّ اللهَ عَزَّ وَ جلَّ یُحِبُّ الصَّوتَ الحَسَن یُرَجَّعُ بِه [فیه] تَرجیعاً. صـفحه : ۹ و ترجیـع را در این حـدیث، تأویـل کردن به معنی دیگر غیر ترجیع متعـارف که در تعریفِ غنـا مـأخوذ است بـدون قرینه داعی بر تأویـل، خلافـ ظاهر است، چه معصوم به مقتضای «نَحنُ قَوم فُصَحاء» حکم شرعی تعلیم دهد. الغاز و تعمیه که تعقید و مُخلٍّ به فصاحت است نمی‌آورد، بلکه مراد ترجیع متعـارف است؛ مگر اینکه بگوینـد که غنـای در قرآن، فرد غنایِ حرام نیست، چنانکه بعضـی گفته‌انـد. و معرّفی که اقتصار بر ترجیع کرده است، تعریف مطلق غنا کرده اعم از غنای حلال یا حرام.

سوم: بعضی از فقها، اقتصار بر اطراب کرده‌اند

و گفته‌انـد غنا، صوت مطرب است. چنانچه از قاموس این تعریف نیز مسـتفاد می‌شود، آنجا که می گوید: «الغِناءُ کَکِساء مِنَ الصَّوتِ: ما طُرِّبَ بِهِ». و تفسـیر طرب در قاموس چنین کرده: «الطَّربُ محرِّکةً: الفرحُ وَ الحُزن». و در صحاح: الطَّربُ: خِفّةٌ تُصیبُ الإنسانَ لِشِدَّةِ حُزنٍ أو سُرورٍ. یعنی: طرب، سَبُکی است که به انسان می‌رسـد، از جهت بسـیاری انـدوه یا از شدّت خوشـحالی. و حق این است که طرب، کیفیتی است که عـارض می‌شود انسان را و آن لـذّتی است به درد آمیخته. اگر کسـی گویـد که: درد، الَم است. چه قسم، با لذّت که ضدّ اوست صفحه : ۱۰ جمع می‌شود؟ جواب آنکه: علما مثال لـذّتِ به درد آمیخته آورده‌اند، که بدنی که دانه‌ها برآورده باشد در وقت خاریدن هم درد می‌یابد و هم لذّت و این ظاهر است.

چهارم: بعضی می‌گویند که غنا آن است که در عرف، اطلاقِ غنا بر آن کنند

و این نیز موافق کَنزُ اللغهٔ و دسـتور اللغهٔ است که غنا را به سـرود تفسـیر کرده‌اند و کلام شـهید ثانی رحمهٔ الله علیه در شـرح شـرائع، اشـعاری به این تفسیر دارد، آنجـا که فرموده: وَ رَدَّه بَعضُهُم إلی العُرف فَمـا سُمّی غِناءً یَحرُمُ وَ إن لم یُطرِب. و در بعضـی تصانیف خود، این تفسـیر را به جهت غنـا أولی دانسـته، و مخفی نیست که تعریف چهـارم به جهت غنا به قاعـده شـرع انسب است؛ چه الفاظ مأخوذه در شـرع، محمول بر تفاهم عرف است؛ خصوصاً در موضـعی که حقیقت شـرعی و حقیقت متشـرّعه نداشته باشد و در معنی لغوی آن اختلاف زیاده از حـد شـده باشد. چنانچه عن قریب معلوم خواهد شد. پس الیَق و احَق، حمل بر تفاهم عرف است. چنانچه

در شرع وارد است که تطهیر به آب است، هر چه در عرف آن را آب مطلق گویند؛ تطهیر ثوب و بدن به آن جایز است، هر چند آبِ گل آلوده باشد؛ مادامی که آن را آب گویند مطهِّر است و همین که آمیخته به چیزی دیگر شد که در عرف و عادت صفحه : ۱۱ آن را آب نگویند، رافع حَدَث و خَبَث نیست. و همچنین در شرع وارد است که حریر محض میوشید، هر چه در عرف آن را ابریشمینه گویند، مرد را پوشیدن آن جایز نیست. و دیگر در شرع وارد است که نصیحت مؤمن، مستحب؛ بلکه در بعضی اوقات واجب و همچنین ایذای مؤمن حرام است. پس هر چه در عرف ایذاء باشد حرام است. و همچنین هر مزرعه‌ای، چراگاهی از زمین، مواتِ به حسب عرف و عادت دارد. و همچنین غبن، در بیع و شراء، بنا بر عرف و عادت است، چه در شرع معین نشده که چه مقدار غبن است؛ و آنچه بنا بر عرف و عادت در شرع است لا یُعَدُّ وَ لا یُحصی است. لهذا جمعی از علمای عظیم الشأن، بنای غنا بر عرف انسب دانسته‌اند و ظاهراً، مرادِ افضل المتأخّرین، شیخ بهاء الملّة و الدین که به خط خود نوشته و بسیاری از ثقات دیده‌اند و حقیر نیز دیده‌ام که: الغنا تنّی تنّنا، همین باشد که آنچه در عرف از این قبیل باشد که آن را غنا گویند، حرام است.

پنجم: غزالی گفته که غنا صوتی است طیّب و موزون

که ملحق می‌سازد صفحه : ۱۲ به سامعان، حرکت قلبی و مراد به موزون، نغماتِ منفصله متناسبه است، نه نظم مقفّای موزون به بحری از بحور شعر.

[النَغمَةُ صَوت واحد مَوزُون لابَث زماناً ذا قَدرٍ مَحسوسٍ فی الجِسمِ ألذی هُوَ فیه یُوجَد و له حَدّ مِنَ‌الثِّقل و الخِفهٔ]

ششم: اهل موسیقی، [موسیقی را] که در لغت یونانی به معنای الحان است، چنین تعریف کرده‌اند که: النَغمَةُ صَوت واحد مَوزُون لابَث زماناً ذا قَدرٍ مَحسوسٍ فی الجِسمِ ألذی هُوَ فیه یُوجَد و له حَدّ مِنَ‌الثِّقل و الخِفهٔ مَحنون إلیه بِالطَّبع. یعنی: نغمه، صوت و آوازی است واحد موزون، یعنی آنکه متناسب باشد فقرات منفصله آن، و میان نغمات منفصله، درنگی واقع شود در زمانی محسوس. و آن صوت را حدّی خاص بوده باشد از زیر و بم و میل طبع به سوی آن بوده باشد. و شک نیست که بنا بر این بدون ترجیع، صوت پذیر نیست هیچ صوت حَسنِ موزونی.

هفتم: غنا، خواندنی است که از خدا دور اندازد،

و هر خواندنی که به خدا نزدیک کند آن را اکثر، به صوت حسن در احادیث مذکور ساخته‌اند و این کلام از تفسیر بعضی فضلای متقدّم مستفاد می‌شود. و همچنین از کلام بعضی متأخّرین مثل فاضل کاشی در مفاتیح الشرائع که گفته: «الغناء تَرَنُّمُ أهلِ الفسق». و فاضل ربانی مولانا محمّد باقر خراسانی در کفایه و فاضل صفحه : ۱۳ قمی در جمال الصالحین. و این بهترین طریق جمعی است که: هر صوت حسنی که با آلات لهو یا صوت زنی که مرد بشنود یا شهوت انگیز باشد و نَفسِ بهیمی را به حرکت در آورد، یا کلام کذب و لا طائلی باشد؛ مسمّا به غناست و حرام است. و هر صوت حَسَنی که مقابل این باشد، در اکثر احادیث مسمّا به صوت حسن است نه [مسما] به غنا، و مباح است؛ بلکه در قرآن و ذکر مستحب است و هر کس تأمّل در احادیث و آیات کند و انصاف از نفس خود دهد و از عناد و تعصّب بگذرد، تصدیق به حقیقت این معنا خواهد نمود، چه کریمه لهو الحدیث؛ و قول الزور؛ و قول اللغو و امثال این، که معصوم تفسیر آنها به غنا کرده، و همچنین حدیثی که پرسیدند که غنا در عید فطر و عید قربان و در عیشها جایز است، معصوم فرمودند جایز است هرگاه معصیتی با آن نباشد. چنانچه حدیث خواهد آمد، شاهد؛ بلکه برهان است که غنا امثال اینهاست و حرام است و مخالف آن، که متضمّن آن نباشد آن را غنا نمی‌گویند و اگر گویند، حرام نخواهد بود. و حدیث مذکور و مضاهیاتش صریح است در آنکه حسن صوتی که آدمی را به معصیت نیندازد داخل غناست زیرا که در سؤال لفظ غنا ایراد شده و

در جواب مذکور کرده‌اند که جایز است یعنی غنای مسئول عنه هرگاه منشأ معصیتی نشود پس در عدم اطلاق غنا بر حسن صوت ممدوح حرف است خصوصاً در محاورات و اطلاقات عرب چنین است که هرگاه خواهند امر به خوانندگی نمایند می‌گویند: غَنِ یا تَغَنٍّ و اگر اخبار از او نمایند می‌گویند: غنّی یا تغنّی. و نصیر الملّهٔ و الدین و سید حیدر آملی و إبن [ابی] جمهور احسائی و صفحه : ۱۴ إبن فهد و شیخ رجب بُرسی و شیخ [علی] بن هلال جزائری استاد إبن [ابی] جمهور و ملا عبد الرزّاق کاشی و از متأخّرین، شیخ بهاء الملّهٔ و الدین و مولانا صدر الدین محمّد شیرازی و مولانا محمّد صالح مازندرانی چنانکه در باب ترتیل قرآن از ابواب شرح اصول کافی، تصریح به آن می‌نماید و جمع کثیر دیگر از فضلا و علما صاحب این مشربند و همه متفق‌اند بر آنکه هر چه متضمّن معصیت است، حرام است و مؤیّد این معنا حدیثی است که ابی بصیر از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده و گفته: از آن حضرت از اجرت کنیزان مغنّیه سؤال کردم فرمودند: اگر وقت غنای ایشان، مردان در آنجا داخل می‌شوند و آواز ایشان می‌شنوند آن اجرت حرام است؛ امّا اگر مردان در آنجا نیستند چنانچه در عروسی میان زنان می‌خوانند و نامحرمی آواز ایشان نمی‌شنود قصوری ندارد و اجرت ایشان حلال است. تا اینجا بیانِ قدری از اختلاف در تعریف غنا بود که آن را تعریف حقیقی گویند که اعمّ از حدّ و رسم است.

[غنا در کتب لغت]

امّا اختلاف در کتب مفردات لغت که تعریف لفظی است و آن تفسیر لفظ است به لفظی دیگر اوضح، مثل آنکه کسی گوید که حارث اسد است و سعدانه گیاهی است. اگر چه نبذی از اختلاف در لغت غنا در ضمن تعریفات معلوم شد، امّا صفحه : ۱۵ زیاده بر آن می‌گوییم که لغویّین از خاصّه و عامّه بسیارند. امّا چهار کس مشهور از خاصّه‌اند که: خلیل باشد صاحب العین و إبن سکّیت صاحب اصلاح المنطق و إبن دُرید صاحب جَمهَرهٔ و [إبن فارس صاحب] مُجمَل و مقاییس و إبن خالویه. و باقی از مشهورین عامّه‌اند مثل: محمود فیروزآبادی صاحب قاموس [المحیط] و جوهری فارابی صاحب صحاح اللغهٔ و إبن قتیبهٔ صاحب ادب الکاتب و ازهری نیشابوری صاحب تهذیب اللغهٔ و ابو عبیدهٔ هروی صاحب غریبَین و ابو عبید صاحب مصنَّف و إبن سیدهٔ صاحب محکم و صغانی صاحب عُباب و مجمع البحرین و تکملهٔ الصحاح و زمخشری صاحب فائق و اساس [البلاغهٔ] و إبن اثیر صاحب نهایهٔ و خال جوهری صاحب دیوان الأدب و مُطَرِّزی صاحب مُغرّب و فیّومی صاحب مصباح المنیر در لغتِ فقه و نشوان بن سعید الحمیری صاحب شمس العلوم و سجستانی صاحب غرائب القرآن و عمید الرؤساء صاحب کتاب الکعب. این جماعت، هر یک تفسیر لغت غنا کرده‌اند که در بعض تفاسیر، قدر مشترکی به هم نمی‌رسد، مثلًا بعضی ترجیع، اعتبار کرده‌اند دون اطراب، و بعضی بر عکس. پس میانه دو حقیقت مختلفه نمی‌توان قدر مشترکی به هم رسانید که تعریف آن حقیقت به آن قدر مشترک کنند، مثل آنکه فرس و انسان در تعریفِ واحد، جمع نمی‌توان کرد و اگر تعریف قدر مشترک کنی، تعریف حیوان که جنس است، یا عرض عام که مشی است کرده خواهی بود؛ نه تعریف فرس و انسان. و از اینجاست که اهل عربیت، تعریف فصاحت به نوعی که شامل فصاحت کلمه و کلام و متکلّم هر سه باشد نمی‌توانند کرد. و همچنین نحویّین تعریفی برای مستثنی نمی‌توانند کرد که شامل مستثنای متّصل و منقطع هر دو باشد. این است که اول تقسیم کرده‌اند و بعد از آن تعریفِ هر یک جدا جدا نموده‌اند؛ با آنکه مقرّر است که اول تعریف باید کرد بعد از آن صفحه : ۱۶ تقسیم، چه امثال این امور مشترک لفظی‌اند نه معنوی، تواند بود که دو حقیقت مختلف مشترک در لفظ یکی حلال باشد و یکی حرام. و از این جهت که امثال این امور مشترک لفظی‌اند نه معنوی، عین به معنای شمس و ذهب در تعریفِ واحد جمع نمی‌توان کرد. و إن شاء الله تعالی در اینجا نَبذی از تفاسیر اهل لغت، نقل بالمصدر می‌شود تا معلوم شود اختلافات تفاسیر ارباب لغت، روشنتر از آنچه مذکور شد. قال فی القاموس: الغناءُ کَکِساء مِنَ الصَّوت: ما طُرِّبَ به. و قال فیه: التطریب؛ الإطراب، کالتطرّب، و التغنّی. و به یشعر کلام الزمخشری: فقال سألته انّ تطرّب و تغنّی و الطرب لیس هو السرور کما

یتوهّمه من لا معرفهٔ له. قال فی القاموس: «تخصیصه بالفرح وَهَم». و قد مر ذلک فی التعریف الثالث من السبعهٔ. و قال فی الصحاح: الطرب خفّهٔ تصیب الإنسان لشدّهٔ حُزنٍ أو سرورٍ. صفحه : ۱۷ و نحوه قال فی المجمل. و فی الأساس: «هو خفّهٔ من سرورٍ أو هَمٍّ». قال فی الصحاح: «التطریب فی الصوت، مدّه و تحسینه». و فی شمس العلوم: «طرّب فی صوته إذا مدّه». و منهم من اعتبر فی الغناء مجرّد الترجیع کما یظهر من کلام أبی عبید. و فی الصحاح: شددت إذا انشأت بیتاً أو بیتین تمدّ به صوتک کالغناء. و من العامّهٔ من فسّر التغنّی بتغرید الصوت. و التغرید: التطریب فی الصوت. قال فی القاموس و المجمل و الصحاح: «التغرید: التطریب فی الصوت و الغناء». و فی النهایهٔ: «کلّ من رفع صوتاً و والاه فهو عند العرب غناء». فإن قلت: قال بعض الفضلاء المتبحر [ین] فی العلوم و أفضل المتأخّرین الواصل إلی الملک الغنی العالم الربّانی مولانا محمّد باقر الخراسانی رحمهٔ الله علیه: صفحه : ۱۸ و ظنّی إنّ التغنّی و التطریب و الترجیع و اللحن و الترنّم، ألفاظ متقاربهٔ فی المعنی أو اجتماع [بین] معانیها غالباً، و لهذا تراهم یُوردون بعض هذه الألفاظ فی تفسیر بعض آخر. و منهم من ینعکس [یعکس الأمر] و منهم من یُوردُ اثنین أو ثلاثهٔ منها فی تفسیر واحد عاطفاً بینها بالواو. و لعلّ الغرض زیادهٔ التفهیم لاختلاف هذه الألفاظ فی الوضوح و الخفاء بالنسبهٔ إلی الأشخاص. قال إبن الأثیر فی تفسیر اللحن: هو التطریب و ترجیع الصوت و تحسین القراءهٔ و الشعر و الغناء. قال فی القاموس: لَحَّنَ فی قراءته: طرَّب فیها. فاکتفی بالتطریب. و فی الصحاح: «لَحَّنَ فی قراءته: إذا طرّب بها و غَرَّدَ». و زاد التغرید، مع أنّه فسَّر [التغرید بالتطریب فی الصوت و الغناء]. و فی المغرّب: «لحّن فی قراءته تلحیناً طرّب فیها و ترنّم». و قال الجوهری: «تَرنَّم إذا رجّع صوته. و الترنیم مثله». و نحوه فی المجمل و شمس العلوم. صفحه : ۱۹ و فی القاموس: «ترنّم [الرُّنم، بضمّتین]: المُغَنّیات المُجیدات، و بالتحریک: الصوت [و الرنیم] و التَّرنیم، تطریبُه». و فی النهایهٔ: «الترنّم، التطریب و التغنّی و تحسین الصوت بالتلاوهٔ». و من العامّهٔ من فسّر التغنّی بتحسین الصوت. و فی شمس العلوم: الترجیع تردّد [تردید] الصوت فی الحلق. مثل ترجیع أهل الألحان فی القراءهٔ و الغناء. و قال الغز الی ما ملخّصه: إنّ الغناء صوت موزون مفهم محرّک للقلب. حاصل سؤال اینکه: تعریفها همه که به حسب ظاهر مختلف است، راجع به یک تعریف می‌شود، پس شما چگونه می گویید که تعریفات مختلف است و مفهوم معیّنی از تعریفها حاصل نمی‌شود که باید غنا، آن را دانست که در عرف غنا گویند؟ جواب آنکه: این معنا ظاهر است که در بعضی از تعریفها ترجیع تنها مأخوذ است و در بعضی اطراب. و در تعریف غزالی هیچ کدام مذکور نیست و بسیاری از تعریف و تفسیر لغت که آن فاضل نیاورده و ما نیاورده‌ایم که فیما بین، تخالف؛ بلکه تباین است به حیثیّتی که قدر مشترکی که تعریف جامع و مانع توان کرد متعذّر است چنانکه گذشت. و لهذا آن فاضل گفت: صفحه : ۲۰ ظن من این است، یعنی دیگران چنین نمی‌دانند و من هم گمان دارم نه یقین، که «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الحَقِّ شَیئاً». مخفی نماند که اگر چه بعضی از این تفاسیر سابقاً مذکور شده بود؛ امّا مقصود در این مقام، نقل بالمصدر بود. و دیگر معلوم شد که لحن به معنای غناست پس حدیث «اقرؤوا القرآن بألحان العرب» دلیل کسی می‌تواند باشد که یک قسم غنای خاص که غیر غنای اهل فسق است در قرآن جایز است. چنانچه در فصل دلایل به تفصیل خواهد آمد، إن شاء الله العزیز. اگر سائلی گوید که: در تعاریف غنا اختلافات بسیار است، و مشهور است که شیء واحد را دو حقیقت نمی‌باشد؛ پس اگر تعریف، حدّی است باید همه تعریفها به یک معنی راجع شود؛ چه شیء واحد را اگر حدود متعدّده باشد لازم می‌آید که شیء واحد نباشد. آری می‌تواند که یک شیء، رسوم متعدّده داشته باشد، مثل انسان که حیوان ضاحک و حیوان کاتب و ماشی مستقیم القامهٔ إلی غیر ذلک رسم اوست. از اینجاست که بعضی تطریب و ترجیع، هر دو [را] در تعریف اخذ کرده‌اند چه متلازمان دانسته‌اند؛ و بعضی اکتفا به اطراب کرده‌اند، همچون إبن ادریس در سرائر. چنانچه در تعریف صاحب قاموس گذشت و بعضی به جای تطریب، تغرید به غین معجمه اخذ کرده‌اند. چه تغرید به معنای تطریب است، هم چنانکه خطیبی در شرح مصابیح گفته. و بعضی اطراب را اعتبار نکرده‌اند، چنانچه در تعریف إبن اثیر گذشت. و از موارد استعمال چنین مستفاد می‌شود که تغنّی و تطریب و ترجیع و لحن و تغرید و ترنّم، لفظی چندند متقارب المعنی و از این است که بعضی از آنها را در تعریف بعضی می‌آورند و بعضی عکس می کنند و مفسِّر را مفسَّر صفحه : ۲۱ می‌سازند. و بعضی یکی از این

الفاظ [را] در تعریف غنا اخذ می‌کنند و بعضی دو و سه و چهار را، چنانچه إبن اثیر در نهایهٔ روایتی ذکر کرده متضمّن ترنّم به قرآن، بعد از آن گفته: «الترنّم، التطریب و التغنّی و تحسین الصوت بالتلاوهٔ». پس جمع کرده است میانه [این] سه در تفسیر ترنّم. و در تفسیر لحن گفته: «هو التطریب و ترجیع الصوت و تحسین القراءهٔ و الغناء». پس جمع نموده میان چهار، در حالتی که بعضی بر بعضی عطف نموده و تفسیر لحن به غنا کرده. بنا بر این، تفسیر مختلف، راجع به یک تفسیر می‌شود. و تو می‌گویی که تفسیر مختلف است. و معیّن است که از غنا آنچه که در عرف او را غنا گویند اراده کرد نه آنچه لغویین و معرّفین می‌گویند. جواب آنکه: در تعریفِ حدّی، اگر در واقع در تعریف غلطی از معرّف واقع نشده باشد و تعاریف مختلفه همه مطابق واقع بوده باشد، باید که راجع به یک معنا شود و ما نحن فیه، تفسیر لفظ است که آن را شرح اسم گویند نه تعریف حدی. چه ارباب لغت تفسیر لفظ، به لفظی اوضح می‌کنند و وظیفه ایشان، توضیح موضوع له لفظ است، نه کار به حقیقت شیء دارند که تعریف حقیقی، حدّی است، و نه رسم که بیان خواص و عوارض اوست؛ مگر آنکه گاهی به سَبیل ندرت به خلاف وظیفه خود عمل نموده در توضیح لفظ، خاصیت شیء را بگویند. و امّا معرّفین، تعریف به رسم برای خود کرده‌اند، پس چه ضرور است که این تعریفات مختلفه راجع به یک تعریف شود؟ بلکه در این مقام ممکن نیست چه در بعضی از این تعریفات قیدی اخذ کرده‌اند و در دیگری نفی آن قید صفحه : ۲۲ کرده‌اند پس نفی و اثبات چگونه بر یک شیء صادق می‌آید؟ پس تعریفات غنا به یک تعریف، راجع نمی‌تواند شد و هرگاه تعاریف مختلف شد به حیثیتی که قدر مشترک میان همه، به دست آمدنش مشکل باشد و مکلف به باید معلوم مکلَّف باشد پس آنچه معلومِ مکلَّف است غنایی است که در عرف، آن را غنا گویند و آنچه متضمّن معصیتی باشد غناست و حرمت باقی. و بر مدّعی اثبات آن لازم است که نفی غنای به تعریفات مختلفه کند. و دیگر می‌گوییم بر فرض محال که این تعریفات را تعریف حدّی بگیریم، وقتی باید که راجع به یک معنا شود که تعریف حدّیِ هر یک مطابق واقع باشد و در ما نحن فیه هر یک به رأی خود تفسیری کرده‌اند؛ با آنکه تفسیر لفظ به رأی جایز نیست؛ بلکه باید مستند به نقلِ تواتر اهل لغت شد یا به تتبّع موارد استعمال. و دانستن لغت به یکی از این دو وجه است و شقّ ثالثی ندارد و از این جهت که هر یک برای خود تفسیری کرده‌اند؛ اشتباه در لغت غنا شده. و منکر این اشتباه نمی‌توان شد، چه اگر نه چنین بودی و در حقیقت خلافی نبودی کِی موضع نزاع شدی با آنکه جواب این سؤال در حقیقت گذشت. اگر کسی گوید که: حرف عامّه که مخالفین‌اند، در تفسیر لغت اعتبار ندارد. جواب آنکه: صاحب صحاح و قاموس و جماعتی دیگر که شما تفسیر غنا از ایشان اخذ کردید و حکم بر حرمت غنا مطلقاً کردید، عامّی مذهب‌اند. پس لازم می‌آید که تفاسیر ایشان اعتبار نداشته باشد و حال آنکه علما اعتبار نموده‌اند. چه هر کس در فنّی که شهرت دارد، سعی می‌نماید به قدر مقدور، که صفحه : ۲۳ آن را کما هو حقّه ادا نماید و اگر اعتبار نداشته باشد مؤیّد ماست که باید رجوع به عرف نماییم یا به آنکه متضمّن معصیتی باشد چنانچه جمعی کثیر به آن رفته‌اند. و هرگاه که اختلاف و اشتباه باشد، از جهت اشتباه و اختلاف، رجوع به عرف می‌کنیم. پس در وقتی که اصلًا تفسیر ایشان، لغت غنا را اعتبار نداشته باشد، به طریق أولی رجوع به عرف خواهیم کرد. و اگر گویند: تعریف خواص و موافقین را اعتبار می‌کنیم. می‌گوییم: ایشان نیز هر یک برای خود تفسیر کرده‌اند پس باز اشتباه باقی است ناچار باید که به عرف رجوع کنیم. و هرگاه ما غنا، آن را بدانیم که در عرف عام، اطلاق غنا بر آن کنند، ذکر این اختلافات و بیان اخذ الفاظ مختلفه در تعریف، تطویلِ بلا طائل است. و لهذا اقتصار کرد بر نبذی از کتب لغت. و الله الموفّق.

مقام دوم [ماهیت غنا و اختلاف فقها]

اشاره

در بیان اختلافاتی که در حرمت غنا میان علمای خاصّه و عامّه واقع شده، که آیا جمیع افراد غنا حرام است مطلقاً یا آنکه مطلقاً غنا

حرام نیست بلکه بعضی از آن جایز است؟ مثل غنای در قرآن به حدیث «لَیسَ مِنّا مَن لَم یَتَغَنَّ بِالقُرآنِ» و بعضی از افراد دیگر به احادیث دیگر.

[دیدگاه اهل سنّت]

بدان وفّقک الله تعالی که اختلافی نیست میانه فرقه محقّه خاصّه، صفحه : ۲۴ بلکه عامّه نیز در حرام بودن غنا فی الجمله؛ امّا در حرمت جمیع افراد غنا میان مسلمین بلکه مؤمنین اختلاف است و همچنین در تمیز میان غنای حرام مذموم و صوت حسن ممدوح، اشتباه است، هم در میان فرقه خاصّه محقّه امامیه و هم فیما بین فِرَق عامّه. چه، کلام فقها در نقل مذاهب اربعه در باب غنا اضطراب تمام دارد. زیرا که شیخ الطایفه در کتاب خلاف نقل کرده که غنا نزد ابو حنیفه مسمّا به نعمان و شافعی مسمّا به محمّد بن ادریس و مالک مکروه است. و از مالک اباحه غنا نیز منقول است و ابو حامد اسفراینی که از علمای شافعی است، می گوید که اجماع شافعیان است بر حلّیت غنا مثل شطرنج نزد ایشان و قاضی ابو طیّب طبری خلافِ شیخ [طوسی] نقل کرده، زیرا که از عبارت قاضی چنین معلوم می‌شود که غنا نزد ابو حنیفه و شافعی و مالک حرام باشد. و بعضی از شافعیّه نقل کرده‌اند که غنا نزد او لهوی است مکروه شبیه به باطل و کسی که بسیار غنا می کرده باشد، شهادت او مردود است. و بعضی می گویند که ابو حنیفه و باقی اهل کوفه، مثل سفیان ثوری و حمّاد و نخعی و ابراهیم و شعبی و غیر ایشان غنا را از جمله معصیت می‌دانند پس، از ابو حنیفه و شافعی سه قول در باب غنا نقل شده: حرمت و کراهت و اباحت؛ و بعضی از عامّه، مبالغه در اباحت غنا کرده‌اند و نسبت اباحت سماع غنا را به بعضی از صحابه داده‌اند. مثل عبد الله بن جعفر و إبن زبیر و مغیرهٔ بن شعبه و معاویه و این از جمله مطاعن معاویه است. چنانچه عزّ الدین مشهور به إبن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: نسبت شرب خمر پنهانی به معاویه ثابت نشده، چرا که اهل تاریخ در این خلاف کرده‌اند. امّا اختلافی در این صفحه : ۲۵ نیست که معاویه علیه اللعنهٔ غنا می‌شنیده و نسبت غنا به بعضی دیگر از اصحاب داده‌اند، و همچنین نقل اختلافی که در باب غنا نسبت به متأخّرین علمای اهل خلاف کرده‌اند، بسیار است و چون فایده‌ای در ذکر آن نیست، پس اعراض از ذکر اختلافات ایشان اولی بلکه لازم است.

[دیدگاه امامیه]

امّا نزد فرقه محقّه امامیه اثناعشریّه، در حرمت غنا فی الجمله خلافی نیست، بلکه حرمتش فی الجمله اجماعی است و مذهب اهل بیت نبوّت علیهم السلام و شیعیان ایشان است و علمای خاصّه و عامّه تصریح به این کرده‌ان. چنانکه بعضی از اصحب رضوان الله علیهم نقل اجماع کرده‌اند مثل شیخ در خلاف و إبن ادریس و علّامه، و شیخ ابو القاسم در شرائع فرموده که: مدّ صوت مشتمل بر ترجیع صوت مطرب فسق است، خواه در قرآن باشد خواه در شعر امّا حُدا قصوری ندارد.

[حُدا]

و از کلام شیخ علی عبد العالی در مراثی، تجویز غنا معلوم می‌شود آنجا که می‌فرماید: علی أنّ بعض الأصحاب استثنی مراثی الحسین علیه السلام، و رد نکرده. و علّامه در تحریر فرموده که: هم غنا کننده فاسق است و هم شنونده و شهادت ایشان مردود است، خواه اعتقاد اباحه داشته باشد یا تحریم. اما حُدا صفحه : ۲۶ مفسده‌ای ندارد، نه خواندن و نه شنیدن و این برای سرعت سیر شتر است که می‌خوانند. و نادری رفته‌اند که حدا هم جایز نیست، به زعم آنکه مستندی ندارد غیر حدیث عامّه؛ امّا مشهور و مفتی به جواز حد است و حدیث عامّه این است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عبد الله رواحه فرمود که: «حَرّک القوم» یعنی مردم را به حرکت آور. پس شروع به خواندن رجز کرد و حدا را خوب می‌خواند و امر و تقریر حضرت [در] هر دو حجّت

است. مؤلف گویـد: در فقیه حـدیثی است که حضـرت می‌فرمایـد که حـدا و شـعر، زاد مسافر است؛ هر چند «سکّونی» نقل کرده و «نوفلی» در طریق است امّا در امثال این مدّعا ضـرر ندارد؛ چه، منجبر به شهرت و عمل اصحاب است، با آنکه اصحابِ ما رضوان الله علیهم [نقـل فرموده‌انـد]: «إذا التقی الختانـان فقـد وجب الغسل» با آنکه از عایشه منقول است اعتبار کرده‌انـد و حـدیثی دیگر در این باب به این قوّت نقل نشـده. پس قول نادری که در حُـدا هم غنا تجویز نکرده، اعتبار نـدارد. و باز علّامه می گویـد که: نشـید عرب و سایر انشاد مادامی که به سر حدّ غنا نرسد، مثل حدا حرام نیست. و این صریح است که هر خوانندگی غنا نیست و شهید در دروس و علّامه در ارشاد گفته‌انـد که: صوت مشـتمل بر ترجیع مطرب حرام است، هر چنـد در قرآن باشـد و شـیخ علی در شـرح قواعد بعد از نقل تعریف شهید بر وجهی که پسندیده، گفته که صفحه : ۲۷ : مطلق مد صوت محرّم نیست، مادامی که به سر حد اطراب نرسد، به سبب اشـتمال آن بر ترجیع که مقتضـی طرب است و طرب، سرود تنها نیست. و در قاموس گفته که: تخصیص به فرح، وَهم است. و مؤلف را اعتقـاد این است که غنا حرام است، اگر چه در قرآن و ذکر و مرثیه باشـد؛ امّا بالفعل آنچه قاریان و ذاکران می‌خواننـد غنا نیست، چه در عرف آن را غنا نمی‌خوانند، چنان که گذشت. و بر ضمیر ارباب بصیرت که بهره‌ای از علم شرایع دارند، مخفی نیست که هرگاه حجّت بر حرمت غنا و حلیّت صوتِ حسن، کلامِ معجز نظامِ حضـرتِ ملک علّام و احادیث حضـرت سـید الانام و اوصیای آن سـرور باشـند دیگر ذکر کلام فقها که فلانی حکم به حرمت غنا کرده، یا اول کسی که الحان به قرائت کرد، عبد الله بن ابی بکر بود، بعـد از آن عبـد الله بن عمر از او اخذ کرده و لهذا قرائت عمری می گویند، بعد از او فلانی از او اخذ کرده سوای طول کلام، ما حصـلی نـدارد؛ لهـذا به همین قـدر اقتصار نموده خصوصاً که قول فقها حجّت نیست با آنکه اگر قول ایشان اعتبار داشـته باشـد لازم می‌آیـد که اعتبـار نداشـته باشـد، چه، از جمله قول فقهاست که: «قول المیّت کالمیّت». پس اگر قول ایشان را اعتبار کنیم بایـد «قول المیّت کـالمیّت» را هم اعتبـار کنیم و هرگـاه این قول را اعتبـار کنیم لازم است که قول فقها اعتبار نکنیم. پس مـدار حجّت بر آیه و حدیث است، نهایت مقصود از ذکر قول فقها اگر موافق آیه و حدیث باشد تبیین و توضـیح و تبصره‌ای است نه حجّت، و الله الموفّق. چون از تعریف غنـا به طرق مختلفه و ذکر اختلافـات فقهـا در آن فارغ شـدیم، دلایل تحریم غنا در فصل اول و دلیل رجحان صوت حسن و بعضی صفحه : ۲۸ افراد غنا مثل غنا در قرائت قرآن چنانچه بعضـی علما فهمیده‌انـد در فصل دوم با توجیه و تأویلی که علما از طرفین ذکر کرده‌اند، بی تعصّب و تصرّف ذکر کرده خواهد شد که «مَن تَعَوَّدَ أن یُصَدِّقَ بِغَیرِ دَلیلٍ فَقَد انسَلَخَ عَن فِطرَةِ الانسانِیَّةِ». تا اهل انصاف بلا اعتساف نظر در دلایل کرده، آنچه حق است اختیار نماینـد. «أ فَمَن یَهـدِی إِلَی الحَقِّ أَحَقُّ أن یُتَّبَعَ أَمَّن لا یَهِدِّی إِلّا أن یُهـدی فَمـا لَکُم کَیفَ تَحکُمُون». و در این بیـان چنـان که گـذشت مقصود نه تحلیـل ما حرّم الله است که فسّاق و اهل عصـیان و نفاق جرأت نماینـد و حرام را حلال داننـد، و نه تحریم ما احلّ الله که صوت حسن که ممـدوح است، حرام شـمرند و تفسـیق نمایند. بعضـی را که قرآن و ذکر خـدا به صوت حسن از ایشان به ظهور می‌رسـد؛ بلکه مطلوب احقاق حق است به حسب امکان. «وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ» و اگر سـهوی و غفلتی واقع شده باشد، به ذیل عفو پوشـند و در اصـلاح آن کوشـند، چه نیّت و قصد درست بوده، اگر چه قول و فعل درست نیابند. «وَ اللّهُ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ». صفحه : ۲۹ فصل اول در بیان حرمت غنـا و دلایل تحریم آن بـدان وفّقک الله که سابقاً معلوم شـد که در حرمت غنا، فی الجمله خلافی نیست. امّا در حرمت جمیع افراد غنـا خلاـف است. بعضـی، تمـام افراد غنـا را حرام می‌داننـد، حتی در قرآن، و بعضـی در قرآن مستحب می‌داننـد، به احـادیث متظافره‌ای که به تفصـیل خواهد آمد، و بعضـی از احادیث که دلالت بر جواز ترجیع و تحریر و امر به حسن صوت دارد و می گویند که صوت حسن مقرون به ترجیع و تحریر بـدون غنـا ممکن نیست و ترجیع، لاـزم دارد طرب را چنـانکه از بعض اکـابر نقل شـده، و بعض احـادیث دلاـلت بر جـواز لحن دارد که «اقرَؤوا القُرآن بِأَلحـانِ العَرَبِ» و لحن، غنـاست چنـانکه از إبن اثیر گـذشت و تصـریح بعضی علما و به تتبع موارد استعمال آن؛ هر چند حرمت غنا فی الجمله احتیاج به دلیل ندارد، امّا تیمّناً و تبرّکاً دلیلی چند جلوه ظهور می‌یابد. از این جمله، شـش دلیل از آیه کریمه و این سـتّه ضـروریه است و بیست و پنج حدیث از کلام معصومین صلوات الله علیهم

اجمعین.

[الف: دلایل قرآنی]

امّا دلیل اول

از آیه، قوله تعالی: «فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ». یعنی: اجتناب کنید از آنچه طبیعت از آن متنفّر می‌شود که عبارت از رجس است و آن عبادت اصنام است و همچنین اجتناب کنید از قول زور که به صفحه : ۳۰ تفسیر ائمّه معصومین علیهم السلام عبارت از غناست. و شیخ در خلاف از محمّد بن حنفیه نقل کرده و اصحاب ما گفته‌اند که غنا، در قول زور داخل است.

دلیل دوم

قوله تعالی: «وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشتَری لَهوَ الحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللّهِ بِغَیرِ عِلمٍ وَ یَتَّخِذَها هُزُواً». یعنی: «بعضی از مردمان کسی است که می‌خرد حدیث و کلام لهو [را] تا آنکه گمراه کند مردم را از راه خدا و هُدی، و به راه ضلالت اندازد و آیات خدا را سخریّه و استهزا گیرند». و در حدیث وارد است که غنا از جمله لهوِ حدیث است. و شیخ طبرسی از اکثر مفسرین نقل کرده که روایت واقع شده از امام محمّد باقر و امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا علیه و علیهم السلام که لهوِ حدیث، غناست و شیخ این تفسیر را از إبن عباس و إبن مسعود و غیر ایشان نیز نقل نموده؛ و بعضی از مخالفین ما که عامّه باشند، تفسیر لهو حدیث به غنا [را]، از جماعتی از تابعین نقل کرده‌اند. و در تفاسیر و احادیث واقع است که یکی از صنادید قریش که او را نضر بن الحارث می‌گفتند، با کفّار قریش و ابو جهل و امیّهٔ بن خلف و دیگران از اکابر و صنادید جمعیت نمودند، در دار الندوه مکه که محل اجتماع و مشورت ایشان بود؛ و با یکدیگر گفتند که اگر ما محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به این عنوان واگذاریم که سلوک می‌کند، در اندک وقتی همه مردمان را از راه می‌برد و گمراه می‌کند و به صفحه : ۳۱ دین اسلام و توحید و ایمان درمی‌آورد. زیرا که او حَسَنُ الخُلق است و حُسنِ صوت نیز دارد و هر یک از اصحاب او همچنین‌اند و در مسجد الحرام و غیر آن، حلقه‌های ذکرِ توحید می‌سازند و قرآن را به آواز خوش می‌خوانند و اشعار توحید الهی انشا می‌کنند و مردمان رغبت به دین اسلام کرده‌اند و می‌کنند و دین و کیش بت پرستی بر هم می‌زنند پس ما را درباره ایشان فکری باید کرد، نضر بن الحارث از میان ایشان گفت: مرا فکری به خاطر رسیده است و فکر آن کرده‌ام ما هم شعرای خود را می‌گوییم که اشعار در کیش بت پرستی و بتان انشا کنند، و من نیز خود در مدح بت و بت پرستی انشا کرده‌ام و می‌کنم، و کنیزان و غلامان صاحب جمال خوش آواز خریداری می‌کنیم تا همچنان که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم خوش آواز و خوبروست و علی بن ابی طالب و جعفر بن ابی طالب و هر یک از اصحاب او به دستور [او هستند] و همچنان که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش قرآن را به صوت حسن می‌خوانند که در این حکایت قوم عاد و ثمود است، ما قصه رستم و اسفندیار می‌خوانیم و می‌گوییم که بخوانند و همچنان که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او اشعار توحید و مدح خدا پرستان و موحّدان و مذمّت بتان و بت پرستان و کیش ایشان به آواز خوش می‌کنند ما نیز مدح بتان و بت پرستان و کیش ایشان و مذمّت موحّدان و ذاکران و قاریان به آن روش می‌کنیم تا رغبت مردمان به توحید و محمّد و اصحاب او کم شود، و دین اسلام ضعیف شود. پس جماعت مشرکان، آفرین بر رأیِ آن شیطان انسی نمودند و به آن شغل شنیع مشغول شدند و مردمان را از راه خدا باز داشتند و قطّاع الطریقیِ راه خدا پیش گرفتند. در این صورت این آیه در شأن ایشان نازل شد «وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشتَرِی ...». پس غنا آن لهوِ حدیثی است و ترجیع صوتی که غرض از آن از راه خدا بازداشتن باشد و آن لهوِ حدیث و غنایِ مُحَرَّم خواهد بود چنانچه از بیان شأن نزول و تفسیر مفسّرین و احادیث محدّثین ظاهر صفحه : ۳۲ می‌شود، نه آنچه به خدا

نزدیک کند و از راه ضلالت دور اندازد.

دلیل سوم

: «وَ الَّذِینَ لا یَشهَدُونَ الزُّورَ وَ إذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً». امّا شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان گفته در این لغو، غنا داخل است. و نسبت این تفسیر نیز به «مجاهد» که از مفسرین است داده. و این تفسیر [را] نیز از امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده.

دلیل چهارم:

و نیز در کتاب مستطاب کافی به سند صحیح از ابی الصباح الکنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند که مراد از زور، در قول حق سبحانه و تعالی که فرموده: «وَ الَّذِینَ لا یَشهَدُونَ الزُّورَ» غناست.

دلیل پنجم:

صدوق در من لا یحضره الفقیه مرسلًا روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که از آن حضرت سؤال کرده شد از تفسیر آیه «وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ»، حضرت فرمودند: «رجس اوثان، شطرنج است و قول زور، غناست» و این حدیث در کتاب دیگر نیز به سند دیگر مذکور است و دیگر در باب احادیث، روایتی که دلالت بر این تفسیر کند، عن قریب خواهد آمد. صفحه : ۳۳

دلیل ششم

: قال الله تعالی: «أ فَمِن هذَا الحَدِیثِ تَعجَبُونَ وَ تَضحَکُونَ وَ لا تَبکُونَ وَ أَنتُم سامِدُون» شیخ طبرسی گفته که مراد از حدیثی که از آن تعجب و خنده می‌کنند، غناست. و مروی است که کفّار، غنا می‌کردند تا آنکه مردم را از شنیدن قرآن باز دارند؛ و از عکرمه که از مفسّرین است و در کشاف نیز مذکور است که بعضی برای جاریه خود گفتند: «اسمِدی» یعنی «غَنّی» و تفسیر «سامِدُون» به غنا کنندگان در کتب لغت مذکور و از إبن عباس این تفسیر هم منقول است. اگر کسی گوید این آیات که شما آوردید، نصّ در حرمت غنا نیست، چه تفسیر و تأویل دیگر دارد؟ جواب آنکه مقصود، استدلال به کلّ واحد از این آیات نیست، بلکه مطمح نظر از ذکر مذکورات، تأیید است نه دلیل، چه حرمت غنا فی الجمله متّفق علیه است و محتاج به دلیل نیست.

[ب: دلایل روایی]

اشاره

امّا دلایل از احادیث و حجّت بر حرمت غنا، از اخبار مستفیضه بلکه از متواتره به حسب معنا از طریق خاصّه و عامّه بسیار است. امّا اقتصار بر طریق خاصّه می‌کنیم. هر چند حرمت غنا فی الجمله از غایت شهرت، محتاج به ذکر صفحه : ۳۴ احادیث نیست، امّا تیمّناً و تبرّکاً اقتصار بر بیست و پنج حدیث می‌شود. و چرا گفتیم متواتر به حسب معنا، نه متواتر به حسب لفظ؛ به واسطه آنکه حدیث متواتر به حسب لفظ در هر باب نزد عامّه بلکه خاصّه، دو حدیث است بلا نزاع، یکی: «البیّنهٔ عَلَی المدّعی و الیَمینُ عَلی مَن أنکرَ»، دوم: «مَن کَذَّبَ عَلیّ مُتَعَمِّداً فَلیَتَبَوَّء مَقعَدَهُ مِنَ النّار» و یک حدیث ملحق به متواتر: «انّما الأعمالُ بِالنّیات»، دیگر: «عَلَی الیَدِ ما أخَذَت حَتّی تُؤدّی»، دیگر «النّاسُ مسلَّطُونَ عَلی أموالِهِم». مشهور اینکه هشت حدیث متواتر است و نادری تا هژده گفته‌اند اما به صحّت

نرسیده؛ و نزد خاصّه در خبر متواتر خلاف است و زیاده از هشت حدیث متواتر اللفظ به نظر نرسیده، امّا متواتر المعنی، از طرفین بسیار است.

حدیث اوّل

: از إبن ابی عُمیر که علمای حدیث او را در حکم صحیح دانسته‌اند، از مهران بن محمّد نقل کرده، هر چند مهران بن محمّد را در کتاب رجال ثقه ندانسته‌اند، امّا چون کتابی دارد که إبن ابی عمیر از او نقل می‌کند، دلالت بر خوبی او دارد. چرا که شیخ در عدهٔ الاصول نقل کرده که إبن ابی عمیر، نقل نمی‌کند مگر از ثقات. حاصل که از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که شنیدم، آن حضرت فرمودند: غنا از آن چیزی است که حق سبحانه و تعالی، فرموده که: «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشتَرِی لَهوَ الحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللّهِ». صفحه : ۳۵

دوم:

به سند حَسَن به سبب ابراهیم بن هاشم محمّد بن مسلم که یکی از ارکان اربعه حدیث است از امام محمّد باقر علیه السلام نقل کرده که شنیدم که آن حضرت فرمودند: که غنا از آن چیزی است که حق تعالی وعده آتش به آن فرموده (یعنی از گناهان کبیره است). بعد از این سخن، حضرت این آیه [را] خواندند: «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشتَرِی لَهوَ الحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللّهِ بِغَيرِ عِلمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُم عَذابٌ مُهِينٌ». یعنی: «بعضی از مردمان حدیث لهو می‌خرند تا آنکه گمراه کنند مردمان را از راه حق و این آیات را استهزا می‌شمارند و سهل می‌گیرند، از برای چنین جماعتی، عذابی خوار کننده مهیاست». و مخفی نیست که در طریق سند این حدیث «علی بن اسماعیل» است و توثیق مُعتَد به او در کتب رجال به نظر نرسیده، امّا چون إبن ابی عمیر از او نقل می‌کند، دلیل است بر اینکه مرد خوبی باشد، چنانچه گذشت که إبن ابی عمیر نقل نمی‌کند مگر از ثقات.

سوم:

به سند صحیح زید شحّام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که فرمودند: خانه‌ای که در آن غنا می‌شود، ایمن نیست از اینکه در آن خانه مصیبت و نوحه و زاری واقع شود و دعا در آن خانه مستجاب نمی‌شود و فرشته در آن خانه داخل نمی‌شود. صفحه : ۳۶

چهارم:

ثقهٔ الإسلام محمّد بن یعقوب، بنا بر مشهورِ متأخّرین به سند صحیح از إبن ابی عمیر نقل کرده و چرا گفتیم بنا بر مشهورِ متأخّرین؟ به جهت آنکه متقدّمینِ ما رضوان الله علیهم تمام احادیث کتب اربعه را معتمد علیها می‌دانند و تقسیم احادیث به صحیح و غیر صحیح نمی‌کنند از مهران بن محمّد از حسن بن هارون، و نه توثیق این دو کس واقع شده و نه تضعیف؛ بلکه مهمل واگذاشته‌اند بنا بر این، ضعفی به این حدیث راه یافته. به هر حال، راوی می‌گوید که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند: مجلس غنا مجلسی است که حق سبحانه و تعالی نظر به اهل آن مجلس نمی‌کند و غنا از جمله چیزی است که حق تعالی فرموده: «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشتَرِی لَهوَ الحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللّهِ».

پنجم:

شیخ علیه الرحمهٔ و صاحب کافی نیز به سند صحیح تا مسعدهٔ بن زیاد و گفته شده که او عامی است. بنا بر این، حدیث ضعیف است باری، راوی روایت می‌کند که: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از او سؤال کرد به سبیل استفتاء چنانکه اکثر احادیث اهل بیت به طریق فتواست که پدر و مادر من فدای تو باد، یا حضرت! هرگاه من به خلوت می‌روم برای قضای حاجت و همسایگان من کنیزانی دارند که غنا می‌کنند و عود می‌نوازند و بسیاری از اوقات می‌شود که من آنجا مکث طویل می‌کنم که آواز ایشان و عود بشنوم. حضرت فرمودند که این کار مکن. آن مرد گفت که من عمداً به پای خود نمی‌روم در آنجا که اینها را بشنوم؛ بلکه برای قضای حاجت می‌روم [که] این صداها به گوش خود می‌شنوم. حضرت فرمودند: تو از خدا بپرهیز آیا نشنیده‌ای که حق تعالی فرموده: «إِنَّ السَّمعَ صفحه : ۳۷ وَ البَصَرَ وَ الفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسؤُلًا» «که گوش و چشم و دل سؤال کرده می‌شوند». آن مرد که این را از آن حضرت شنید، متنبّه شد و گفت: گویا من هرگز این آیه را نشنیده‌ام، نه از عربی و نه از عجمی. لاـعلاـجم کـه عَود نکنم به چنین فعلی که سابق می‌کردم إن شاء الله به درستی و تحقیق که طلب آمرزش از خدا می‌کنم. پس حضرت به آن مرد فرمود که برخیز و غسل کن و نماز کن هر قدر که خواهی، چرا که این گناه عظیمی بود که می‌کرده‌ای. چه بسیار بد حال بودی اگر بر این کار می‌مردی، شکر و حمد خدا به جای آور به شکرانه توفیق ترک این فعل شنیع. و از خدا توبه و استغفار در خواه از هر فعلی که خدا را خوش نیاید. زیرا که کاری که خدا را از آن خوش نیاید، قبیح است و قبیح را واگذار از برای اهل آن قبیح، یعنی بدی را به بدان واگذار، چرا که هر کاری به کسی نسبت دارد نیکی به خوبان و بدی به بدان. پس بدی مکن تا از بدان شوی.

ششم:

إبن بابویه قدس سره به طریق ارسال و صاحب کافی از ابی بصیر نقل کرده و اگر چه ابی بصیر مشترک است میان لیثِ مرادیِ ثقه و یحیی بن قاسمِ غیر ثقه؛ امّا چون مکرر این تفسیر از معصوم واقع شده اگر متواتر المعنی نباشد مستفیض خواهد بود پس قصوری ندارد گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول حق تعالی که فرموده: «فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ» فرمودند: زور غناست.

هفتم:

ابی اسامه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که صفحه : ۳۸ فرمودند: غنا عُشّ نفاق است. یعنی آشیانه نفاق است.

هشتم:

سماعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: وقتی که هابیل از دنیا رفت، شیطان و قابیل هر دو شماتت و خوشحالی کردند، پس هر دو همراه شدند در زمین. پس ابلیس و قابیل، سازها و لهوها ترتیب دادند به جهت شماتت کردن بر آدم. پس هر چه در زمین باشد که نزدیک به این باشد که تلذذ یابند، پس داخل در ملاهی خواهد بود. و از حدیث حسن بن هارون تا اینجا که پنج حدیث است همه ضعیف است به اصطلاح متأخّرین.

نهم:

وَشّاء روایت می‌کند و می‌گوید که: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که از غنا سؤال کردند. حضرت فرمودند که قول حق

سبحانه و تعالی است که: «وَ مِنَ النّاسِ مَن یَشتَرِی لَهوَ الحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللّهِ».

دهم:

ابو ایوب خزّاز روایت کرده که: در مدینه فرود آمدیم و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم، آن حضرت پرسید که در کجا فرود آمده‌اید؟ گفتیم: در منزل فلانی که غنا کنندگان دارد. حضرت فرمودند که باید شما از جمله مردمان کریم النفس باشید. یعنی صاحب کمالات نفسانی و صفات حمیده، نه که از جمله لئیمان باشید. پس به خدا قسم که ما نفهمیدیم مگر آنکه چیزی به صاحب منزل باید داد و کَرَمی و مهربانی نسبت به او باید کرد. باز به خدمت حضرت آمدیم و گفتیم که یا حضرت! نمی‌دانیم که مراد از آن صفحه : ۳۹ قول که «گرامی باشید» چه بود؟ حضرت فرمودند مگر نشنیده‌اید، قول حق تعالی که فرموده: «وَ إذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً». مقصود حضرت اینکه غنا، لغو است و ملتفت شنیدن غنا نباید شد.

یازدهم:

عبد الاعلی که مشترک است میان جماعتی غیر موثّق، روایت کرده که: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب غنا پس گفتم که ناس گمان می‌برند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رخصت داده که مردم این طریق می گفته باشند که: «نزد شما آمدیم نزد شما آمدیم بیایید بَر ما بیایید بَر ما که ما هم بَر شما خواهیم آمد». و امثال این سخنان، حضرت فرمودند که دروغ می گویند، خدای تعالی می‌فرماید: «وَ ما خَلَقنَا السَّماءَ وَ الأَرضَ وَ ما بَینَهُما لاعِبِینَ. لَو أَرَدنا أن نَتَّخِذَ لَهواً لَاتَّخَذناهُ مِن لَدُنّا إن کُنّا فاعِلِینَ. بَل نَقذِفُ بِالحَقِّ عَلَی الباطِلِ فَیَدمَغُهُ فَإذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَکُمُ الوَیلُ مِمّا تَصِفُونَ». یعنی: «ما خلق نکرده‌ایم آسمان و زمین را و آنچه ما بین آنهاست از بسایط و مرکّبات به بازی، و اگر اراده داشتیم که لهو و بازی از برای خود، هر آینه از نزد خود می گرفتیم نه از دیگری. اگر این کار می کردیم لهو و بازی می‌خواستیم. بلکه شأن ما اینها نیست، بلکه طریقه ما این است که حق را غالب می گردانیم بر باطل که مغز و دماغ باطل را شق می کنیم و باطل را محو و صفحه : ۴۰ ناچیز می گردانیم. وای بر شما! به سبب آنکه ما را به اوصافی که لایق شأن ما نیست متّصف می‌سازید». پس حضرت فرمود: وای بر کسی که حرف کسی در غیبت او گوید! مقصد آنکه غنا لهو و مذموم است. چنانچه اشاره در این آیه کریمه شده.

دوازدهم:

ابراهیم [بن] محمّد همدانی [مدنی] روایت می کند از شخصی که سؤال از غنا کردند، حضرت جواب فرمودند که داخل خانه‌هایی مشوید که خدا اعراض از اهل آن خانه‌ها کرده است.

سیزدهم:

عنبسهٔ بن مُصعَب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمودند که شنیدن لهو و غنا، می‌رویاند نفاق را در دل، چنانچه آب زرع را می‌رویاند. و این مَجاز عقلی است. چه، خدا می‌رویاند به سبب آب.

چهاردهم:

یونس روایت می کند که سؤال کردم از خراسانی علیه السلام و گفتم که عباسی [هشام بن ابراهیم عباسی] ذکر کرد که تو رخصت داده‌ای در غنا، حضرت فرمودند که دروغ می گوید زندیق. من [امام رضا علیه السلام] همچنین نگفتم برای او. آری سؤال کرد مرا

از غنا، من جواب او گفتم که مردی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام سؤال از غنا کرد، پس حضرت جواب او گفت: که ای فلان! زمانی که خدای تعالی جدا کند حق [را] از باطل، آیا غنا داخل حق خواهد بود یا باطل؟ پس گفت که غنا البته داخل باطل خواهد بود. پس گفت حکم کردی صفحه : ۴۱ تو بر بطلان غنا. بر متتبع مخفی نیست که از روایت حسن بن هارون تا اینجا که یازده حدیث است، بر صحت این احادیث، علما چندان اعتباری نکرده‌اند، به سبب تضعیف بعض ارباب رجال، بعضی رُواهٔ این احادیث را، چنانکه بر ضعف پنج حدیث اول از این احادیث سابقاً اشاره شد.

پانجدهم:

یونس از عبد الله بن سنان و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «بخوانید قرآن را به حسن صوت عرب و بپرهیزید از خواندن به طریق اهل فسق و آوازهای اهل فجور و جماعتی که گناهان کبیره می‌کنند، به درستی و تحقیق که جماعتی بعد از من بیایند و آواز قرآن خواندن در گلو بگردانند و در خیشوم بلرزانند، مثل آواز گردانیدن اهل غنا و به طرز رهبانان و اهل نوحه و قوم نصارا، قرآن از چنبرهای گردن ایشان، تجاوز نخواهد کرد». کنایه از اینکه ثواب او [را] به آسمان نخواهند برد و از ملأ اعلی فیضی بر چنین قرآن خواندن مترتّب نخواهد شد و در بعضی روایات که چنین باشد که: «لا یجوز حناجرهم» یعنی از حنجره‌ها و حلقوم ایشان، آن قرآن تجاوز نمی‌کند. بلکه محض صوتی است که در گلوی ایشان است؛ و دلهای آن جماعت فریفته دنیا و رعونت نفس خواهد بود و دل ایشان از حق برگشته است و دل جمعی خواهد بود که صاحب عجب و کبر خواهند بود. و این روایت به طریق عامّه نیز منقول است از حُذَیفهٔ بن یمان، با تغیّری فی الجمله و در مجمع البیان نیز مذکور است. و صاحب نهایهٔ بعد از آنکه نقل این روایت کرده تا صفحه : ۴۲ قول «و اهل الکتابین» به جای «اهل الکبائر» گفته که الحان جمع لحن است و آن تطریب است و ترجیع صوت و تحسین قرائت، شعر و غناست، و لحن را به غنا تفسیر کرده، بعد از آن گفته: یحتمل، که مراد این باشد که قرّاء در این روزگار در محافل و مجالس می‌خوانند، چرا که علمای یهود و نصارا، کتاب خود را بدین نحو می‌خوانند. تا اینجا کلام إبن اثیر بود.

شانزدهم:

علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل از إبن عباس کرده که ما حجّهٔ الوداع با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به جای آوردیم. پس حضرت، حلقه دروازه کعبه را به دست مبارک خود گرفت و روی نورانی به جانب ما کرد و فرمود که: آگاه باشید که شما را خبر می‌دهم به علامات قیامت و در این وقت سلمان فارسی به حضرت نزدیکتر از یاران دیگر بود. پس گفت: آری یا رسول الله! آن سرور فرمودند: از علامات قیامت ضایع گردانیدن نماز است و تابع شدن شهوات و میل کردن به هواهای نفسانی و علامات بسیاری فرمودند، بعد از آن فرمودند که در آن وقتی که این علامتها ظاهر شود، طایفه‌ای باشند که قرآن یاد گیرند، نه به واسطه رضای خدا بلکه به واسطه اغراض نفسانی، و قرآن را مثل نائی اخذ کنند. کنایه از اینکه به عنوان ساز و غنا قرآن خوانند و در آن زمان، جماعتی باشند که فقه یاد گیرند، امّا نه به جهت رضای خدا، و بسیار شود در آن وقت اولاد زنا، و قرآن را به طریق غنا بخوانند. صفحه : ۴۳ و در قاموس مذکور است: «زَمَرَ یَزمُرُ، غنّی فی القصب» حاصل که قاری قرآن مثل نائی باشد که علامات قیامت ظاهر شود.

هفدهم:

محمّد بن یعقوب در کافی و شیخ ابو جعفر، هر دو روایت کرده‌اند از سعید بن محمّد طاطری از پدرش که گفت: سؤال کرد مردی

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باب فروختن کنیزان مغنّیه، حضرت فرمودند که: خرید و فروش آنها حرام است و تعلیم غنا دادن به آن کنیزان، کفر است و شنیدن غنای ایشان نفاق است.

هجدهم:

حسن بن علی وَشّاء از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردند در باب خریدن کنیزک مغنّیه، فرمودند که گاه می‌باشد از برای مرد، جاریه مغنّیه‌ای که آن جاریه، آن مرد را به لهو می‌اندازد، قیمت همچنین کنیزکی مثل قیمت کلب است و قیمت کلب حرام است، و سزای حرام آتش است. مخفی نماند که مراد، کلب هراش است، یعنی سگی که در کوچه خوابیده و نفعی نمی‌رساند و الّا قیمت سگ شکاری و گلّه و آنکه حفظ و حراست زراعت و باغ و خانه می‌کند، حرام نیست.

نوزدهم:

نضر بن قاموس روایت کرده گوید: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند: مغنّیه ملعون است و معلون است. صفحه : ۴۴ یعنی از رحمت خدا دور است کسی که اجرت مغنّیه بخورد. در آن زمان چون متعارف بوده که کنیزکان را غنا تعلیم می‌دادند و صاحبان ایشان اجرت تغنّی آن کنیزکان می‌خوردند و حالا در هند نیز این متعارف و شایع است، و این شیوه از کفار قریش هنوز نزد بعضی در مکه معظّمه باقی است با اجرت بعضی از افعال دیگر!

بیستم:

ابراهیم بن ابی البلاد روایت کرده و گفته که وصیت کرد اسحاق بن عمر نزد وفاتش که کنیزکان مغنّیه او را بفروشند و قیمت آن را به خدمت ابی الحسن علیه السلام ببرند. ابراهیم می‌گوید که کنیزکان را بنا بر وصیت او فروختم به سیصد هزار درهم و آن را به خدمت حضرت بردم و گفتم که غلام و مخلص تو اسحاق بن عمر نزد وفات وصیت کرد که کنیزکان مغنّیه او را بفروشند و قیمت آن را به خدمت تو آورند، حالا ـ آن کنیزکان را به سیصد هزار درهم فروخته‌ام و به خدمت آورده‌ام. حضرت فرمودند که مرا احتیاجی به این نیست. به تحقیق که این حرام است و تعلیم دادن غنا به آن کنیزکان کفر است و شنیدن غنای ایشان نفاق است و قیمت آنها حرام است در نهایت حرمت.

بیست و یکم:

در عیون أخبار الرضا علیه السلام از محمّد بن ابی عباد با آنکه به سماع غنا و شرب نبیذ، مشهور است، روایت کرده که از حضرت امام رضا علیه السلام از سماع غنا سؤال کردم، فرمودند که اهل حجاز را در سماع غنا رأیی است و آن رأی باطلی و لهوی است. آیا شنیده‌ای [نشنیده‌ای] قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً». صفحه : ۴۵ مراد حضرت که می‌فرماید اهل حجاز را در سماع غنا رأیی است، آن است که ابو طالب مکّی که از عامّه است به تقریب حلّیت غنا نقل کرده که اهل حجاز در ایّام متبرّکه که ایّام معدودات است، غنا از کنیزکان می‌شنیدند.

بیست و دوم:

ثقهٔ الإسلام محمّد بن یعقوب از یاسر از معصوم علیه السلام نقل کرده که فرمودند: هر کس نگاه دارد خود را از شنیدن غنا، به تحقیق که درختی هست در بهشت که حق سبحانه و تعالی امر می‌کند به باد که آن درخت را به حرکت در می‌آورد. پس از آن

حرکت، آواز خوشی به گوش آن شخص می‌رسد که هرگز به خوشی آن، آوازی نشنیده است و کسی که در دنیا از شنیدن غنا خود را حفظ نکرده باشد، از این صدای خوش محروم خواهد بود.

بیست و سیم

: زید شحّام روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از آیه کریمه «فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ» فرمود: رجس اوثان، شطرنج است و قول زور غناست. امّا در سند این حدیث «درست» است و «درست» نادرست است! و شیخ در کتاب رجال گفته که «درست» واقفی است، هر چند در فهرست چیزی نگفته؛ و همچنین نجاشی. امّا إبن ابی عمیر از او روایت می‌کند و بنا بر قاعده‌ای که: إبن ابی عمیر روایت نمی‌کند مگر از ثقه، دلالتی بر خوبی او دارد و اگر بنا بر قول بعضی بگذاریم که می‌گویند: إبن ابی عمیر ارسال نمی‌کند مگر از ثقه نه آنکه گوییم روایت نمی‌کند مگر از ثقه خوبی از برای او ظاهر نمی‌شود، اما حدیث «درست» را متأخّرین بر هر تقدیر نادرست می‌دانند چنانچه دانستی؛ صفحه : ۴۶ لکن این حدیث به طریق متعدّده روایت شده پس وجود «درست» در سند قدحی در اعتبار متن حدیث نمی‌کند.

بیست و چهارم

: روایت است که هیچ کس آواز خود را به غنا بلند نکند، مگر آنکه خدای تعالی دو شیطان بفرستد که بر دوشهای او سوار شده، پاشنه‌های پا بر سینه او بزنند تا زمانی که خاموش شود.

بیست و پنجم:

عیّاشی در تفسیر خود گفته که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که اول کسی که غنا و حُدا کرد شیطان بود. و فرمود که: وقتی که آدم از شجره خورد، شیطان خوانندگی کرد و در وقتی که در زمین قرار گرفت نوحه کرد و بهشت به خاطر آدم آورد.

[توضیح احادیث]

اگر کسی گوید که: بیست و پنج حدیث که بر حرمت غنا نقل کردید، حدیث صحیح در میان این احادیث بسیار کم است و بعضی دلالتش بر مدّعا صریح نیست. مثلًا حدیث سوم که سندش صحیح است، دلالت صریح بر مدّعا که حرمت غناست ندارد. چرا که می‌گوید در خانه‌ای که غنا می‌شود فجیعه یعنی مصیبت خواهد شد و دعا مستجاب نمی‌گردد و ملک داخل نمی‌شود و علی هذا القیاس؛ و حدیثی که دلالت صریح بر حرمت غنا دارد، مثل حدیث چهارم [است، ولی] ضعف حال مهران بن محمّد و حسن بن هارون را دانستی! جواب آنکه: ما استدلال به حرمت غنا به کل واحد از این احادیث صفحه : ۴۷ نکرده‌ایم تا آنکه باید هر یک دلیلی مستقل باشد، بلکه به ضمّ بعضی با بعضی، از مجموع، حرمت غنا [را] می‌فهمیم، پس ضعف بعض احادیث و عدم دلالت بعضی قدحی در مدّعا ندارد. و دیگر سابقاً گفته شد که حرمت غنای فی الجمله محتاج به دلیل نیست. اگر کسی گوید که: در دلیل بر کراهت و استحباب، مسامحه جایز است. چه، حدیث حسنی داریم که هر چه از ما در باب حسنه به شما برسد، اگر بدان عمل کنید، به ثواب آن می‌رسید؛ هر چند از ما نباشد. پس در فعل مستحب و ترک مکروه اگر به حدیث ضعیف عمل کنیم در حقیقت به حدیث حسن عمل کرده‌ایم. و اما در وجوب و حرمت اگر مسامحه شود، یحتمل که تحریم «ما أحلّ الله» و تحلیل «ما حرّم الله» باشد. جواب آنکه: به ضمّ اجماع بر تحریم غنا فی الجمله، و بعض احادیث صحیح، مدّعا ثابت می‌شود و دفع شبهات بعد [از] ذکر

احادیثی که موهم معارضه است، خواهد شد إن شاء الله. چه، هنوز مدّعا ناتمام است. زیرا که مشهور است که ردّ دلیل خصم از تتمّه دلیل مدّعاست و اگر نه هرگاه کلّ‌واحد از خصمین دلیل بر مدّعای خود گویند، به مقتضای «إذا تعارضا تساقطا» مدعای هیچ یک از طرفین ثابت نمی‌شود. اگر کسی اعتراض کند که: اجماعی که شما ادّعا می‌کنید بر حرمت غنا فی الجمله، اعتبار ندارد. چه، انعقاد اجماع بغایت مشکل است، چنان چه در اصول بر این، اشکالات وارد آورده‌اند و قطع نظر از این، می‌بینیم که هر یک از علمای خاصّه، دعوای اجماع بر چیزی کرده‌اند که خلاف واقع است، صفحه : ۴۸ از این جمله علّامه حلّی نوّر الله ضریحه، در منتهی المطلب که اول تصنیفات اوست گفته که اجماع است بر اینکه نماز جمعه بدون اذن امام منعقد نمی‌شود و این کلام اشعار دارد بر آنکه در حال غیبت، نماز جمعه حرام باشد و در تصانیف بعد از این‌اش گفته که وجوب عینی بدون اذن امام در زمان غیبت منعقد نمی‌شود. یعنی وجوب تخییری می‌شود. و در مختلف که تصنیف آخر اوست گفته که اجماعی که دعوی شده بر اینکه نماز جمعه بدون اذن امام در زمان غیبت منعقد نمی‌شود، اعتبار ندارد. دیگر، علّامه دعویِ اجماعِ فرقه محقّه کرده بر اینکه کَعب، مفصلِ ساق است و حال اینکه خودش متفرّد به این قول است. چنانچه بعضی طعن کرده‌اند، مثل شیخ شهید و شیخ علی [بن] عبد العالی. و شیخ بهاء الدین طعن را فی الجمله از او دفع کرده است. و شیخ علیه الرحمهٔ در مسأله شُفعه حیوان، دعویِ اجماع کرده و در کتاب دیگر، خلاف، نقل کرده و از این قبیل بسیار است. و شیخ زین الملّهٔ و الدین می‌فرماید که: شیخ علیه الرحمهٔ در سی چهل مسأله دعوای اجماع کرده و خودش خلاف در آن مسائل نقل کرده. جواب آنکه: بطلانِ خاص، دلالت بر بطلانِ عام نمی‌کند، از اینکه در بعضی، مواضع اجماع بی اعتبار باشد لازم نمی‌آید که در جمیع مواضع چنین باشد، و مراد ما اجماع فرقه محقّه به دخول قول معصوم است. پس اگر چند کس از معلوم النسب یعنی معلوم باشد که غیر معصومند مخالفت اجماع کنند، قدح در اجماع بر حرمت غنا فی الجمله نمی‌کند. صفحه : ۴۹ امّا فرقه ثانیه در جواب می‌گویند که اجماع بر حرمت غنا فی الجمله واقع است نه بر حرمت جمیع افراد غنا، پس جواز غنا در قرآن یا در ذکر، منافی اجماع نیست و چگونه دعوای اجماع بر جمیع افراد غنا توان کرد و حال آنکه بعضی از فرقه محقّه، مثل شیخ ابو علی طبرسی و غیر او بر جواز غنا در قرآن و غیر آن، بلکه به استحباب آن رفته‌اند. اگر کسی گوید که: حکایت عایشه که حضرت او را بر دوش برداشته بود و نظاره بازی و استماع ساز و غنا می‌کرد، چنانچه بعض عامّه مثل غزالی و غیره نقل کرده‌اند و دیگر اینکه عبد الله جعفر و إبن زبیر و مغیرهٔ بن شعبه و جمع کثیری از اهل حجاز و اهل مدینه و سرّی سقطی و امثال اینها و همچنین قیاسی که غزالی کرده یا خوابها که دیده‌اند، دلالت دارد بر اینکه غنا مطلقاً مباح باشد. جواب آنکه: اینها هیچ کدام حجّت شرعی نمی‌تواند شد؛ خصوصاً در برابر احادیث مستفیضه متواترهٔ المعنی مؤیّد به اجماع فرقه محقّه بر حرمت غنا فی الجمله، رزقنا الله العلم و العمل و عصمنا من الزلل و الخلل. فصل دوم در ذکر احادیثی که دلالت دارد بر اینکه صوت حسن ممدوح است و بعض علما از بعض احادیث چنین فهمیده‌اند که بعض افراد غنا مثل غنای در صفحه : ۵۰ قرآن به حدیث «رجّع صوتک بالقرآن» و «اقرؤوا القرآن بالحزن» مستحب است، چه در حدیث، امر به ترجیع و تحزین و لحن، هر سه واقع شده و اینها بدون غنا ممکن نیست. چه دانستی که لحن در لغت به معنی غناست و چنانچه صاحب صحاح و صاحب نهایهٔ و غیرهما گفته‌اند و صاحب نهایهٔ نیز گفته که: «لحن، ترجیعِ صوتِ مطرب است». و بعضی ترجیع تنها [را] در غنا کافی دانسته‌اند. و بعضی غنا در مرثیه معصومین علیهم السلام به تخصیص حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه و در اذکار و اشعار مقارن ذکر که متضمّن ترک دنیا و زهد و تقوا و ورع و معرفت باشد تجویز کرده‌اند. و بعضی در هر چیزی که به خدا نزدیک کند و بهشت به یاد آورد، به دلیل حدیث شریف «ما علیك لو اشتریتها فذکرتک الجنّهٔ». لمؤلفه

بگویم کلامی که با رونق است

به حق هر چه خواند تو را آن حق است

و حق این است که هر چه در عُرف آن را غنـا گوینـد حرام است نه غنـا به تعریفـات مختلفه اربـاب لغت، چه دانسـتی که اضـطراب بسـیاری در تفسیر غنـا از کلاـم اهل لغت معلوم می‌شود که معنای معیّن و مفهوم محصّـلی که خاطر جمع شود، به دست نمی‌آیـد و بعضـی از آنها معانی متباینه است که قـدر مشترکی ندارد. پس حق این است که رجوع به عرف کنند. چنانچه بعض علما گفته‌اند یا آنچه لهو و زور و لغو یا مقارن معصـیتی باشد چنانچه حدیث بر این معنا خواهد آمد که غنایی که مقارن معصیتی نباشد حرام نیست چنانچه جمعی صـفحه : ۵۱ کثیر به این رفته‌انـد همچنـانکه گـذشت. و بـدان که بسیاری از امور شـرعیه است که مبنی بر عرف عام است، مثلًا اکرام ضـیف و استاد و مؤمن و اسَن ِاز خود، در شرع وارد است و اهانت ایشان حرام و ما اکرام و اهانت را نمی‌دانیم مگر آنچه در عرف آن را اکرام و اهانت گویند و همچنین اشـفاق و رحم با زیر دستان و زنان، به حدیث «ارحموا اسراءکم قیل: یا رسول الله من هم؟ قـال: العبـد و النسـاء». بـا آنکه اختلاـفی که در تفسیر غنا واقع است، در رحم و شـفقت نیست، و از این قبیل که مبنی بر عرف است لا یُعَـدُّ و لا یُحصـی است، و آنچه جمهور قرّاء و ذاکرین می‌خوانند در عرف آن را غنا نمی گویند. چنانکه اگر کسـی به غلام خود گوید که مغنّی برای من بطلب، قاری و ذاکر و مرثیه خوان را نمی‌طلبد! و اگر کسـی چیزی نذر کند، برای قرّاء و ذاکرین و شـرط کنـد که به مغنّی ندهند، البته به قرّاء و ذاکرین عصـر که در عرف مسـمّا به این نامند، می‌دهند و کسـی نمی‌تواند گفت که چون به اعتقـاد بعضـی، ایشان در ذکر و خوانـدن قرآن، غنا می کننـد از این نـذر محرومنـد. چه، دانستی که الفاظ مأخوذه در شـرع، محمول بر تفاهم عرف و عادت است و آنکه گوید: به این قرّاء نمی‌توان داد، کلام ایشان حجّت بر خصم نمی‌شود و همچنین اشعار خوانی که در اثنای ذکر، شـعری که به زهـد و ورع و تقوا رغبت دهـد بخوانـد و به خدا نزدیک گرداند و جنّت به یاد دهد، چنانکه در این عصر بعضی می‌خوانند مغنّی، و کلام و خواندن او غنا نیست و اگر به سر حدّ غنا رسد حرام است. القصه، حلّیت صوت حسن اشهر و اقوی از آن است که محتاج بیان باشد، مثل حرمت غنا فی الجمله. امّا به مضمون «وَ ذَکِّر فَإِنَّ الذِّکری تَنفَعُ الْمُؤمِنِینَ» تذکّراً و تبرّکاً، بیست و هفت حدیث سمت تحریر می‌یابد. و الله صفحه : ۵۲ الموفّق و المعین:

[احادیث ستایش آواز خوش]

اول:

در کتاب مسـتطاب کافی که بعد از کتاب الله، احَق ِکتب به تلقّی است از حضـرت باقر علوم اولین و آخرین محمّد باقر صلوات الله و سلامه علیه و علی آبـائه الکرام و أبنائه العظام منقول است، به سـندی که خالی از قوت نیست. «قال: قلت لأبی جعفر علیه السـلام إذا قرأتُ القرآن فرفعتُ [به] صوتی جـاءنی الشـیطانُ فقال: إنّما تُرائی بهـذا أهلَک و الناس. فقال یا أبا محمّـد: إقرأ قِراءَةً ما بَینَ القراءتَین تُسمِعُ أهلَکَ وَ رَجِّع بِالقُرآنِ صَوتَکَ فَانَّ اللهَ عَزَّ وَ جلَّ یُحِبُّ الصّوتَ الحسنَ یُرَجَّعُ به ترجیعاً». و در بعض نُسَخ بدل «یرجَّع به» «یرجَّع فیه» واقع است. راوی گوید: من به خدمت آن حضرت عرض کردم که وقتی که من قرآن می‌خوانم و آواز خود را به قرآن خواندن بلنـد می کنم، شـیطان مرا وسـوسه می کنـد که تو ریـا می کنی، و می‌خواهی که قرآن خوانـدن تو [را] اهـل خـانه تو و مردمـان دیگر بشـنوند. پس حضـرت فرمودند: قرائت توای ابی بصـیر باید قرائت وسط باشد، ما بین جهر به افراط و اخفای به افراط. یعنی مثل آواز مؤمنان که اذان بلند می گویند و اعلام اهل شـهر می کنند نباشد، و پست ِبه افراط به حدّی که کسـی نشنود هم نباشد؛ بلکه به نحوی باشد که یارانی که در دور و حوالی تواند بشـنوند تا اجر سـماع قرآن دریابند. و باز آن حضـرت خطاب به ابی بصیر کرده فرمودند: که آواز در گلو بگردان به تکرار اصوات و به انفصال نغمات در خواندن قرآن. صـفحه : ۵۳ و جمعی که غنا در قرآن جایز می‌دانند می گوینـد که این حـدیث دلاـلت دارد بر تحریر، که آواز در گلـو گردانیـدن باشـد بـا صوت حسن، و همچنین خوانـدنی بی غنـا به تعریف فقهـا ممتنع عـادی است. اگر کسـی گویـد: که بعضـی از اربـاب لغت و بعضـی از فقها، غنا را به ترجیع صوت مطرب تفسـیر

کرده‌اند. جواب آنکه: اعتبار به قول معصوم است نه لغت، چنانچه اصحاب ما رضوان الله علیهم در چند موضع چنین کرده‌اند. از آن جمله مشهور است که سیبویه در کتاب خود در سیزده موضع، تصریح کرده که «باء» برای تبعیض نیامده و معصوم، در قول حق تعالی که فرموده: «وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم» [باء را] باءِ تبعیضی فرموده است، این است که اعتبار به تصریحات سیبویه که امامِ نحو است نمی‌کنیم و به قول معصوم عمل می‌کنیم. چه، سائل سؤال کرد که حق تعالی امر به شستن رو کرده و تمام روی خود می‌شوییم و امر به مسح سر فرموده؛ چرا بعض سر را مسح می‌کنیم؟ معصوم فرمودند: «لمکان الباء» یعنی به واسطه وجود باء تبعیضی. با آنکه دانستی که آن قدر اختلاف در تفسیر لغت غنا هست که معنای معیّنی که باعث اطمینان قلب باشد، به هم نمی‌رسد و هرگاه معصوم تصریح به غنا در قرآن کرده و جمع بدین وجه ممکن است که چنانچه شیخ طَبرِسی و جمعی دیگر فهمیده‌اند که غنا در قرآن جایز است چه ضرورت است که تابع لغویّین شویم که هر کس چیزی می‌گوید؛ بلکه یک کس از ایشان در دو کتاب، مختلف می‌گوید. اگر کسی گوید: بر تقدیری که این حدیث دلالت بر ترجیع در قرآن صفحه : ۵۴ کند، ترجیع در ذکر از کجا می‌رسد با آنکه قیاس و استحسان عقلی نزد اهل حق باطل است؟ جواب آنکه: افضل ذکر «لا إله إلّا الله» و «لا إله إلّا هو» است و آن از آیات قرآنی است، پس در حکم، مثل قرآن است. اگر کسی گوید: «لا إله إلّا الله» و «لا إله إلّا هو» مثلًا، مادامی که در قرآن است گیرم که ترجیع در آن به احادیث، جایز باشد؛ امّا بعد از آنکه به انفراده بگویند از قرآن نیست. جواب آنکه: هر ذکری که در قرآن است چه در نظم قرآن بخوانند یا به انفراده که مراد همان ذکر و یاد خداست به خلاف الفاظ دیگر مثلِ قال و یقول که هرگاه به انفراده کسی گوید از قرآن نیست، زیرا که وقتی که در نظم قرآن، مراد معناست غیر معنا که در حالت انفراد می‌گویند.

دوم:

[در] مرسل إبن ابی عمیر که علما تلقّی به قبول کرده‌اند و گفته‌اند ثابت شده که إبن ابی عمیر ارسال نمی‌کند مگر از ثقات از حضرت صادق آل محمّد جعفر بن محمّد علیهما السلام که آن حضرت فرموده‌اند: «انّ القرآن نزل بالحُزن فاقرأوه بالحُزن» و در بعض نسخ به لفظ افراد (فاقرأه) واقع است. یعنی قرآن نازل شده به حزن پس قرآن [را] به صوت حزین باید خواند و محزون باید بود در حال قرائت، به تدبّر در مضامین آن و شک نیست که صوت حزین مؤید به صوت حسن خواندن است و صوت حسنِ حزین، مطرب است و دانستی که صوت مطرب غناست؛ بنا بر تعریفِ بعضی علمای اعلام که اکتفا به اطراب کرده‌اند.

سوم:

از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن صفحه : ۵۵ حضرت فرمود: «انّ الله أوحی إلی موسی بن عمران: إذا وَقفتَ بَینَ یَدَیَّ فَقِف مَوقِفَ الذلیلِ الفقیرِ و إذا قرأتَ التوراةَ فَاسمِعنیها بصوت حَزین» یعنی روایت است از امام علیه السلام که خدای تعالی وحی کرد به موسی بن عمران که هرگاه در درگاه من ایستاده شوی، چنان بایست که بنده حقیر نزد مولای جلیلی ایستد، یعنی به خشوع و خضوع بایست و هرگاه کلام من که تورات است می‌خوانی بشنوان تورات را به من به صوت حزین. و دانستی که صوت حزین، مطرب است و صوت مطرب غناست بنا بر اکتفا بر اطراب. و جواب اینکه: شریعت پیش از ما بر ما حجّت نیست خواهد آمد.

چهارم:

از حفص مروی است که گفت: «ما رأیتُ أحداً أشدّ خَوفاً عَلی نَفسهِ مِن علیّ بن موسی بن جعفر و لا أرجی للناسِ منه و کان قراءته حَزَناً فانّه إذا کان قرأ فَکأنّهُ یُخاطبُ انساناً» یعنی حفص گوید: که ندیدم هیچ کس را، که خوفش بر نفس خود زیاده از حضرت

امام رضا علیه السلام باشد و امیدوارتر از او نیز کسی ندیدم و قرائت آن حضرت به حزن بود، یعنی به صوت حزین و حُسن صوت. و چنین بود که هرگاه قرائت می‌فرمودند، گویا انسانی را مخاطب ساخته با او حرف می‌زنند و اینکه راوی می گوید که: خوف و رجای آن حضرت بر کمال بود، اشاره به آن نصیحتی است که لقمان به پسرش می کند و می گوید که: باید خوف تو از خدای تعالی چنان باشد که اگر حق تعالی بفرماید که یک صفحه : ۵۶ کس [را] از جمله عالم به دوزخ می‌برم، چنان دانی که آن یک کس تویی. و امیدت به خدای تعالی چنان باشد که اگر بفرماید که از جمله خلایق یک کس را به بهشت می‌برم، امید تو آن باشد که آن یک شخص بهشتی تویی. و مخفی نیست که حزن، با حسن صوت است در اغلب اوقات، و مراد به قرائت قرآن به حزن، به صوت حسن است. و اینکه گویا با شخص انسانی حرف می‌زند منافی حسن صوت نیست. زیرا که مراد این است که چنان می‌خواند که چنانکه مخاطب به خطابی آن خطاب را می‌فهمد از خواندن آن حضرت به سبب تبیین و توضیح در قرائت، هر کس از عرب که می‌شنید می‌فهمید.

پنجم:

روایت کرده معاویهٔ بن عمّار به سند صحیح که گفتم از برای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: «الرجلُ لا یَری انّه صَنَعَ شَیئاً فی الدعاء و فی القراءهٔ حتّی یَرفَعَ صوتَه. فقالَ: لا بأس، انّ علی بن الحسین علیهما السلام کان أحسنَ الناسِ صوتاً بالقُرآنِ فکانَ یَرفَعُ صوتَه حَتّی یسمعه أهلَ الدار. و إنّ أبا جعفر علیه السلام کان أحسن الناس صَوتاً بالقرآن فکانَ إذا قامَ من اللّیل و قَرأ رَفَعَ صوتَه فَیمرُّ به مارّ الطریقَ من السَقائینَ و غیرهم فَیَقُومونَ فَیستَمِعُونَ إلی قراءَته». یعنی گفتم از برای آن حضرت که مرد نمی‌اند که قرآن یا دعا خوانده تا آواز خود به دعا و قرآن بلند نکند چه قرائت به طریق حدیث نفس رائت نیست و لهذا اگر کسی نذر کند که قرآن بخواند اگر به طریق حدیث نفس بخواند به نذر وفا نکرده باشد حضرت فرمودند که به صوت خواندن و رفع صوت کردن باکی نیست و صوتِ مطلق، شامل صوت حسن هست؛ بلکه مراد آن حضرت به خواندن، به صوت خواندن به صوت حسن است و الّا قرائت بدون صفحه : ۵۷ مطلق صوت ممکن نیست و محل سؤال هم نه و حضرت امام علیه السلام نیز می‌فرماید که علی بن الحسین صلوات الله علیه بهترین خوانندگان قرآن بود به آواز خوش و آن حضرت آواز خوش خود را به قرآن خواندن بلند می گردانیدند، به مثابه‌ای که اهل خانه آن حضرت می‌شنیدند و باز حضرت امام جعفر علیه السلام فرمودند که امام محمّد باقر علیه السلام خوش آوازترین مردمان بود در قرآن خواندن و شب که برمی‌خاست، آواز به قرآن خواندن بلند می گردانیدند که مردم رهگذر از سقّایان با بارِ گِران و غیر سقّایان به جهت استماع قرائت آن حضرت می‌ایستادند. و توقف آن جماعت ظاهراً برای صوت حسن بود، نه فهم قرآن، و الّا بایَست که نزد هر کسی که قرآن بخواند بایستند، دیگر هر رهگذر قرآن نمی‌فهمد که به جهت فهم مضامین آن توقّف کند، بلکه از حسن صوت ایشان را خوش آمده می‌ایستادند و شک نیست که هرگاه آواز خوش بلند شود بی طرب نیست. چه، هرگاه از آواز جمّال، جَمل به طرب آید، انسان به طریق اولی، مگر آنکه سقیم المزاج باشد! و آواز خوش به طرب آورنده، غناست، چنانچه از علمای اعلام در مقدّمه، سَبَقِ ذکر یافت.

ششم:

هم در کتاب کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام مروی است که فرمود: «ما بَعَثَ الله نَبیّاً إلّا حَسَنَ الصَّوت». یعنی حق سبحانه و تعالی نفرستاد هیچ پیغامبری را، مگر اینکه خوش آواز بوده. و شک نیست که آواز خوش نعمتی است که به مقرّبین درگاه خود مرحمت نموده و این نعمت مصرفی دارد و مصرفش قرآن و دعا و اذکار و مرثیه شهدا و معصومین است و هر کلامی که بنده را به مولای خود نزدیک کند. صفحه : ۵۸

هفتم:

باز در همین کتاب مستطاب مسطور است از حضرت سید کائنات، علیه افضل التحیّات که فرمود: «انّ مِن أجمَلِ الجَمالِ الشَّعرُ الحَسَنُ وَ نَغمَةُ الصَّوتِ الحَسَنِ». یعنی از خوبترین خوبیهاست شَعر خوب و نغمه آواز خوش. و شعر به فتح شین و عین و سکون عین، هر دو به معنای موی باشد. پس مراد این است که محاسن خوب که لحیه باشد، چنانکه بعض احادیث مؤیّد این معناست و یحتمل که به کسر شین و سکون عین باشد به معنای کلام موزون مقفّا. و از این حدیث مستفاد می‌شود که آواز و نغمه خوش، نعمت خوبی است که [خدا] به بنده خود عنایت فرموده و به مضمون کریمه «وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث» اظهار جمیل و نعمت خدا اگر واجب نباشد، مستحب خواهد بود، نه آنکه اظهار آواز خوش که نعمت است نکند، یا به این روش اظهار کند که «یاران! بدانید که خدا آواز خوشی به من داده» و هرگز نخواند. و باید دانست که حکایت غنا و شعر گفتن قریب به هم اند. چنانچه مذمّت شعر واقع شده که «وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُونَ أ لَم تَرَ أَنَّهُم فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ وَ أَنَّهُم یَقُولُونَ ما لا یَفعَلُونَ». و در حدیث وارد شده که اگر شکم مرد پر از قیح و ریم باشد بهتر از آن است که پر از شعر باشد. دیگر آنکه هر کس در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیبش از فیض روز جمعه همان خواهد بود. پرسیدند اگر چه در شأن شما باشد؟ فرمودند: و اگر چه در شأن ما باشد. صفحه : ۵۹ و مدح شعر نیز واقع شده که «إنّ منَ الشعر لَحکمهٔ». یعنی بعضی اشعار محض حکمت است. و فی نهج البلاغهٔ: «و انّ من الشعر لَثَناء عَلَی اللهِ و انّ منَ الشِّعر لَمَوعظهٔ». و قال العلامهٔ فی کتاب الرجال: «و من الاتفاق انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمع شعراً و انشد بین یدیه من أشعار الجاهلیهٔ و لم ینکر علی أحد منهم و اقرّهم علی ذلک». و فی قرب الإسناد عن عبد الله بن الحسن عن جدّه علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر علیه السلام: «أ یُنشَد الشّعر فی المسجد. قال: لا بأس به». حضرت امام موسی علیه السلام می‌فرماید: باکی نیست خواندن شعر در مسجد. و از ظرافت شعرا در این مقام این است که مردم می گویند که مذمّت شعر و شعرا در قرآن واقع شده است و نیافته‌اند که آن مذمّت نیست، بلکه مدح است. چه در آیه کریمه «وَ أَنَّهُم یَقُولُونَ ما لا یَفعَلُونَ» خدا مدح ایشان می کند به آنکه آنچه می گویند نمی کنند! می گویند: شراب خوب است و نمی‌خورند و حُسنِ پسر، خوب است و نمی‌بینند. دیگر، آیه کریمه «وَ ما عَلَّمناهُ الشِّعرَ» مدح شعر است، زیرا که چون صفحه : ۶۰ چیزی که به قرآن شبیه است شعر است؛ خدای تعالی نفی می کند که قرآن، شعر نیست، تا اشتباه نشود و هر چه در فصاحت مشتبه به قرآن شود، البتّه خوب است. و در بعضی از روایات اگر چه از عامّه است واقع شده که: «إنّ للهِ کُنوزَ الحِکمَهٔ تَحتَ العرشِ و مفاتیحه ألسِنَهُ الشعراء» یعنی خدا را گنجهای حکمت است در زیر عرش که کلیدهای آن زبان شاعر است، یعنی حکمتهایی که به زبان شعرا جاری می‌شود از خزائن عرش الهی است. دیگر: «إنّ للهِ أسراراً فی صَدرِ الأنبیاءِ و فی لِسانِ الشُعَراء». گویا شیخ نظامی به این معنا اشاره کرده‌اند: نظم

پیش و پسی بست صف کبریا«۱»

پس شعرایند و به پیش انبیا

و مذمّت شعر بدین طریق است که مقدّمات خیالیّه باطله بی اصل مذموم است. چون قیاسات شعریّه و کلام خوب که شخص را به زهد و ورع و تقوا خواند خصوصاً حکمت آمیز که مشتمل بر مواعظ و نصایح باشد خوب است و اگر موزون باشد خوبتر، مثل این بیت: نظم

قدم بر جسم خاکی نِه، سر افرازی تماشا کن

برین تل چون برآیی، آسمان در زیر پا باشد

و شیخ عطّار می گوید در مدح شعر که: دروغ که مذموم است هر گاه در صحبت شعر واقع شود آن دروغ، ممدوح می‌شود، چنانچه شیخ نظامی صفحه : ۶۱ می‌فرماید: «کز اکذب اوست احسن اوست» پس شعر چگونه بد باشد که قبیح را در صبحت خود حَسَن می گرداند؟ و سرور کائنات اگر شعر می‌فرمود، مردم گمان می کردند که قرآن، خود انشاء کرده؛ و الّا از آدمِ صفی إلی الآن هر صاحب طبعی، کلام موزون مقفّا از او سرزده، بلکه شعر را که تفسیر به کلام موزون مقفّا کرده‌اند، بر بعض آیات قرآنی صادق است مثل: «وَ أُملِی لَهُم إنَّ کَیدِی مَتِین» «وَ مَن یَتَّقِ اللّه یَجعَل لَه مَخرَجاً وَ یَرزُقه مِن حَیث لا یَحتَسِب» «وَ یُخزِهِم وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم وَ یَشفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِین». چنانکه قریب به چهارصد آیه موزون، از کلام الله بر آورده‌اند. و نیز روایت شده که هرگاه امام جعفر صادق علیه السلام بی دِماغ می‌شدند می‌فرمودند: «هاتوا دیوان الأشعار». و دیوان منسوب به حضرت امیر علیه السلام مشهور و اشعار امام حسین علیه السلام در فُرقَتِ سکینه و رباب در کتب اشعار عرب مسطور است. و سکینه دختر آن حضرت صلوات الله علیه است که از رباب که زن آن حضرت است به هم رسیده بود. و هرگاه رباب با سکینه به قبیله خود می‌رفتند حضرت در مفارقت ایشان می‌فرمودند:

کأنّ اللیل موصول بلیل

إذا ذارت سکینةُ و الرباب

و اینکه بلا قصد، موزون و مقفّا از ایشان سر زده، از عقل دور است با آنکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده:

أنا النبیُّ لا کذب

أنَا إبن عَبدُ المُطَّلب

صفحه : ۶۲ در وقتی که در جنگ حُنَین، به تنِ تنها بر صف لشکر خصم می‌تاخت این بیت به زبان مبارک خود می‌فرمود که او را بشناسند و صلی الله علی محمّد و آله.

هشتم:

در کتاب من لا یحضره الفقیه، رئیس المحدّثین آورده که «سأل رَجُل علیَّ بن الحسین علیهما السلام عن شِراء جاریهٔ لَها صوت. فقال: ما عَلَیکَ لَو اشتَرَیتَها فَذَکَرتکَ الجَنَّة». یعنی سؤال کرد مردی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از خریدن کنیزک خوش آوازی که برای او به آواز خوش می‌خوانده باشد. حضرت فرمودند که اگر خواندن آن کنیزک بهشت به یاد تو می‌دهد بِخَر که باکی نیست. و بعضی تأویل کرده‌اند که بخر تا به خواندن قرآن و کلامی که زهد و ترک دنیا تو را یاد دهد، تو را موعظه باشد. و از اینجا معلوم می‌شود که اگر کلام لهو و باطل باشد مذموم است و هر چه خدا به یاد می‌دهد خوب و ممدوح است. و صدوق این را حمل کرده بر صوتی که قرآن بخواند یا زهد و فضائل در آن خواندن باشد و به سر حدّ غنا نرسد و جمعی که در قرآن غنا را جایز می‌دانند، جواب گفته‌اند که مراد، صوت حسن است و اگر نه هر کس مطلق آوازی دارد که قرآن با آن تواند خواند. پس بنا بر این توجیه معنا چنان می‌شود که کنیزکی است که نطق و لسان او به قرآن خواندن می گردد به جزم، پس مراد دانستن قرآن است. یعنی جاریه‌ای است که قرآن می‌تواند خواند و بر اهل انصاف مخفی نیست که این معنا را به این عبارت ادا نمی‌کنند که «لها صوت» چه، نام قرآن اصلًا مذکور نیست. آری، اگر بگویند که صوت حسن غیر غناست وجهی دارد و در این صورت جواب آن که صوت حسن بی طرب نیست، چنانچه شتر را به طرب می‌آورد و صوت حسن مطرب چنانکه بعضی صفحه : ۶۳ گفته‌اند غناست

و اگر غنا نباشد بهتر. پس کسی را نمی‌رسد که منع قرآن خواندن نماید به صوت حسنی که بالفعل قرّاء می‌خوانند. چه، آنچه قرّاء می‌خوانند، زیاده بر صوت حسن مطرب، چیزی نیست. اگر بگوید: با ترجیع است. خصم را می‌رسد که بگوید در حدیث، امر به ترجیع در قرآن خواندن شده که «رجع بالقرآن صوتک فانّ الله یحبّ الصوت الحسن یرجّع به ترجیعاً».

نهم:

و در کتاب مجمع البیان شیخ طَبرِسی علیه الرحمه می‌فرماید که: فنّ سابع در ذکر چیزی که مستحب است از برای قاری، از تحسین لفظ و صوت در قرائت قرآن. و روایتی چند نیز از طریق عامه نقل نموده تا آنکه نقل کرده روایت عبد الرحمن بن السائب: «قال قدم علینا سعد بن [أبی] وقاص فأتیته مسلِماً علیه، فقال: مرحباً یابن أخی بلغنی انّک حسن الصوت بالقرآن. قلت: نعم و الحمد لله. قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: إنّ القُرآنَ نَزَلَ بِالحُزنِ، فَاذا قَرَاتُمُوهُ فَابکُوا فَان لَم تَبکُوا فَتَباکُوا فَتَغَنّوا به فَمَن لَم یَتَغَنّ بِالقُرآنِ فَلَیسَ مِنّا. و قال: تأول بعضهم بمعنی «استغنوا به» و أکثر العلماء علی انّه تزیین الصوت و تحزینه» انتهی کلامه أعلی الله مقامه. یعنی عبد الرحمن بن السائب می‌گوید که سعد بن [ابی] وقاص بر ما وارد شد. پس رفتم که او را سلامی کنم چنانچه رسم است که زیارتِ از سفر رسیده می‌کنند. به مضمون «لکلّ قادم علی المقیم حقّ الزیارهٔ و لکلّ مقیم علی المسافر حقّ الزیارهٔ» حاصل آنکه به سلام و دیدن سعد رفتم و چنانچه تواضع عرب است گفت: جای تو وسیع باد! ای برادر زاده من، به من چنان رسیده که تو قرآن را به آواز خوش می‌خوانی. صفحه : ۶۴ گفتم: آری، الحمد لله که حق تعالی این عطیّه به من داده که قرآن را به آواز خوش می‌توانم خواند. پس سعد بن وقاص گفت: شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: به درستی که قرآن فرود آمده به عنوان حزن. یعنی به آواز حزین باید خواند تا حزن عارض شود. پس هرگاه قرآن می‌خوانید گریه کنید و اگر شما را گریه نیاید، گریه بر خود ببندید و خود را به گریه بدارید. یعنی مثل کسی که گریه آلود باشد و غنا به قرآن خواندن کنید، پس کسی که غنا به قرآن خواندن نکند از ما نیست. بعد از این شیخ طَبرِسی رحمه الله فرمودند که بعضی علما «تَغَنّ» را به «استغنوا» تأویل کرده‌اند، امّا اکثر علما بر این‌اند که «تَغَنّوا» امر است به تزیین صوت نمودن و به حزن خواندن، و کلام شیخِ طَبرِسی دلالت دارد بر آن که تحسینِ صوت در قرآن و غنا کردن به قرآن مستحب است و مخفی نیست که سیاق کلام صریح است در آن که مراد، قرآن خواندن به عنوان غناست. و سید مرتضی علیه الرحمه در دُرَر و غُرَر به این معنا رفته، اگر چه از بعضی تأویل نقل می‌کنند که «لَم یَتَغَنّ» به معنای «لَم یَستَغنِ» در اشعار عرب وارد شده و میلی به تأویل نیز کرده و احتجاج به قول إبن مسعود نموده آنجا که فرموده: من قرأ سورهٔ آل عمران فهو غنی، أی مستغن لقوله علیه السلام: «نِعمَ کَنزُ الصعلوک سورهٔ آلِ عمران یقوم بها آخِرَ اللّیل». «صعلوک» یعنی: فقر، و در این احتجاج نظر است، چه غنی به معنانی مستغنی، فصیح و محاوره فصحاست، به خلاف «لم یتغن» به معنای «لم یستغن». و قول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: «انّ هذا القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه فابکوا ...» نص در این است که «تغن» به معنای غنای متعارف و ترجیع و تحسین صوت است. صفحه : ۶۵ دیگر آن که آن حضرت، افصحِ فصحاست فلا محاله در این مقام اگر مراد این باشد که سامان و ثروت و یُسر از برکت قرآن خواندن بجویید و غنا از کلام خدا طلب نمایید، بایَست که به جای «لم یتغن»، «لم یستغن» بفرمایند. و شک نیست که سیاق و سباق حدیث، ابا از این تأویل دارد، چه سابقاً مذکور است که قرآن را به صوت حسن می‌خوانی و به حزن باید خواند. پس حق، در فهم این حدیث آن است که اکثر علما و تمام قدما فهمیده‌اند، چنانکه شیخ طبرسی رحمه الله خود بدان رفته و از اکثر علما نقل نموده که تزیین صوت و غناست نه تأویلِ دور از مقام؛ زیرا که مشهور است «لکل مقام مقال» و در این مقام اگر معنای تأویلی مراد باشد، هر آینه مقال «استغنوا» و قول «لم یستغن» بودی نه «لم یتغن»، چنان که گذشت. با آنکه در اصول ثابت شده که قرآن و حدیث را از معنای متبادر نباید صرف نمود، ما دام که ضرورتی از برهان عقلی و نقلی داعی بر آن تأویل نبوده باشد و حال آنکه، داعی بر تأویل نیست. بلکه احادیث بسیاری مؤیّد معنای

متبادر است، نه داعی بر تأویل، و تا جمع ممکن باشد بنا بر قاعده اصول، طرح حدیث نباید کرد و در این مقام، جمع ممکن است چنانکه دانستی، و الّا هرگاه پای تأویل به میان آید، ممکن است که کریمه «قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ» که از جمله آیات قرآنی در اصول از جمله نصوصی نوشته‌اند که قابل تأویل نیست کسی او را تأویل کند و بگوید که خدای تعالی احدیّ النوع است، پس منافی تعدّد شخصی نیست. و یا مجاز، مراد است و مشهور است که هر دلیل نقلی مبنی بر ده مقدّمه ظنّیه است مثل آنکه احتمال مجاز عقلی و مجاز لغوی و حذف و تقدیر و غلطِ کُتّاب و خطایِ بعضی از اهل لغت و آنکه اخبار بعض اهل لغت خبر واحد است و غیر ذلک، چنانکه ارباب اصول گفته‌اند؛ امّا نصوص و خبر متواتر مفید یقین است و اول صفحه : ۶۶ یعنی ظنّ در فروع دین به کار می‌آید و ثانی در اصول دین، لأنّ الظنّ لا یُغنِی مِنَ الحَقِّ شَیئاً. و علما گفته‌اند در اصول دین، ظن کافی نیست پس معلوم شد که بنا بر جواز تأویل، بطلان تمام دلایل نقلیه لازم می‌آید چه در هر دلیل نقلی هر چند نص باشد تأویل می‌توان کرد. لا اقل به آنکه مجاز مراد است، پس در این مقام از ظاهر به در رفتن از راه به در رفتن است، نعوذ بالله من عدم الإنصاف و من التعصّب و العناد و الاعتساف. اگر کسی گوید: که در عرف عرب می گویند «غَنّ» یعنی «تَکَلَّم»، پس مراد این است که هر کس قرآن نخواند از ما نیست. جواب آنکه اوّلًا: این معنا با سیاق و سباق کلام، نهایت منافات دارد. و ثانیاً آنکه: تکلّم به قرآن، اعم از آن است که به صوت حسن باشد یا نباشد، بلکه به صوت حسن، احسن است. چنانچه امر به آن واقع شده که «اقرؤوا القرآن بصوت حسن». و دیگر: اگر مراد در این مقام این بود، فصیح آن بود که بفرماید: «مَن لَم یَقرَأ القرآن فلیس مِنّا» پس معلوم شد که مراد به صوت حسن خواندن است. چنانچه شیخ طَبرِسی فهمیده و در باب خواندن قرآن به صوت حسن شاهد آورده. چه، این کار دلالت دارد بر آن که قرآن خواندن به تحسین صوت نزد او مستحب است و خلاف این از قدما متعارف نبوده. دیگر: اگر متبادر از غنا، تکلم باشد، خصم می‌تواند گفت که اگر غنای در قرآن حرام باشد، لازم می‌آید که تکلّم به قرآن حرام باشد، نعوذ بالله زیرا که در این صورت آن الفاظ غنا که در احادیث حرمت غنا واقع است بنا بر صفحه : ۶۷ آنچه مقرّر شد که حمل بر معنای متبادر می‌باید کرد و شما نیز به آن قایل شدید بر شما لازم می‌آید که حمل بر معنای متبادر از او در عرف شود و آن تکلّم است. پس گفتنِ آنکه غنا در قرآن حرام است در قوّه آن است که تکلّم به قرآن حرام است نعوذ بالله منه. پس معلوم شد که متبادر از «تغنّ» اصل «تکلّم» نمی‌تواند بود؛ بلکه تکلّم به عنوان تغنّی و حسن صوت است در امثال این مقام، مگر در مقامی دیگر به قرینه مقام که آنجا به سبیل تجرید، به جهت ضرورتی که داعی باشد مجرد تکلّم خواهند. اگر کسی گوید: هرگاه غنا را به معنای متعارف بگیری لازم می‌آید که هر کس غنا در قرآن نکند، از ایشان نباشد. جواب آنکه: معنا این است که هر کس تحسین صوت به قرآن نکند از خُلَّص ما نیست. چنانچه واقع است که «سلمان منّا أهل البیت» یعنی از خاصّان ماست. پس در اینجا که فرموده‌اند از ما نیست، یعنی از خاصان ما نیست. و الّا اگر معنا این نباشد، لازم می‌آید که ابو ذر و مقداد و عمّار از ایشان نباشند و هرگاه معصوم در کمال فصاحت و بلاغت، حکمی از احکام شرعیه برای نادانی بیان کند و آن معانی که بر آن تأویل می‌کنند، اراده کند نه متبادر از لفظ، که «لم یتغنّ» بگوید و «لم یستغن» بخواهد و «رجّع صوتک» بفرماید و معنایی خواهد از قبیل لُغَز و معمّا، نهایت بُعد دارد و باعث حیرت و ضلال می‌شود عیاذاً بالله و منصف مستقیم الطبع به چنین تأویلها که نهایت تعصب از آن فهمیده می‌شود، راضی نخواهد شد. اگر کسی گوید: پس هر کس که حسن صوت نداشته باشد در قرآن خواندن لازم می‌آید که از ایشان نباشد. صفحه : ۶۸ جواب آنکه: مراد آن است که قرآن بخواند به حسن صوتی که مقدورش باشد «لا یُکَلِّفُ اللّه نَفساً إلّا وُسعَها» و «لا یُکَلِّفُ اللّه نَفساً إلّا ما آتاها»، یعنی باید بی اهتمام نباشد و به قدر مقدور خوب بخواند و به حسن صوت اگر بخواند خوبتر خواهد بود. لا اقل جواز حسن صوت می‌رسد. حاصل آن که وجوب به دلیل خارج از مفهوم این حدیث چون به در رفت، اصل جواز غنا که مدّعای فرقه ثانیه است؛ بلکه استحباب هم، چنانکه بعض علمای اعلام به آن رفته‌اند؛ می‌رسد. اگر قایلی گوید: تحسین صوت در قرآن چنانکه شیخ ابو علی طَبرِسی این حدیث [را] برای اثبات آن آورده غیر غناست. جواب آنکه: حسن صوت اعمّ از غناست، پس شامل غنا خواهد [بود] با آنکه در این حدیث ملامت

کرده‌اند کسی را که به تحسین و تزیین نخواند، و به لفظ غنا واقع است. پس کسی را نمی‌رسد که در این مقام بگوید: عام دلالت بر خاص نـدارد. و دیگر آنکه حسن صوت بـا لحن، چنـان که از بعض احـادیث مفهوم می‌شود و بـا ترجیع، چنـانچه از بعض احادیث دیگر که «اقرؤوا القرآن بألحـان العرب» و «رجّع صوتـک بـالقرآن»، از مجمـوع مسـتفاد می‌شود که غنـا در قرآن چنـانچه فرقه ثـانیه می‌گوینـد جـایز است. و اگر بگویی: صوت حسن، غنا نیست. جواب آنکه: فرقه ثانیه همین می‌گوینـد که صوت حسن متعارف این روزگـار که فرقه اولی آن را غنا می‌داننـد، غنا نیست و جایز است و سـید مرتضـی صـفحه : ۶۹ علیه الرحمـهٔ معنـای ثالثی در غرر از انباری، در این حدیث نقل می‌کند که ایمایی است بر آن که اسـتعذاب و استحلاء و استجلاء مثل غنا نداند و این هم مؤید فرقه ثانیه است.

دهم

: صـدر روایت عبـد الله بن سـنان چنانچه در فصل اول گـذشت دلالت می‌کند بر آن که قرآن را به غنا خواندن جایز باشد. آنجا که فرمود: «اقرؤوا القرآن بألحان العرب و أصواتها» و لحن را تفسیر به غنا کرده‌اند چون إبن اثیر و غیره. و آخرش دلالت دارد بر آن که غنـای اهل فسق مکنیـد و این صـریح است در این که غنا دو قسم است: یک قسم حلال که آن لحن عرب است، و دیگری حرام که آن غنـای اهـل فسـق است. و اگر کسـی قسم اول را غنـا ندانـد، بلکه صـوت حسن خوانـد؛ مضـایقه در اصـطلاح نیست، بلکه مـؤیّد جمـاعتی است که قرآن بـدین طریـق که خـوش الحانـان می‌خواننـد، جـایز می‌داننـد، به هر اسم خـواهی بخـوان. مـا صوت حسـنش می‌خوانیم و این جماعت، غنای غیر مذموم در شرع!

یازدهم:

باز در کتاب مستطاب کافی از آن عالی جناب یعنی حضرت سید کائنات علیه و آله أفضل التحیّات مروی است که «لِکُلِّ شَیءٍ حِلیَهٔ وَ حِلیَهُ القُرآنِ الصَوتُ الحَسَن» یعنی هر چیز را زیوری است و زیور و زیب قرآن، آواز خوش است.

دوازدهم

: در همان کتاب منقول است که صادق آل محمّد حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام فرمودند: «کانَ علیُّ بنُ الحُسَینِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِما، صفحه : ۷۰ أحسَنَ الناسِ صَوتاً بِالقُرآنِ وَ کانَ السَّقّاؤونَ یَمُرُّونَ فَیَقِفُونَ ببابِهِ یستمعونَ [یَسـمَعُونَ] قِراءته». یعنی حضرت امام زیـن العابـدین علیـه السـلام خـوش آوازتریـن مردم بـود، در قرائـت قرآن و جمعی از شـقایان بـا بـارِ گِران بر در خـانه آن حضـرت می‌گذشتند در زیر بارِ گِران می‌ایستادند و به قرائت آن حضرت گوش می‌کردند.

سیزدهم:

و در همین کتـاب از حضـرت امـام موسـی کـاظم علیه السـلام مروی است که شخصـی در خـدمت ایشان صوت را مـذکور ساخت، فرمودند «انَّ عَلیَّ بنَ الحُسَینِ علیهما السلام کانَ یَقرَأ [القرآن] فَرُبَّما یَمُرُّ بهِ المارُّ فَصَعِقَ مِن حُسنِ صوتِه وَ انّ الإمامَ لَو أظهَرَ مِن ذلِکَ شَیئاً لَمَا احتَمَلَهُ الناسُ من حُسنِهِ، قُلتُ: وَ لَم یَکُن رَسُولُ اللهِ یُصَلّی بِالنّاس وَ یَرفَع صوتَهُ بِالقُرآنِ؟ فقالَ: انَّ رَسُولَ الله صـلی الله علیه و آله و سـلم، کانَ یُحَمِّلُ النّاسَ مِن خَلفِهِ ما یُطیقونَ». یعنی حضـرت امام زین العابدین علیه السلام قرآن می‌خواند و گاه بود که کسی بر ایشان می‌گذشت بیهوش می‌شد از خوشـی آواز آن حضرت، به درستی که اگر امام اظهار کند از حسن صوت خود چیزی، مردم طـاقت نمی‌آورنـد. راوی می‌گویـد: گفتم که رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم، وقتی که نمـاز بـا جماعت می‌کرد قرآن را بلند

نمی‌خواند؟ فرمودند که حضرت بار نمی‌کرد بر جمعی که در عقب او نماز می‌کردند، آن قدر که طاقت نداشته باشند. مقصد آنکه اگر حضرت، آواز مبارک خود به صوت حسن بلند می‌فرمود و صوت حسن را جولان می‌داد، کسی طاقت شنیدن آن نداشت. این حدیث صفحه : ۷۱اگر چه در کافی مرسل است و سهل بن زیاد در طریق؛ اما «إبن ادریس» در سرائر به سند صحیح نقل کرده.

چهاردهم:

در همین کتاب مذکور است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرمود: «لَم یُعطَ امَّتی أقَلّ مِن ثَلاثٍ: الجَمالِ وَ الصَوتِ الحَسَنِ وَ الحِفظِ». یعنی داده نشده است به امّت من کمتر از سه چیز: روی خوب یا حسن معنوی و آواز خوش و حفظ. و شک نیست که آواز خوش که داده، برای خواندن خوش داده. اگر کسی گوید: بسیاری از امّت هست که این سه چیز در ایشان نمی‌بینیم پس این دلیل است بر آنکه این، حدیث نباشد! جواب آنکه: مراد، امّت خالص است، چنانچه در حدیث وارد شده که از شیعه ما یک شخص به دوزخ نمی‌رود و بسیاری از شیعه قتل ناحق از ایشان سر می‌زند و به مضمون «وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» باید به دوزخ بروند. علما جواب فرموده‌اند که مراد، شیعه خاص است که به دوزخ نمی‌رود و عام [را] مخصّص بسیار است، حتی آنکه بعضی را اعتقاد آن است که «ما من عام إلّا و قد خُصّ». و می‌تواند که مراد این باشد که در امت من این سه چیز که: حسن معنوی باطنی، و آواز خوش، و حفظ حق که اعتقاد دین حق باشد یا حفظ عهد روز «ألَست» هر سه یافت می‌شود چه، «امت» اسم جنس مضاف است، به خلاف امم سابقه که در میان ایشان هر سه نیست. چه، حسن باطنی که اعتقاد درست است، ندارند و حفظ ملت حق ندارند و حضرت فرموده: «لم صفحه : ۷۲ یعط امّتی» و نفرموده: «کلّ واحد من امّتی» تا باید که این سه صفت در هر که از ایشان یافت شود و از این حدیث نیز معلوم می‌شود که صوت حسن، نعمتی است و این صغری است و به مضمون «وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث» اظهار نعمت اگر واجب نباشد، مستحب خواهد بود و این به منزله کُبراست. نتیجه آنکه خواندن به آواز خوش که اظهار نعمت است واجب یا لا أقل مستحب خواهد بود.

پانجدهم:

از ابی بصیر منقول است که امام بحق ناطق، جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام در تفسیر کریمه «وَ رَتِّلِ القُرآنَ تَرتِیلًا» فرمودند: «هُوَ أن تَتَمَکَّث فیه و تُحسِن به صَوتک» یعنی ترتیل قرآن عبارت از این است که به تأنّی بخوانی و نیکو گردانی صوت خود را به آن. یعنی قرآن را به آواز خوش بخوانی، و تفسیر این آیه بدین روش منافی تفسیری نیست که در من لا یحضره الفقیه فرموده که: ترتیل قرآن، حفظ وقوف است و ادای حروف، چه تواند بود که هر دو معنا داشته باشد. وقتی منافات دارد که حصر در احد معنیین باشد یا دو معنا متنافی باشد، و اگر قرآن چنین نباشد که چند معنا داشته باشد کی صادق است، آیات «لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إلّا فِی کِتابٍ مُبینٍ» و «ما فَرَّطنا فِی الکِتابِ مِن شَیءٍ» و «وَ نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ» و روایت: «خُذ من القرآن ما شئت» بعضی به صریح و بعضی به کنایه و بعضی به منطوق و بعضی به مفهوم موافق و به مفهوم مخالف باقسامه از مفهوم شرط و غایت صفحه : ۷۳ و وصف و غیرها و به دلیل اقتضا و به ضمّ آیتین، چنان که اقلّ مدت حمل، شش ماه است به آیه رضاع و آیه حمل و فصال. و این حدیث در تفسیر این آیه کریمه دلالت دارد بر آن که قرآن به صوت حسن خواندن مستحب است، زیرا که امر به آن واقع شده، پس تا [به] یقین در عرف، صوتی را غنا نخوانند، حکم به حرمتش نمی‌توان کرد. و این نزد کسی است که غنا را مطلقاً حرام داند، امّا نزد کسی که غنا را در قرآن جایز داند، مثل طَبرِسی، حَرَجی در خواندن قرآن به غنا نمی‌داند.

شانزدهم:

و از حضرت امام رضا علیه التحیهٔ و الثناء منقول است که فرمودند: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «حَسِّنُوا القرآن بِأصواتِکُم فَان الصَّوتَ الحَسَن یَزیدُ القُرآنَ حُسناً» یعنی نیکو گردانید قرآن را به حُسن صوت خود و خوش بخوانید قرآن را، به درستی که صوت حَسَن، حُسن قرآن را زیاده می گرداند. و از طریق عامّه نیز واقع شده که: «زَیِّنُوا القُرآنَ بأصواتِکُم» رد این کرده‌اند که مراد، قلب است یا روایت چنین است: «زَیِّنُوا أصواتِکُم بِالقُرآن». و این رد را مردود ساخته‌اند به آنکه این موافق حدیث حَسِّنوا القرآن است؛ بدون قلب. و اگر قلب کنی، مخالف این حدیث و حدیث «زینهٔ القرآن الصوت صفحه : ۷۴ الحسن» است، «و الحدیث یفسِّرُ بعضُهُ بعضاً». و در حدیث نیز وارد است که: «کُونُوا زَین دینِکُم وَ لا تَکُونُوا شَین دینکم» یعنی: زَین و زیبِ دین خود باشید و در پی قبح دین مباشید. و شک نیست که قرآن را به آواز خوش خواندن، زینت دین است و با آوازِ بد، سبب این می‌شود که یهود و نصارا متنفّر از اسلام شوند و رغبت به آن نکنند که:

گر تو قرآن بدین نمط خوانی

ببری رونق مسلمانی

و سابقاً معلوم شد که بسیاری از امور شرعیه، مبنی بر عرفِ عام است. و در عرفِ عام، خوش خواندنِ قرآن را زینت قرآن و زینت دین می‌دانند و هرگاه قرآن را به حُزن و آواز خوش بخوانند، صوت مطرب خواهد بود و صوت مطرب، غناست. چه انسان، از شتر کمتر نیست چنانکه حدیث گذشت که: «رَجِّع صَوتکَ بِالقُرآن».

هفدهم:

عبد الله بن جعفر الحِمیَری در کتاب قرب الإسناد به سندی که الحاقش به صحیح بعید نیست از علیّ بن جعفر از برادر بزرگوارش روایت می کند که «سألتُهُ عَنِ الغِناء [هل یصلح] فی الفِطرِ [و الأضحی] و الفَرَحِ قال: لا بَأس ما لَم یُعصَ بِهِ» گوید سؤال کردم از برادر خود موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کرد از غنا که آیا در وقت نشاط و شادی و عیش جایز است، مثل حالت فتح و فیروزی و جشنها که می‌باشد؟ حضرت فرمودند غنا جایز است مادامی که عصیانی با آن نباشد، مثل مجلس فسق و خمر و سبب انبعاث شهوت بهیمی که منافی روحانی است یا اسماع زن، آواز خود به مرد اجنبی نباشد، قصوری ندارد، یا آنکه، وقتی حرام است که فحش و کذب با او باشد. صفحه : ۷۵ چنانچه «وَ اجتَنِبُوا قَولَ الزُّورِ» مؤید این معناست که غنا اگر کذب و فحش با آن باشد، در این صورت، حرام است. اگر کسی گوید که: دروغ و فحش، مَنهیّ عنه است بی مصاحبت غنا و بی مقارنت صوت حسن، پس در نهی از آن به مقارنت صوت حسن، استدراکِ نهی لازم می‌آید. جواب آنکه: اکثرِ غنا در آن عصر چنین بود، و منهیّ عنه به اعتبار مقارن شده، نه به اعتبار اصل غنا به دلیل حدیث قرب الاسناد و غیره که دلالت دارد بر آنکه غنا بدون مقارنت معصیت، در بعضی صُور جایز است و از این قبیل در کلام فصحا واقع است، بلکه در افصح کلام که کلام ملک علّام است که می‌فرماید: «فَلا تَمُوتُنَّ إلّا وَ أَنتُم مُسلِمُون» که نهی از موت، مقارن کفر واقع شده و حال آنکه مراد، نهی از کفر است؛ چه باید منهیّ و مأمور به، مقدور منهی و مأمور باشد و موت، به اختیار مکلّف و مقدور او نیست و اینکه قید به اعتبار «اغلب» در آن زمان واقع شده، بسیار است. از آن جمله در کلام الله حمید مجید واقع است که: «لا تَأکُلُوا الرِّبَوا أَضعافاً مُضاعَفَةً» چه، نهی از اضعاف مضاعفه به اعتبار این است که در آن زمان، ربایی چنین، متعارف و شایع بوده؛ و الّا این معنا ندارد که ربایی که اضعاف مضاعفه نباشد، بخورید. و همچنین «وَ لا تُکرِهُوا فَتَیاتِکُم عَلَی البِغاءِ إِن أَرَدنَ تَحَصُّناً» که عدم اکراه را مشروط به اراده عفت کنیزان ساخته و حال آنکه اکراه که مشروط به این صفحه : ۷۶ ساخته، به واسطه آن است که در واقع، در آن وقت اکراه ایشان چنین بوده که کنیزان اراده تحصّن داشته‌اند. و این معنا ندارد که اگر اراده عفت نداشته باشند ایشان را اکراه بر زنا بکنید. و رهن در قرض مقرون به سفر و عدم کاتب ساخته، چنانچه می‌فرماید: «وَ

إن کُنتُم عَلی سَفَرٍ وَ لَم تَجِدُوا کاتِباً فَرِهانٌ مَقبُوضَةٌ» و حال آنکه در غیر سفر و وجود کاتب، رهن مشروع است به اتّفاق، و قیدش به سبب این شده که در آن زمان، اکثر احتیاج به رهن در صورت سفر و عدم کاتب می‌شده، چنانکه مفسرین گفته‌اند. و همچنین قصر «صلاة» مقیّد به خوف ساخته، کَما قال الله تَعالی: «فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إن خِفتُم» و حال آنکه قصر در سفر، بدون خوف و در خوف بدون سفر، جایز است به دلیل دیگر. و همچنین حرمت دختران زنان را مقیّد به تربیت یافتن در کنار زوج آن ساخته. آنجا که می‌فرماید «وَ رَبائِبُکُمُ اللّاتِی فِی حُجُورِکُم مِن نِسائِکُمُ اللّاتِی دَخَلتُم بِهِنّ» و حال آنکه دختر زن، مطلقاً بر شوهر آن زن حرام است، اگر چه در کنار شوهر پرورش نیافته باشد. همچنین در «ما نحن فیه» به دلیل دیگر که هرگاه مقارن معصیتی نباشد، جواز تغنّی در بعض صُوَر مستفاد می گردد. مثل صورتی که بهشت یا مبدأ به یاد دهد و این حدیث اباحه غنا در غیر قرآن و دعا و ذکر و مرثیه و شعر حکمت آمیز می‌رساند، مگر غنایی که متضمّن معصیتی باشد. پس از این حدیث ظاهر می‌شود که صوت حَسَن هر قسم باشد از تحریر و ترجیع، هرگاه صفحه : ۷۷ معصیتی از امور مذکوره با او نباشد، جایز است. کسی نگوید که صوت حَسَن، شما گفتید وقتی مباح است که مقارن معصیتی نباشد و با ترجیع و تحریر، مقارن معصیت است که می گوییم هرگاه صوت حسن و آواز بلند خواهند که سبب حزن شود و آن صوت حزین باشد بدون ترجیع و تحریر و اطراب، صورت پذیر نیست و این به عینه غناست چنان که مکرّر گذشت و این نیز مشهور است و به صحّت پیوسته که وقتی سرور کاینات به فتح و فیروزی از غزایی مراجعت فرموده به نور قدوم میمنت لزوم مدینه طیبه را اطیب می‌ساختند، زنان عرب دَفّ و طَبَق مس در بالای بامها و کوچه‌ها می‌زدند و سرود می کردند و حضرت منع نمی‌فرمودند بلکه بعضی آثار دلالت دارد که آن سرور، خوشوقت می‌شدند و تقریر حضرت به اتفاق مخالف و مؤالف، حجت است. و در بعضی امور، حق تعالی می‌فرماید: «فَبِذلِکَ فَلیَفرَحُوا» و فرح مطلق، شامل سرود و حرکاتی که دلالت بر خوشحالی کند، هست. حتی آنکه مخالفین در صحاح خود نقل کرده‌اند که وقتی مفتاح باب اسلام، یعنی حضرت سید انام به فتح و ظفر از غزوه‌ای به مدینه طیبه تشریف شریف ارزانی فرمودند، حبشیه‌ای به خدمت آن سرور آمد و درخواست نمود که یا حضرت! با خدای خود عهد نموده‌ام که هرگاه حضرت به فتح و ظفر برگردند، من فرح و نشاط کنم. حضرت فرمودند که اگر عهد کرده‌ای به عهد خود وفا کن. آن حبشیّه در حضور حضرت شروع به دف زدن و سرود خواندن نمود! و این خبر را نیز مخالفین نقل کرده‌اند. که «السّماعُ حَلالٌ لأهلِهِ». و حدیث روایت عامّه از قبیل آثار و اماره است نه دلیل، پس اعتراض نمی‌توان کرد که روایت ایشان چه اعتبار دارد؛ بلکه دلیل خصم که حق و رشد در خلاف ایشان است و چرا گفتیم که این اعتراض نمی‌توان کرد؟ به واسطه صفحه : ۷۸ آنکه این وقتی است که دو حدیث متعارض باشد و ما حقیقت هیچ یک از آن دو حدیث ندانیم حدیث مخالف ایشان می گیریم یعنی مخالف مذهب ایشان می گیریم و دانستی که عمده ایشان بر حرمت اکثر افراد غنا و رجحان تحریم غنا رفته‌اند و ما نحن فیه از آن قبیل نیست چه در طریق ایشان احادیث بسیاری بر صوت حسن و غنای در آنچه به خدا نزدیک کند واقع شده است به حیثیّتی که اشتباه در آن نیست و در طریق خاصّه آن قدر از این روایات وارد است که شکّی و اشتباهی [در آن] گنجایش ندارد پس می گوییم که این احادیث متّفق علیه خاصّه و عامّه است.

هجدهم:

به سند صحیح، ابی بصیر لیث مرادی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده «قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: أجرُ المُغَنِّیَةِ الَّتی تَزُفُّ العَرائِسَ لَیسَت بِهِ بَاس، لَیسَت بِالّتی تَدخُلُ عَلَیهَا الرِّجال» یعنی ابو بصیر گفت که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام فرمود که: اجرت غنای مغنّیه که در وقت عروس به خانه شوهر بردن، سرود می کنند، قصوری ندارد و این از آن قسم مغنّیه‌ای نیست که مردان بر آن داخل شوند. و مخفی نیست که اگر این قسم از غنا حرام بودی، اجرت او نیز حرام بودی و حضرت تجویز اجرت نمی‌فرمودند؛ چه، اجرت فعل حرام، حرام است و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که منشأ حرمت،

داخل شدن مردان بر ایشان و شنیدن مردان بیگانه آواز زنان است و منع، نه به سبب اصل غناست و این مؤید این است آنچه گذشت که مردی طول می‌داد جلوس خود را در خلا و حضرت او را تهدید دادند به واسطه آواز زن شنیدن زیرا که صوت زن نیز عورت است مثل بدنش یا به سبب مقارنت حرام دیگر، مثل آلات لهو و غیر آن از امور محرّمه. صفحه : ۷۹ چنانچه عُود که یکی از سازهاست در آن حدیث مذکور است و نادری از فرقه اول از لا علاجی روایت ابی بصیر را با آنکه او «لیث مرادی» است در این سند و یکی از ارکان اربعه است ضعیف شمرده‌اند و این از عجائب است!

نوزدهم

: «روی أبو بصیر قال: سألته أبا جعفر علیه السلام عَن کَسبِ المُغَنِّیات، فقال: الّتی تدخُلُ عَلَیها الرِّجال حَرام و الّتی تُدعی إلَی الأعراس لَیسَ بِه بَاس». ابو بصیر می‌گوید: سؤال کردم از حضرت ابو جعفر اول که امام محمّد باقر علیه السلام است از کسب و اجرت زنانی که غنا می‌کنند، حضرت فرمودند زنان مغنیه که مردان بر ایشان داخل شوند، یعنی در مجلس مردان و جایی که مردان بیگانه آواز ایشان می‌شنوند، می‌خوانند، غنا در چنین مقامی حرام است و اجرتش نیز حرام خواهد بود و اگر جایی که چنین نباشد، مثل آنکه در میان زنان بخوانند و آواز ایشان نامحرم نشنود، مثل مقامی که عروس به خانه شوهر می‌برند و مردان بیگانه اصلًا در میان ایشان نباشند و آواز ایشان نشنوند، هیچ باکی نیست و این احادیثی که دلالت دارد بر جواز بودن غنا در قرآن، اقتضای این می‌کند که ممنوع بودن غنا در لهو و باطل به سبب مقارن بودن لهو و باطلی است که حرام است. بنا بر این، به دلالت فحوی می‌رسد که غنا در دعا و اذکار و مراثی جایز باشد و غنا در حُدا جایز است. و بعضی اجماع بر جواز غنا در حُدا نقل کرده‌اند. بنا بر این، خلاف شرذمه قلیله قدح در اجماع نمی‌کند. دیگر آنکه اصل در اشیا حلّ است تا خلافش ظاهر شود، چنانچه حدیث مشهور «کُلُّ شَیءٍ مُطلَق حَتّی یَردَ عَنه النَّهی» و این حدیث که واقع صفحه : ۸۰ است در کتاب ذبایح فقیه «کُلُّ شَیءٍ فیه حلال و حرام فهو لک حلال ما لم تَعلَم أنَّه حَرام بِعینه» نیز دالّ بر این است. آری، اگر اجماع بر حرمت مطلق غنا ثابت شود، واجب است حکم بر حرمتش مطلقاً؛ امّا مخفی نیست که ثبوت اجماع در این مقام بر حرمت غنا فی الجمله است و ثبوت این نیز اشکال دارد. با آنکه دانستی که اصل در اشیا اباحه است، مادامی که حرمتش ثابت نشود و حرمت غنا در قرآن، به احادیث فصل اول ثابت نمی‌شود، به سبب معارضه احادیث فصل ثانی؛ چه، خبر واحد مخصِّص عموم قرآن است، نزد فرقه محقّه.

بیستم:

عن سماعهٔ و عن شیخ من أصحابنا عن أبی جعفر علیه السلام قال: جِئنا نرید الدّخول علیه فلمّا صِرنا إلی الدّهلیز سَمِعنا قراءهً سِریانیّهً بِصَوتٍ حَسَنٍ یَقرَأ و یَبکی حتّی بکی بَعضُنا.

بیست و یکم:

و عن موسی النُّمیری قال: جئت إلی باب أبی جعفر لاستأذن علیه، فسمعنا صوتاً حزیناً یقرأ بالعبرانیّهٔ فبکینا حیث سَمعنا الصّوت و ظنّنا انّه بعث إلی رَجُل من أهل الکتاب یَستَقرئه فاذن لنا فدخلنا علیه، فلم نَرَ عِندَه أحداً فقلنا أصلحک الله سمعنا صوتاً بالعبرانیّهٔ فظنّنا انّک بَعَثت رجلًا من أهلِ الکتاب تَستقرئه، قال: لا لکن ذَکَرت مُناجاهٔ ایلیا لرَبِّه فَبَکیت. مضمون این حدیث به دو طریق نقل شده با تغیّر فی الجمله و دو سند. و در عرف محدّثین به دو حدیث محسوب است. حاصل معنا آنکه راویان می‌گویند اراده داشتیم که امام علیه السلام را ملازمت کنیم، به دهلیز سرایِ آن حضرت رسیدیم به مضمون کریمه «لا تَدخُلُوا بُیوتاً حتّی تَستَاذِنُوا» ایستادیم صفحه : ۸۱ که رخصت بگیریم. در این اثنا، آواز خوشی شنیدیم که به سریانی بنا بر روایت اول، و به عبرانی بنا بر ثانی چیزی می‌خواند، گمان

بردیم که آن حضرت مردی از اهل کتاب طلبیده که برای او چیزی بخواند. بعد از آنکه داخل شدیم، به غیر از حضرت کسی را ندیدیم. پرسیدیم که یا حضرت، ما چنین گمان کرده بودیم که شما مردی از اهل کتاب طلبیده‌اید که برای شما چیزی بخواند. حضرت فرمودند: من مناجاتی که ایلیا با جناب پروردگار خود می‌کرد، به یاد آوردم و گریستم. مقصد آن که آن حضرت به صوت حَسَن، غیر قرآن به آواز حزین بلند می‌خوانده که سامع به گریه درآمده و ظاهراً آنچه قاریان و ذاکران از این قبیل بخوانند، چنان که متعارف است بنا بر این حدیث، حرجی نباشد و تفسیق آن ذاکر خلاف احتیاط باشد. و در بعضی کتب به نظر رسیده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را به بعضی زبان شنیتا و به بعضی ایلیا می‌خوانند. و مشهور است که آن حضرت، هزار کم یک [۹۹۹] نام دارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هزار نام، و الله تعالی هزار و یک نام! و مخفی نیست که سماعه اگر چه واقفی است؛ امّا چون به اسناد متعدّده [ذکر شده] خصوصاً در این مقام که این مضمون به تواتر معنوی رسیده، قصوری ندارد به تخصیص به طریق قدمای ما که دقت در سند مانند متأخرین نمی‌کنند. و همه احادیث را صحیح می‌دانند و عمل می‌کنند؛ مگر در بعض مواضع که خود تصریح کنند به آنکه این حدیث معمول به نیست، یا آنکه حدیثی باشد که در خلافِ مذهب باشد و یقین دانند که تقیّةً بنا بر مذهب مخالف فرموده‌اند به آن نیز عمل نمی‌کنند و این سابقاً نیز مذکور شد. صفحه : ۸۲

بیست و دوم

: و در کتاب عوالی اللآلی مسطور است که حضرت سیّد کاینات علیه و آله افضل التحیات در وقت احتضار ابراهیم که پسر آن حضرت بودند، گریان شدند و آواز به گریه بلند ساختند جمعی که نزد آن حضرت بودند از اصحاب گفتند: شما ما را از گریه منع می‌کنید و خود گریه می‌کنید؟ حضرت فرمودند: «إنّما نُهیتُ عَن صَوتَین أحمَقین فاجِرین: صَوت عِندَ نَغمَةٍ لَهوٍ وَ لَعب وَ مَزامیرِ الشیطان وَ صَوت عِند مصیبةٍ، خَمش وجوهٍ و شق جیوبٍ و رنَّة شیطانٍ و هذه رَحمهٔ، مَن لا یَرحَم لا یُرحَم». مخفی نیست که «انّما» ادات حصر است. یعنی نهی نکرده‌ام شما را مگر از دو آواز که از دو احمق بد کردار سر می‌زند یعنی هر کس که به قضای خدا راضی نیست یا هر کس که پیِ شهوات نفسانی می‌رود و از خدا غافل می‌شود و چنین کسی احمق بودن و بد کردار بودن او روشن است و بعد از آن حضرت فرمودند یکی آوازی که در وقت شنیدن نغمه باطل که مشتمل باشد بر لهو و لعب و چیزهایی که بنده را از یاد خدا غافل کند و سازهای شیطان و دیگری آوازی که نزد مصیبت باشد و در آن حالت افعالی از ایشان سر زند که از آن عدم رضای به قضا فهمیده شود مثل رو خراشیدن و گریبان چاک زدن که شیطان به آنها شاد می‌شود و این گریه که من می‌کنم مهربانی است و کسی که رحم نمی‌کند رحم کرده نمی‌شود. و در روایتی آمده است که فرموده‌اند دل غمگین می‌شود و دیده به اشک می‌افتد و نمی‌گوییم مگر آنچه خدا به آن راضی باشد. پس در این حدیث دلیل است بر اینکه صوتی که مشتمل بر این دو قسم باشد و نغمه باطلی بشنوند که بنده را از یاد خدا غافل کند و به لهو و لعب صفحه : ۸۳ مشغول سازد و به غفلت و قسوت اندازد حرام و منهی عنه است. پس صوتی که مشتمل بر این دو قسمِ لهو و نامشروع، مذکور نباشد و بهشت را به خاطر رساند و به ذکر خدا و حقایق و معارف مشغول سازد به یقین حرام نخواهد بودن، چنان که [حدیث] خریدن کنیزک مغنّیه که خواندنش بهشت را به خاطر آورد و متضمِّن معصیتی نباشد و حدیث قرب الإسناد دال بر این است.

بیست و سوم

: روایت کرده عبد الله بن حسن دینوری از ابی الحسن علیه السلام قال: قلت: جعلت فداک أشتَری المُغَنِّیهٔ و الجاریهٔ تُحسِن أن تُغنّی، ارید بها الرِّزق لا سوی ذلک، قال: اشتَر وَ بع». گوید از آن حضرت سؤال کردم و گفتم که من فدای تو شوم من کنیز مغنّیه یا دختر مغنّیه که غنا را خوب می‌داند می‌خرم و به واسطه این می‌خرم که وسیله رزق من باشد، از اجرت او یا قیمت او و دیگر مطلبی از

خریـدن مغنّیه نـدارم، که منکوحه من باشد یا خدمت دیگری را برای من بکند. حضـرت فرمودند: بخر و بفروش. و این دالّ بر جواز غنـاست کـه اگر چنین نمی‌بـود، خریـد و فروخت و اجرت او حرام بـودی. اگر کسـی گویـد: خریـد و فروخت کنیزک که نفعی در قیمت آن به هم رسـد و سـبب معـاش آن شـخص شود، دلالت نـدارد بر آن که خوانـدش جایز باشـد. صـفحه : ۸۴ جـواب آنکه: تا نخوانـد، مشتری کی رغبت به خریدن او می کند اگر همه خواندنش برای امتحان باشد. و دیگر در عرف و عادت، بسـیار بعید اسـت که شخصـی که کارش خریـد و فروخت مغنّیه باشـد، غنا از آن کنیزک نشـنود و باز قول او که گفته اراده مدارگذار دارم [کذا]، از خرید و فروخت اعم از قیمت و اجرت غناست، هر چند مدارِ حکم بر جواب است نه بر سؤال. و نیز گذشت که قیمت مغنّیه، سُحت است و اینجـا قیمت مغنّیه را مباح دانسـته است، پس معلوم شـد که آن مغنّیه سابق در مجلس فسق بوده، به خلاف این مغنّیه، تا جمع شود میانه هر دو، دیگر ما در این حکم به این حدیث تنها عمل نکرده‌ایم، بلکه از مجموع این احادیث ظنّ غالبی که در فروع، کافی است به هم می‌رسـد که مناط حکم شـرعی می‌شود و در فروع فقه مـدار بر این است که از ضمّ بعضـی آیات و احادیث به بعضـی، مجتهـد حکمی اسـتنباط می کنـد، همچـون حکـم بـه امـامت علی بـن ابی طـالب صـلوات الله علیه از ضمّ آیه کریمه «اهـدِنَا الصِّراطَ المُستَقِیمَ» و آیه «وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتابِ لَدَینا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ» یعنی ما در امّ الکتاب، که صـراط مسـتقیم گفته‌ایم، مراد علی بن ابی طالب است و در سوره حم می‌فرمایـد که مـا در امّ الکتـاب که سوره حمـد است گفتیم که علی حـاکم شـماست. چه، فعیـل به معنی فاعل است و همچنین از کریمه «وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَةَ أَشـهُرٍ وَ عَشراً» و کریمه «وَ أُولاتُ الأَحمالِ أَجَلُهُنَّ أَن یَضَعنَ حَملَهُنَّ» استخراج شده که عِدّه «مُتوفّی عنها زوجُها» ابعَد اجَلَین است و غیر این حدیث. صفحه : ۸۵

بیست و چهارم

: «عَن عَلی بنِ جَعفر عن أخیه موسـی علیه السلام قال: سألتُهُ عَنِ الغِناءِ فی الفِطر و الأضحی و الفَرَح، قال: لا بأسَ ما لَم یُعصَ بِهِ». علی بن جعفر می گوید: سؤال کردم از حضـرت امام موسـی کاظم علیه السـلام که برادر اوست از غنا در عید ماه مبارک رمضان [فطر] و در عیـد قربان [و ایام جشن و سـرور] فرمودنـد که هرگاه مقارن معصـیتی نباشد، قصوری ندارد. و مخفی نیست که این حدیث با دو حدیث سابق، سـهل تفاوتی دارد. مقصود از ذکر، آنکه در کتب عدیده و مواضع متعدّده، مذکور است و هرگاه سـند مختلف شد و متن حدیث فی الجمله تغییری داشته باشد، به «احادیث متعدده» نزد محدّثین محسوب است.

بیست و پنجم

: و روی عن النبیّ صـلی الله علیه و آله و سلم قـال: «لا یأذن لشـیء من أهل الأرض إلّا أصوات المُؤَذِّنین و الصوتِ الحَسَن بالقُرآن». یعنی حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمودند که نمی‌شـنود حق تعالی چیزی از اهل زمین الّا آواز مؤذّنین و آواز خوش خواندن قرآن، چرا که لم یأذن به معنای لم یَسمَع است.

بیست و ششم

: ابی بصـیر روایت کرده و گفته سؤال کردم از حضـرت امـام محمّـد باقر علیه السـلام از اجرت کنیزان مغنّیه، فرمودنـد که اگر وقت غنـای ایشـان مردان داخل می‌شونـد در آنجا و از ایشان می‌شـنوند، آن اجرت حرام است، اما اگر مردان در آنجا نیسـتند، چنانچه در عروسی میان زنان بخوانند و نامحرمی آواز ایشان نشنود، آن قصوری ندارد و اجرت آن حلال است.

بیست و هفتم:

«علی بن جعفر قال سألته عن الغناء هل یصلح فی الفطر و الأضحی و الفرح یکون قال: لا بأس ما لم یُؤمَر به». علی بن جعفر گفته که صفحه : ۸۶ سؤال کردم که غنا در عید ماه رمضان وعید قربان و در عیش و نشاط و جشنهایی که رو می‌دهد جایز است؟ فرمودند: باکی نیست و مفسده‌ای ندارد؛ مادامی که قبیحی بدان ضمّ نشده باشد یعنی هرگاه قبیحی بدان غنا ضمّ نشده جایز است و این مأخوذ است از قوله تعالی: «لَقَد جِئتِ شَیئاً فَرِیًّا» یعنی «شیئاً قبیحاً» وا ین در حقیقت به همان معناست که غنا قصوری ندارد مادامی که معصیتی با آن نباشد چنانچه در حدیث سابق گذشت و دانستی که اصل در اشیا جواز و اباحه است تا حرمتش ظاهر شود به حدیث «کلّ شیء مطلق حتّی یرد فیه النهی» که در فقیه در باب اذان و اقامه واقع شده.

تنبیه

اشاره

مناظره‌ای است میان جمعی که غنا را مطلقاً حرام می‌دانند که اصحاب فصل اولند و جماعتی که بعض افراد غنا مثل غنای در قرآن و ذکر و آنچه به خدا نزدیک کند جایز می‌دانند که اصحاب فصل ثانی‌اند. بر متتبّع خبیر و عارف بصیر به طریق استدلال بر احکام شرعیّه، مخفی نخواهد بود که قصه بیست و هفت حدیثی که دلالت بر استحباب صَوت حَسَن در قرآن می‌کند، مثل «اقرَؤوا القُرآن بِصَوت حَسَنٍ» و «إنّ لِکُلّ شَیء حِلیَة و حِلیَةُ القُرآنِ الصوتُ الحَسَن» و از بعضی مدح صوت حسن مطلقاً ظاهر می‌شود مثل: «ما بَعَث اللهُ نَبیّاً إلّا حَسَن الصوت» و «من أجمل الجمال المرء الشعر الحسن و الصوت الحسن». و بعضی بر جوازِ بعضی از افراد غنا مثل صفحه : ۸۷ «سألته عن الغناءِ فی الفطر و الأضحی و الفرح، قال: لا بأس ما لم یعص به». همان قصه احادیث دالّه بر حرمت غناست که اگر چه هر یک به تنهایی دلیل نمی‌تواند شد، اما به تعاضد و معاونت یکدیگر، ظنّی حاصل می‌شود و در مسائل فروعی، خصوصاً در زمان غیبت امام علیه السلام این ظنّ کافی است و مقام حکمت و کلام نیست که قطعیِ عقلی که از برهان به هم می‌رسد در کار باشد و نه مقام اصول فقه است که قطعی عادی باید، در مسائل فروع ظن کافی است اگر چه به تعاضد چند حدیث باشد. و کسی که ربط به اصول و فقه و احادیث و علوم عقلیه دارد منکر آنچه مذکور شد نیست. و چون بیست و پنج حدیث بر حرمت غنا محرز شد با آیات کریمه و همچنین بیست و هفت حدیث بر تحسین صوت حسن که بعضی دلالت بر استحباب غنا در قرآن دارد. مثل: «مَن لَم یَتَغَنّ بِالقُرآنِ فَلَیسَ مِنّا» و جمعی از علما به این رفته‌اند و حدیث خرید کنیزک مغنّیه که «ما علیک لو اشتریتها فَذَکَرتکَ الجَنَّة» و بعضی بر جواز بعض افراد غنا مطلقاً، خواه در قرآن باشد یا غیر آن، مثل حدیث قرب الاسناد که «قصوری ندارد، غنا هرگاه با او معصیتی نباشد». پس تعارض واقع شد میان احادیثی که به حسب ظاهر دلالت بر تحریم غنا دارد مطلقاً و احادیثی که دلالت دارد بر اباحه بعض افراد غنا، چه موجبه جزئیّه، نقیض سالبه کلّیه است که بعض افراد غنا مباح است و هیچ یک از افراد غنا مباح نیست. در این صورت، اصحاب احادیث فصل اول یعنی صفحه : ۸۸ فرقه اولی که دلایل ایشان احادیث فصل اول است بر اینکه غنا مطلقاً حرام است از دلایل فرقه ثانیه که در فصل ثانی گذشت که بعض افراد غنا را مباح می‌دانند، دو جواب می‌گویند: یک جواب عام که جواب از جمیع احادیث باشد و یک جواب خاص یعنی از خصوص هر حدیث. امّا جواب عام اینکه، احادیثی که دلالت بر اباحه غنا می‌کند ضعیف است، به خلاف احادیثی که دلالت بر حرمت غنا دارد مطلقاً، که بسیاری از آنها صحیح است با ضمّ اجماع. و دیگر می‌گویند که احادیث فصل ثانی که دلایل شماست، اباحه صوت حسن می‌رساند و صوت حسن، غنا نیست، پس آنچه شما ثابت کرده‌اید، غیر آن است که ما نفی کرده‌ایم. فرقه ثانیه ردّ جواب فرقه اولی از سؤال اول بدین روش می‌کنند که شما آیا طریقه متقدّمین که اخباریّین‌اند دارید یا متأخرین که اصولیین‌اند؟ بنا بر طریقه قدما، هر چه در کتب اربعه است از معصوم است و صلاحیت عمل و استدلال دارد، مگر آنکه با اصول مذهب درست نشود. به این روش که مخالفتی با مذهب حق داشته باشد و

حلیّت غنا در قرآن و ذکر، مخالف و منافی اصل مذهب امامیه نیست. چه، بسیاری مثل: شیخ طَبرِسی و غیره از فرقه محقّه به این رفته‌اند؛ بلکه به استحباب. آری! امثال پا شستن در وضو و دست بستن در نماز، مخالف اصل مذهب است که به سبیل تقیّه وارد است و چرا گفتیم که به احادیث کتب اربعه، هر گاه مخالف اصل مذهب نباشد عمل می‌توان کرد و کاری به سند احادیث نمی‌باید داشت؟ به جهت آنکه ثقهٔ الإسلام محمّد بن یعقوب، در اول کافی می‌فرماید که من این کتاب را برای ارشاد مسترشدین جمع کرده‌ام، پس اگر صحیح و ضعیف در هم آورد صفحه : ۸۹ و چیزی که به آن عمل نتوان کرد، با معمول به ممزوج گرداند، ارشاد نکرده باشد، بلکه اضلال خواهد بود زیرا که طالب حیران می‌شود و صدوق در اول من لا یحضره الفقیه می‌فرماید: آنچه میان من و خدا حجت است در این کتاب، ذکر می‌کنم و اگر احیاناً حدیثی که به آن عمل نتوان کرد که داعی بر ذکر آن باشد آورده باشند، اظهار ضعف آن می‌کنند، بدین عبارت که «وَ لَستُ اعمَلُ بروایَته» چنانچه در چند موضع از آن کتاب مسطور است. پس بنا بر طریقه متقدّمین، که مضایقه در سند حدیث نمی‌کنند، احادیثِ دلایل ما و شما هر دو یک حالت دارد. خصوصاً وقتی که احادیث متظافره و مستفیضه باشد. چه، دانستی که به یک حدیث، استدلال بر مدّعا نشده، نه در فصل اول که برای حرمت غنا مطلقاً تحریر شده و نه در فصل ثانی؛ بلکه از هر دو طرف به مجموع احادیث مستفیضه متواترهٔ المعنی استدلال شده. پس ضعف سند قدحی در استدلال نمی‌کند، و از جمله عجایب است آنکه با کمال دقت و احتیاطی که متأخرین در تصحیح رجال و تحقیق احوال روات کرده‌اند، تا بحدّی که گفته‌اند از فلانی حیله‌ای که واقع شده این بوده که روزی جو را در دامن خود به حماری که از او گریخته بود نمود تا حمار آمد که جو را بخورد او را به این حیله گرفت. با وجود آنکه چنین دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرده‌اند، مع صفحه : ۹۰ هذا اشتباه بسیار هست که در مواضع بسیار در تصحیح و تضعیف سند دغدعه به هم می‌رسد، به سبب اختلافاتی که اصحاب رجال کرده‌اند. از آن جمله، نبذی از آن مذکور می‌شود، چنانچه بعض فضلا در تألیفات خود نقل کرده‌اند که [درباره] «سلیمان بن داود المنقری»، نجاشی گفته: ثقه است و إبن غضایری گفته: ضعیف است و همچنین [درباره] «میاح بن قیس بن یحیی المزنی»، إبن غضایری گفته: حدیث او میان اصحاب ما ضعیف است، و نجاشی می‌گوید: صحیح است. و گاه هست که یک شخص در موضعی توثیق کسی کرده و در موضعی دیگر تضعیف. از آن جمله، [درباره] «سالم بن مُکرّم جَمّال» مکنّی به «ابی خدیجه» شیخ طوسی علیه الرحمهٔ، در موضعی توثیق او نموده و در موضعی دیگر تضعیف. و مدح و مذمّت هشامان هر دو واقع شده در احادیث و همچنین زرارهٔ بن اعیَن که از ارکان اربعه است و سهل بن زیاد الازدی همین حالت دارد که شیخ علیه الرحمهٔ، هم توثیق و هم تضعیف نموده. توثیق در جایی و تضعیف در جایی دیگر. و گاه هست که توثیق مخالف مذهب حق نموده‌اند. مثل علی بن حسن بن علی بن فضال [که] ارباب رجال توثیق او نموده‌اند، با آنکه «فَطَحی» است. دیگر ابراهیم بن عبد الحمید، شیخ علیه الرحمه، در فهرست توثیق او نموده و در رجال گفته فَطَحی است و از اصحاب صادق علیه السلام است. و شیخ بهاء الدین می‌گوید که: این مفسده‌ای است که علاج‌پذیر نیست، خصوص در این صورت که تاریخ ندانیم که در وقت صحّت حال، نقل حدیث کرده یا حالت فساد. و از بعضی از اکابر دین، که شک و شبهه‌ای در عدالت او نیست، انکار بعض ضروریات دین نقل کرده‌اند! چنانچه شیخ مفید در شرحی که بر اعتقادات إبن بابویه نوشته بعضی صفحه : ۹۱ می‌گویند و العهدهٔ علی الرّاوی که از او انکار معاد نفوس ناطقه معلوم می‌شود، به استناد بعضی از احادیث ضعیفه! با آنکه شک نیست که معاد جسمانی مطلقاً از ضروریات دین محمّد علیه و آله الصلاهٔ و السلام است. و إبن بابویه رحمهٔ الله علیه به سهوِ انبیا قائل است! و شیخ طَبرِسی در مجمع البیان می‌گوید که کثیری از محققین به سهو انبیا قائلند! و إبن جُنید که از ارکان مذهب حقّ امامیه است به قیاسی قائل شده که نزد فرقه محقّه، باطل است! قال العلامهٔ: قال الشیخ الطّوسی: انّه قال بالقیاس فتُترک کتُبه و لا ـ اعتبار بکتبه، یعنی القیاس التمثیلی الّذی قال به أبو حنیفهٔ، لا القیاس بالطّریق الأولی و المنصوص العلّهٔ ألذی کلّ الإمامیهٔ قائلون بهما. و الأعجب انّه یظهر من کلام سلطان المحقّقین نصیر الملّهٔ و الدین انکار البداء، کما یظهر من تصانیف السید الداماد هذه النسبهٔ إلیه و إذا کان الأمر کذلک، فبمجرّد قول بعض الفضلاء کیف یصیر من یجوّز الغناء فی

القرآن و الـذکر علی وجه لا یوجب معصیهٔ و لا یـذکّر الـدنیا و لا یبعث علی الشـهوات بل یـذکّر الموت و الفناء و یزهّـِد فی الدنیا و یوجب التفکّر فی امور العقبی و ینبّه عن الغفلهٔ و یقطع الشهوهٔ و ینفی القسوهٔ من أهل البدع؟ و کیف یصیر بعض العرفاء بمجرّد حرکهٔ دعاه إلیها الشوق و الالتـذاذ بـذکر الله و سـماع کلام الله مبتـدعاً؛ بل علی رأی بعض کافراً مع وقوع تراهم [کـذا] إذا ذکر الله یمیـدون کما یمید الشـجر؟ فاعتبروا یا اولی الأبصار و اعتصـموا بالواحد القهّار! و این نسـبتها که بعضـی از علما به این فضلای اعلام داده‌اند و الحق از تصـانیف ایشـان ظاهر می‌شود که این نسـبتها غلط نیست. اگر کسـی گویـد: که از اینکه حـدیث کافی و فقیه نزد صاحبشان حجّت صفحه : ۹۲ باشـد، چه لازم که نزد ما حجّت باشـد؟ جواب اینکه: این طریقه متأخّرین است که می‌گویند ما از عصـر معصوم دور شـده‌ایم، پس تـا تصـحیح سـند نکنیم نزد مـا حجّیت نـدارد و هرگـاه بر طریقه متـأخّرین بنا گـذاشتی، جواب به طریقه متأخّرین چنانکه بعـد از این می‌آیـد خواهیم گفت. و تأییـد بر اینکه به احادیث کتب اربعه اسـتدلال می‌توان کرد بی ملاحظه سـند، بلکه اگر سند هم به اصطلاح متأخّرین ضعیف باشد. اینکه مولانا محمّد امین استرآبادی در باب استفتای نجاست خمر، مکتوبی به خدیو زمان و خاقان اوان مصداقِ السـلطان العادل، ظلّ‌الله فی الأرضین، شاه عباس ماضی انار الله برهانه نوشته به این عبارت: در تهذیب الاحکام که مؤلّفِ رئیس الطـائفه است و در کتاب عـدّهٔ الاصول که بعـد از کتب اربعه حـدیث، مصنَّف شـده، رئیس الطائفه تصـریح به این فرموده‌اند که: «جمیع احادیثی که ما به آن عمل کرده‌ایم، آنها را از اصولی اخذ کرده‌ایم که از معصوم، حکم به صحّت آن رسیده، یعنی ورود آن از اصـحاب عصـمت واقع شـده» پس در کتـاب تهـذیب مـذکور است که حکم خمر این است. مطلب آنکه حـدیث تهـذیب و اسـتبصار که از آن بابت نیست که شـیخ تأویل آن کرده به همه عمل جایز است و حاجت به تصـحیح سـند نیست. انتهی. مخفی نمانـد که آن احـادیثی که شـیخ در تهـذیب و اسـتبصار تأویـل کرده از بـابت دلایـل خصم است که مسـتدلّین مـذهب مختار می‌آورنـد از جهت آنکه رد کننـد و اگر جمع تـوان کرد جمع کننـد و از آن احـادیث که تأویـل نکرده سـند خواه صـحیح و خواه ضعیـف معمول به است چه به طریق متقـدّمین ضـعیف نمی‌باشـد؛ مگر آنکه خود اظهـار ضـعف آن کننـد چنـانکه مکرّر گفته شـد. صفحه : ۹۳ و بنا بر طریقه متأخّرین، فرقه دوم می‌گوینـد که شـما که فرقه اولیـد می‌گویید که احادیث فصل دوم که دلالت بر اباحه بعض افراد غنا دارد ضعیف است ما هم بنا بر طریقه متأخّرین جواب می‌گوییم: که احادیث فصل ثانی که دلالت بر جواز بعض افراد غنـا دارد همـه ضـعیف نیسـت، به اصـطلاح متـأخّرین هم بلکه صـحیح دارد، همچنـانکه فصـل اول ضـعیف دارد. و چنـان نیست که احادیث فصل اول که دلالت بر حرمت غنا دارد همه صـحیح باشـد و احادیث فصل دوم که دلالت بر جواز بعض افراد غنا دارد همه ضعیف باشـد، بلکه هر یـک از دو فصل مشـتمل بر صـحیح و ضـعیف است. و اگر فرضاً صـحیح فصـلی زیاده بر ضـعیف باشـد [ظ: صحیح فصـلی زیاده بر صـحیح فصلی دیگر باشد] و بر عکس، قدحی در استدلال نمی‌کند چه احادیث هر یک از فصلین به سر حدّ تواتر معنوی رسیده؛ پس ناچـار جمع بایـد کرد نه طرحِ احـادیثِ فصـل ثانی بالکلیّه. و جمع بـدین وجه است که علما کرده‌انـد که: آنچه دلالـت بر حرمت غنـا دارد و در غیر قرآن و اذکـار و مراثی و غیر آنچه خـدا را و بهشت را به یاد آورد و آنچه دلالت بر جواز می‌کند در امثال اینها از اذکار و اشـعاری که مشتمل باشد بر حقایق و معارف و اخلاق. و از این احادیث آنچه ضعیف است نه چنان ضعیف است که اسـتدلال به آن نتوان کرد. چه، حـدیث اولِ فصـل ثـانی که «رجّع صوتک بالقرآن» حـدیثی است قوی. هر چنـد به اصـطلاح متأخّرین صـحیحش نگویند. دیگر «رجّع صوتک» در آن حدیث مذکور است که عبارت است از غنا. پس اینکه می‌گفتید که حُسن صـوت، غنـا نیست قبـول داریم؛ امّـا در آن حـدیث، محض صوت حسن نیست، بلکه صوت حسن بـا ترجیع است و صوت حسن بـا ترجیع غنـاست، بنـا بر این که ترجیع در غنـا کـافی باشـد. بـا آنکه صوت حسن بـا ترجیع خـالی از اطراب نیست چنـان که گـذشت. پس جـواب از سؤال دوم هم ظـاهر شـد. صـفحه : ۹۴ و از کلاـم سـید مرتضـی علیه الرحمـهٔ مسـتفاد می‌شود که تحزین با اسـتلذاذ، غناست. پس هر صـوت حسن که چنین باشـد، غنا خواهـد بود و در این صورت، کم آواز خوشـی است که غنا نباشـد! فرقه اولی از جانب سـید جواب می‌گوینـد که هر آوازی که صاف باشـد از خشونت و غلظت، و تَمتام و بُحوحه و لکنت نداشـته باشـد و

سرعت و بطء آن به اعتدال باشد، آن را صوت حسن می گویند. پس صوت حسن، آواز خوش نیست تا غنا باشد! فرقه ثانیه این را رد می کنند و می گویند چنین کلامی را محاوره جیّده می گویند که فُلانی خوش آواز نیست خوش محاوره است. و صوت حسن آواز خوش است نه محاوره خوب. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. دیگر هرگاه کلام خالی از تمتام و بُحوحه و لکنت را صوت حسن گویند، پس آواز خوش را چه خواهند گفت؟ و باز فرقه دوم جواب فرقه اول می گویند که حدیث دوم فصل ثانی که مُرسَل إبن ابی عمیر است، دانستی که حکم صحیح دارد و صوت حسن با حُزن در آن حدیث مذکور است و مطرب است. چنانچه ثابت شد خصوص بنا بر مذهب سید که حزنِ با استلذاذ را غنا می‌داند. و حدیث پنجم که روایت معاویهٔ بن عمّار است و به طریق متأخّرین و اصطلاح ایشان نیز صحیح است و در آن حدیث مذکور است که آواز خودش را بلند می کرد چنانکه اهل دار می‌شنیدند و راهگذران می‌ایستادند برای شنیدن آواز خوش. و آواز خوش اگر مطرب است غناست، بنا بر آنکه اطراب کافی باشد؛ و الّا غنا نباشد. و صوت حسن در قرآن خواندنی که بالفعل قرّاء می‌خوانند هم، غنای مذموم نیست و همچنین در اذکار و مراثی. صفحه : ۹۵ اگر کسی گوید: که این جماعت، ترجیع می کنند و معصوم ترجیع نمی کند، بنا بر این که غناست و حرام است. جواب اینکه: این دعوی را ثابت باید کرد، چه به مجرّد دعوای بی دلیل، مسموع نیست که «من تعوّد أن یصدّق بغیر دلیل فقد انخلع عن فطرهٔ الإنسانیهٔ» چرا که خصم در این مقام، منصبِ‌منع دارد. و هرگاه غنا به حسب عرف اعتبار شد یا آنچه مقارن فسق باشد، فرقه ثانیه ترجیع اعتبار نمی کنند با آنکه در حدیث، امر به ترجیع در قرآن شده پس حرمت مطلق غنا که مدّعای فرقه اولی است نمی‌رسد. و دیگر خصم را می‌رسد که بگوید غنا در قرآن حرام نیست که از معصوم سر زند. و در مؤلّفات بعضی از فضلا بدین عبارت به نظر رسید که عمران بن الحصین مطربی خوش الحان بود از آنِ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه منقول است در اخبار، که مطربان رسول صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر بودند: یکی از ایشان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، دیگری جعفر طیّار، دیگر حسان بن ثابت، دیگری عبد الله بن مسعود، دیگر عمران بن الحصین و غیر ایشان از آنها که قرائت قرآن به الحان خوش کردندی و اشعار موحّدان عرب به ترانه گفتندی. و بعضی به این آیه کریمه چنین استدلال کرده‌اند: «أ فَمِن هذَا الحَدِیثِ تَعجَبُون. وَ تَضحَکُون وَ لا تَبکُون. وَ أَنتُم سامِدُون» یعنی آیا از این حدیث که عبارت است از سماع در ذکر و حرکاتِ شوقی اهل ذکر، تعجّب می‌نمایید و می‌خندید و استهزاء و ریشخند می کنید، چنانچه جمعی از غافلان و مرده دلان چون حالات ذوقی و حرکات شوقی اهل ذکر و سماع می‌بینند، تعجّب می کنند و می‌خندند که او دیوانه شده، حق تعالی می‌فرماید که اگر شعور داشته باشند، باید این جماعت غافلان بر حال خود گریه کنند نه خنده، و حال آنکه صفحه : ۹۶ ارباب ذکر و سماع بر شما و اطوار شما و غفلت و فسوق و مستی دنیا و دیوانه شدن به باطل و فریفته شدن به شهوات نفسانی و آنچه شیطان شما را بدان می‌خواند از پرداختن به لذّات ظاهره فانیه و محروم شدن از مراتب عالیه باقیه می‌خندند. یعنی شما سامدید و به لهو و اباطیل اشتغال دارید. چنانچه در شأن نزول آیه مسطور شد و چنانچه منقول است از عبد الله بن جعفر طیّار که عبد الملک بن مروان بر او اعتراض کرد که تو شیخی از مشایخ قریش و سماع می کنی؟ و این قبیح است. عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما در جواب او گفت: بلی ما سماع می کنیم اما آنچه تو می کنی در نظر ما قبیحتر است. عبد الملک گفت: آن کدام است؟ گفت: آن است که اعرابی بغل گندیده فحّاشِ هرزه گویِ تهمت بندِ مطیعِ شیطان را می‌آوری، پس به او می‌بخشی صد شتر، امّا من کنیزکی می‌خرم از مال حلال خود و او را تعلیم می‌نمایم حُسنِ نغمات و شعر نیکو و او خدا را به یاد من می‌آورد و فرح و سماع به آن می‌نمایم که حق تعالی می‌فرماید: «قُل بِفَضلِ اللّهِ وَ بِرَحمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلیَفرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُون». دیگر حدیث هَشتدَهم از فصل دوم که ابی بصیر لیث مرادی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده به اصطلاح متأخرین هم صحیح است. با آنکه صریح در غناست؛ زیرا که می‌فرماید که اجر مغنّیه‌ای که عروس به خانه شوهر می‌برد مباح است و فرقه اولی که می گویند غنایی که در حال عروس به خانه شوهر بردن باشد مستثناست، نفعی ندارد برای ایشان. چه، احادیث دیگر هست که غنای مغنّیه که آواز ایشان مرد نامحرم نشنود، جایز است چنانچه در حدیث هجدهم که امام

علیه السلام می‌فرماید که اجرت مغنّیه که در مجلس مردان نباشد، جایز است و زفاف که عروس به خانه شوهر بردن باشد، در این حدیث مذکور صفحه : ۹۷ نیست. و اگر کسی گوید: که این حدیث ضعیف است. جواب آنکه: این معنا مستفیض است؛ بلکه حکم متواتر معنوی دارد. پس ضعف سند در این مقام ضرر نمی‌رساند، چنانچه هرگاه شهود به حدّ شیوع رسد، دیگر عدالت شرط نیست و محض همین حدیث به این مضمون نیست، بلکه مؤید است به حدیث قرب الاسناد که حدیث هفدهم است و ملحق به صحیح است و در آن مذکور است که هر غنایی که مقارن معصیت نباشد جایز است، آنجا که فرمودند: «لا بأس به ما لَم یُعصَ به» و همچنین متعاضد به حدیث بیست و سوم است که حدیث دینوری است از ابی الحسن علیه السلام که «اشتری جاریهً مغنّیهً و ارید بها الرّزق». اگر کسی گوید: مراد، خرید و فروخت است نه خواندن. جواب آنکه: مفهوم حدیث عام‌است و دیگر آنکه هرگاه خواندنش حرام باشد، قیمت آن سُحت است. نمی‌بینی که قیمت مغنّیه‌ای که برای آن حضرت وصیّت کرده بودند، نگرفت که حرام است. پس این مغنّیه محمول بر آن است که آوازش نامحرم نمی‌شنود و بهشت یاد می‌دهد و آنکه حضرت قیمت آن را سُحت دانست آن مغنیه‌ای است که مانند زمان سابق در مجلس فجور و فسق می‌خواند، یا نامحرم آوازش می‌شنید. چنانچه عالم ربّانی مولانا محمّد باقر خراسانی و فاضل کاشی و قمی و غیر ایشان از فضلا لا تُعَدُّ و لا تُحصی جمع کرده‌اند بدین وجه که غنا دو قسم است: حرام، آن که مقارن معصیتی باشد و حلال، آن که از اسباب معصیت خالی باشد؛ بلکه مذکِّر خدا و جنّت باشد با آنکه مکرّر گفته شد که اصحاب ما احادیث غیر صحیح به اصطلاح متأخّرین صفحه : ۹۸ اعتبار کرده‌اند. مثل حدیثِ وضویِ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که امام محمّد باقر صلوات الله علیه بیان فرموده‌اند که: «فَدَعا بقدحٍ من ماء ...» که جمیع اصحاب تلقّی به قبول کرده‌اند و بدین حدیث عمل کرده‌اند. و علّامه در مختلف گفته که این حدیث صحیح است. و همچنین شیخ شهید در ذکری. و حال آنکه اصحابِ حدیث گفته‌اند که روات سندِ این حدیث، حسین بن حسن ابان است و در آن حرف است که بنا بر اصطلاح متأخّرین، سبب قصور حدیث می‌شود، چنانچه شیخ بهاء الملّهٔ و الدین فرموده؛ و حال آنکه تمام اصحاب بدین عمل کرده‌اند. و حدیث کُر، سه شِبر و نیم در سه شبر و نیم که نزد متأخّرین صحیح نیست به آن عمل کرده‌اند و حدیث سه شبر در سه شبر که به اصطلاح ایشان صحیح است، عمل نکرده‌اند. اگر کسی گوید: عمل کردن ایشان به حدیث سه شبر و نیم در سه شبر و نیم از جهت احتیاط عمل کرده‌اند چه سه شبر و نیم مشتمل بر سه شبر هست و عکس نیست پس در معنا به هر دو عمل کرده‌اند. جواب آنکه: هر کس آب کثیر را سه شبر و نیم در سه شبر و نیم می‌داند حکم به تنجیس سه شبر در سه شبر می‌کند در حال ملاقات نجاست. پس حکم به تنجیس ما طهّره الله کرده و حکم به تیمّم می‌کند با وجود آب طاهر در واقع و باز منتقض می‌شود به اینکه هرگاه کسی حکم کند به آنکه اکثر مدّت حیض هشتدَه روز است به حدیث ضعیف، و حدیث صحیح که اکثر حیض ده روز است، واگذارد. باید که درست کرده باشد چه هشتدَه مشتمل بر ده صفحه : ۹۹ هست و این که بگویند در این مقام متضمّن ترک نماز می‌شود چنین حکمی به خلاف سه شبر و نیم نفع نمی‌کند چه لازم می‌آید که اگر کسی هشت شوط طواف کند جایز باشد زیرا که هفت در ضمن هشت است. مصراع

ون که صد آمد نود هم پیش ماست

اگر کسی گوید: سکوت مفید حصر است در مقام بیان، خصوص در عدد که هرگاه شارع گوید طواف هفتم است یعنی زیاده نمی‌باشد. می‌گوییم: همچنین در حدیث صحیح است که آب کثیر که به ملاقات نجاست نجس نمی‌شود سه شبر در سه شبر است یعنی لا ازید. پس چرا به حدیث صحیح عمل نکرده‌اند و به حدیث غیر صحیحِ زیاده بر سه عمل کرده‌اند؟ و همچنین حدیث «إذا التقی الختانان وجب الغسل» که به اصطلاح متأخرین صحیح نیست چه، در کتب معتبره مسطور است که اصحاب اختلاف کردند که آیا به مجرد التقای خِتانَین غسل واجب می‌شود یا نه. از عایشه پرسیدند، گفت: «فعلت أنا و رسول الله فاغتسلنا». اصحاب ما رضوان

الله علیهم به این عمل کرده‌انـد، امّا جواب خاص که فرقه اولی از خصوص حـدیث فصل دوم که دلیل فرقه ثانیه است گفته‌اند آنکه مراد از ترجیع که معصوم فرموده، در حدیث اول از فصل ثانی که «رجّع صوتک بالقرآن» گردانیدن آواز در گلو نیست، بلکه معنای دیگر دارد و این تأویل، به غایت بعیـد و از معنا دور است و جواب دیگر از این حـدیث گفته‌اند که این حدیث ضـعیف است، و ردّ این جواب از فرقه ثـانیه مکرّر گـذشت. دیگر آنکه فرقه ثانیه را می‌رسـد که بگوینـد ما مـذهب متقـدّمین اخباریّین داریم و احادیث صفحه : ۱۰۰ کتب اربعه را همه صـحیح می‌دانیم مگر آنچه ایشان خود اسـتثنا کرده باشـند و تقلیـد شـما که متأخّرینیـد بر ما واجب نیست که هر حدیثی که شما به اصطلاح خود حکم بر ضعف آن کنید ما نیز متابعت شما کنیم. و از حدیث دوم که: «انّ القرآن نزل بالحزن» جواب داده‌اند که معنای حدیث این است که باید شـما در حال قرآن خواندن متلبّس به حزن و اندوه باشید، نه آنکه صوت شما حزین باشد. فرقه ثانیه ردّ این جواب کرده‌اند که این خلاف ظاهر است، چه «اقرؤوا القرآن بالحزن» یعنی به صوت حسن حزین، بـه قرینـه احـادیث دیگر، کـه از آن جمله: «اقرؤوا القرآن بصوتٍ حسنٍ»؛ زیرا که کمـا إنّ القرآن یفسّـِر بعض آیـاته بعضـاً، کـذلک الأحادیث یفسّـِر بعضـها بعضاً. دیگر تا ضـرورتی داعی نباشـد قرآن و حـدیث را از ظاهر خود نبایـد کیبانید، خصوصاً برای تصـحیح مـذهب خود، و الّـا امـان بر می‌خیزد. چه هر کس قرآن و احـادیث، به اشـتهای خود تأویـل می‌توانـد کرد، چه احتمال مجاز عقلی و مجاز لغوی و مجاز در حـذف و تقـدیر و غیر ذلک می‌باشـد. القصّه، احادیثی که در فصل ثانی که از کتب معتبره معمول بها منقول است و بعضی از آنها دلالت بر جواز غنا در قرآن دارد و بعضی بر بعض افرادِ دیگر غنا، همه را رد کردن به عنوان حکم به ضعف یا به تکلّف در تأویـل، تـا آنکه حرمت غنـای مطلق برسـد نهـایت تعسّف است. و عناد از او ظاهر می‌شود و تعصّب نعوذ بالله منه و اگر ایشان بعضـی را تأویل کند ناچار است که به بعضی دیگر عمل کنند مثل «مغنیهٔ تزف العرائس». یا آنکه این حدیث را نیز با صفحه : ۱۰۱ وجود صـحّت طرح کنند اول موجب ترجیح بلا مرجّح چه این احادیث یا صحیح است یا ملحق به صحیح یا متواتر المعنی است پس به بعضـی عمـل کردن و بعضـی را طرح کردن ترجیـح بلا مرجِّح است. و از ثانی لازم می‌آیـد طرح احادیث صـحیحه با وجود امکـان عمـل و جمع بـدون طرح؛ حـال آنکه دانستی که ضـعف سـند وقتی که مؤیَّد به احادیث متکاثره باشـد که در حقیقت متواتر المعنی و لا أقل مسـتفیض است قصوری ندارد. خصوص بنا بر مذهب متقدّمین که جمیع احادیث کتب اربعه که صاحبش تأویل آن نکرده باشـد، به آن عمل می‌توان کرد، به تخصـیص وقتی که به سـر حدّ اسـتفاضه و اشاعه رسـیده باشد. بنا بر طریقه متأخّرین هم به مراعات توثیق راوی محتاج نیست. و همچنین از حـدیث دوازدهمِ فصل ثانی که در آن مـذکور است که راهگـذران از حُسن صوت حضـرت امام زین العابدین صلوات الله علیه بیهوش می‌شدند، جواب گفته‌اند که احتمال دارد که واسطه تذکیر و موعظه باشد که از کلام امام مسـتفاد می‌شده، نه آنکه به آواز خوش می‌خوانده، ردّ این جواب کرده که در حدیث مذکور است که «فَصَعِقَ مِن حُسنِ صَوتِهِ» پس دیگر کی تاب این توجیه را دارد؟ و دیگر آنکه اگر به اعتبار آن باشـد که ایشان می گویند می‌بایست «من حسن کلامه» یـا «من حسن محاورته و نطقه» و امثال این عبارات که آواز در او فهمیـده نشود بگویـد، زیرا که آن قسم را حسن محاورت و حسـن کلام می گویند نه حسن صوت و این بدیهی است. دیگر آنکه مکرّر گفته شد که در دلایل نقلیه به ظاهر متبادر استدلال می کنند. و احتمـال خلاـف ظاهر در آیه و حـدیث منافی اسـتدلال به آن نیست. و اینکه مشـهور است که «إذا قام الاحتمال بطل الاسـتدلال» در دلایل عقلیه و مقام برهان است که علوم عقلیه و اعتقادیه است نه مسایل فروعی که در آنها صـفحه : ۱۰۲ ظن قایم مقام علم است. و اگر احتمال خلاف متبادر در دلیل نقلی مُضرّ باشد هیچ دلیل نقلی نمی‌باشد چه لا اقل احتمال مجاز و حذف در کلام می‌باشد، بلکه ده احتمال مشـهور در آن می‌رود چنانکه در اصول گفته‌انـد که هر دلیل نقلی مبنی بر ده مقدّمه ظنّیه است. و از حدیث دوازدهم که سقّایان در درِ خانه آن حضرت می‌ایستادند و آواز خوش می‌شنیدند، جواب گفته‌اند که حدیث ضعیف است به سبب ارسال و بودن «سـهل» در طریق. فرقه ثانیه ردّ این جواب به طریق سابق کرده‌اند که ضعف سند با وجود تأیید احادیث صحیحه و حسنه و به سر حدّ اسـتفاضه و تواتر معنوی رسـیدن مضـر نیست. خصوص به اصـطلاح متقدمین که سـند معتبر نیست. با آنکه إبن ادریس در سرائر این

حدیث را به سند صحیح نقل کرده و دیگر احادیث فصل اوّل ضعیف نیز دارد و سند صحیح به اصطلاح متأخّرین در احادیث فصل اول بسیار کم است و از حدیث هشتم جواب چنین گفته‌اند که ضعیف است و یَحتَمِل که محمول بر تقیّه باشد! چه، خلفای بنی عبّاس کنیزان مغنّیه را نگاه می‌داشتند به جهت خواندن و ساز نواختن. فرقه ثانیه ردّ جواب فرقه اولی چنین کرده‌اند که ضعف سند چنان که مستوفی دانستی قصوری ندارد. چنانچه در احادیث فصل اوّل که در حرمت غناست فی الجمله، حدیث ضعیفش زیاده بر صحیح است. امّا چون استدلال به مجموع شده قصوری ندارد با وجود مؤیّد بودن به احادیث متظافره، خصوص که حدیث صحیح نیز در آن میان باشد. و اینکه گفتید خلفای بنی عبّاس مدارشان بر کنیزان مغنّیه بود مؤیّد ماست. چرا که غنایی که مذموم صفحه : ۱۰۳ است، همان است که در مجلس فسوق و فجور باشد و مغنّیه زنی باشد که آوازش مردان بشنوند یا شهوت انگیزد. و آنچه مباح است آن است که در قرآن و ذکر و مرثیه باشد و در امری که بنده را به خدا نزدیک کند تا جمع میانه احادیث شود؛ زیرا که جمع کردن میانه احادیث بِه از طرحی است که فرقه اولی می‌کنند. چنانکه اکثر احادیث فصل ثانی را طرح می‌کنند؛ بلکه بعضی از ایشان همه را رد می‌کنند مگر حدیث مغنّیه‌ای که عروس به خانه داماد برد. اگر کسی گوید: معصوم از این جهت تقیّه کرده در این حکم که بعض فقهای عامّه، غنا را مباح می‌دانند. جواب آنکه: دانستی که حرمت غنا نزد عامّه از نقلی که از ایشان شد رجحان دارد بر اباحه، و مباح لازم نیست که از کسی سر زند. آری در واجب از قبیل پا شستن در وضو، باید تقیّه در آن کرد. نمی‌بینی که مسح بر خُف و شُرب نَبیذ که نزد عامّه مباح است نه واجب، معصوم می‌فرماید که من در آنها تقیّه نمی‌کنم، زیرا که اگر کسی امر مباح نزد ایشان که غنا باشد نکند یا نگوید، او را جعفری و امامی نمی‌دانند، تا باید تقیّه کند، بلکه اگر بالفرض غنا نزد عامّه حلال باشد و اباحه‌اش را رجحان داده باشند و کسی نخواند و در حکم به حلّیت و حرمت آن ساکت باشد، تشیّع او معلوم نمی‌شود تا بایدش فتوای ناحق دادن. با آنکه معصوم در بعض مقامها که مجلس فسق و معصیت بوده، حکم بر حرمت آن کرده و در غیر آن به اباحه. آری، حرام باید از کسی سر نزند و واجب فوت نشود. پس حمل حرمت غنا بر تقیّه، در این صورت لازم می‌آید که اولی باشد؛ چه، حرمت و واجب به تقیّه سزاوارتر است، یعنی چیزی که نزد عامّه حرام باشد، باید که معصوم تقیّةً از آن نهی کنند مثل متعه نساء و غنا، از این قبیل است که حرمتش نزد ایشان رجحان دارد و همچنین واجب به تقیّه سزاوارتر است. مثل پا شستن در وضو که معصوم از روی تقیّه صفحه : ۱۰۴ امر به شستن پا در وضو می‌کند، نه در امر مباح که تقیّه در آن ضرور نیست. دیگر آنکه کثیری از عامّه، غنا را به تحسین صوت تفسیر کرده‌اند. پس جمعی که تفسیر چنین کنند و غنا را حرام دانند، باید جمیع افرادِ خواندن به صوت حسن را حرام دانند. پس انسَب به تقیه این بود که معصوم، مطلقِ صوت حسن را تقیّةً حرام داند. و حال آنکه هیچ یک از علمای خاصّه قائل نیست که صوت حسن را تقیّةً معصوم حرام دانسته، با آنکه اصل در اشیاء حِلّ است تا خلافش ظاهر شود، چه در حدیث، در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب اذان و اقامه وارد است که «کل شیء مطلق حتی یرد علیه النّهی» پس هر کس دعوی حرمت چیزی می‌کند بایدش دلیل گفتن. پس استدلال منصب کسی است که دعویِ حرمت جمیع افراد غنا می‌کند. اگر کسی گوید که: اصل در اشیاء حلّ است، اگر دلیلی بر خلافش نباشد، و دلیل بر حرمت غنا هست. جواب آنکه: دلیل بر حرمت غنا فی الجمله قائم است نه بر حرمت جمیع افراد غنا، و احادیث متعارض است و فرقه اولی طرحِ حدیث فصل ثانی می‌کنند و فرقه ثانیه، جمع میانه احادیث متعارضه می‌کنند و اتّفاق علماست بر آن که جمع بِه از طرح است، چنان که گذشت. و دیگر آنکه هرگاه فرقه اولی در صدد این باشند که به وجهی از وجوه، حدیث فصل ثانی را رد کنند، فرقه ثانیه نیز می‌توانند گفت که ارباب لغت که تفسیر غنا به ترجیع صوت مطرب کرده‌اند، مخالف مذهب‌اند و بر تفسیر ایشان اعتبار نیست؛ بلکه غنا همان است که در عرف آن را غنا گویند، یا مقارن معصیت یا قول لهو و لغو و زور باشد، نه به تفسیر مخالف، با آنکه صفحه : ۱۰۵ کثیری از خاصّه مثل صاحب مسالک، غنا آن را می‌دانند که در عرف غنا گویند و آنچه بالفعل قرّاء و ذاکران می‌خوانند آن را در عرف غنا نمی‌گویند و هر که غنا می‌داند، نخواند و نشنود. و از حدیث نهم که «فلیس منّا من لَم یتغنّ بالقرآن» جواب چنین گفته‌اند که این حدیثی است که عامّه

در تفسیر خود ذکر کرده‌اند. و دیگر آنکه «لم یتغن» به معنای «لم یستغن» آمده چنان که گذشت. ردّ این جواب کرده‌اند که فرقه خاصّه هم نقل این حدیث کرده‌اند. چنانچه شیخ ابو علی طَبرِسی در تفسیر خود در تأیید آنکه قرآن را به صوت حسن باید خواند، آورده. دیگر آنکه «لم یتغن» به معنای «لَم یستغن» بعید است. چنانچه در حدیث نهم بر وجه اتَمّ و اکمَل سَبق ذکر یافت که شیخ طَبرِسی «تَغَن» به معنای غنا فهمیده نه استغنا. صفحه : ۱۰۶ و کلامش مُشعِر بر این است که غنا در قرآن مستحب است، با آنکه قرآن و حدیث را از ظاهر خود منحرف نساخته، حمل بر معنای متبادر باید کرد، بی ضرورتی بر تأویل. اگر کسی گوید که: اینجا داعی بر تأویل که احادیث دالّه بر حرمت غنا باشد، هست؟! جواب آنکه: احادیث دالّه بر حلّیت بعض افراد غنا نیز بسیار است. مثل غنای در قرآن، چنانچه در حدیث پنجم که صحیح معاویهٔ بن عمّار است و غیر آن از احادیث دیگر، نص در این است. و اگر بالفرض و التقدیر «تغن» در حدیث «لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن» عامّه تنها تفسیر به غنا کرده باشند دون خاصّه، قصوری ندارد. چه، محدّثین و لغویّین و مشهورین در هر فن، کمال سعی می‌کنند که در فنّ خود کامل باشند و کسی غلطی بر ایشان نگیرد و لهذا امامیه اعتماد بر تفسیر اهل سنت و تصحیح لغت ایشان می‌کنند. مثل صحاح و قاموس و همچنین در امثال مسائلی که دخل در مذهب تسنّن نداشته باشد و بر عکس حتّی آنکه بعضی از فرقه محقّه امامیه تفسیر ابی عبید هروی [را] بر تفسیر إبن بابویه رحمهٔ الله علیه ترجیح داده‌اند؛ چرا که آنها اعلمند به فنون لغت. با آنکه صدوق از عظما و رئیس المحدّثین است و ابی عبید از اهل تسنن، و غنا نه با تشیّع منافات دارد و نه با تسنّن. و از این جمله است تخطئه إبن ادریس، شیخ طوسی را در حکایت قائد عبد الرحمن که شیخ گفته، که در مکه بوده و حال آنکه بلاذری گفته در یمامه بوده و بلاذری اعلم است به سِیَر از شیخ، با آنکه شیخ از اکابر اهل تشیّع است و بلاذری از اصاغر اهل تسنّن. و بسا باشد که مسلمانان رجوع به طبیب یهود و نصرانی کنند و به طبیب مسلِم نکنند. آری، اگر اختلاف و منافاتی داشته باشد که جمع نشود به سبب آنکه هر یک اختصاص به مذهبی داشته باشد، مثل پا شستن در وضو و مسح صفحه : ۱۰۷ پا و متعه نسا، و امثال آن، رجوع به ترجیحات مقرّره باید کرد و هر چه موافق اهل خلاف است ترک باید کرد، فإنّ الرُّشدَ فی خِلافِهِم، و ما نحن فیه از این قبیل نیست. چه، هر یک از مخالف و مؤالف، به حرمت غنای فی الجمله قائل شده‌اند و هر یک، بعض افراد را به مقتضای احادیث تجویز کرده‌اند. و بعد از ملاحظه احادیث فصلین، مخفی نیست که مبالغه فرقه اولی در حرمت غنا تا به مرتبه‌ای که قاریان قرآن به صوت حسن و ذاکران و مرثیه خوانان را جُلا؛ بل کلا فاسق دانند چنانکه از بعضِ فرقه اولی مشاهده می‌شود، وجهی ندارد. چه، بر تقدیری که جمیع افراد غنا حرام باشد، خواندن هیچ کدام از این جماعت، چنانکه می‌شنویم غنا نیست و صاحب این قسم خواندنها، فاسق نیست. با آنکه مؤلف جمیع افراد غنا [را] حرام می‌داند. امّا آنچه در عرف آن را غنا گویند و آنچه بالفعل قرّاء می‌خوانند یا مقارن ذکر از اشعاری که بنده را به خدا نزدیک کند، غنا دانستن و حکم به تفسیق صاحبش کردن، خلاف احتیاط می‌داند. چه، این جماعت نیز احادیث بر استحباب صوت حسن دارند و بر تجویز بعض افراد غنا، مثل غنای در قرآن. پس چنان که شخصی که نماز جمعه را حرام می‌داند، تفسیق آنکه واجب می‌داند نمی‌کند، سزاوار است که کسی که تمام افراد غنا را حرام می‌داند، تفسیق آنکه بعض افراد، مثل غنا در قرآن خواندن و ذکر خدا، مباح می‌داند، به طریق اولی نکند. چه، تنافی میان واجب و حرام اشدّاز تنافی میان جواز و حرام است و چنان که سزاوار است که مُحرِّم، تأویل در دلایل کسی که نماز جمعه را واجب می‌داند، نکند سزاوار است که مُحرِّم غنا مطلقاً تأویل در دلیل کسی که غنا را جایز می‌داند، در بعض افراد نکند. چه، دانستی که دلایل نقلی بر معنای صفحه : ۱۰۸ متبادر حمل باید نمود، مادامی که داعی بر تأویل نباشد. و مکرّر معلوم شد که در این دلایل داعی بر تأویل نیست و اگر غنای به معنای ترجیعِ صوتِ مطرب را، کسی غنا داند. شک نیست که خواندن به صوت حَسَن با حُزن مشکل است که منفک از غنا شود و حال آنکه معصوم، قرآن را و غیر قرآن مثل مناجات ایلیا صلوات الله علیه را با صوت حسن مقارن حزن می‌خواندند چنان که گذشت. پس لازم می‌آید که بعض افراد غنا مباح باشد، چنانچه فرقه ثانیه می‌گویند به دلیل احادیث فصل ثانی، تا اینجا کلام فرقه اولی بود در تأویل احادیث فصل ثانی، و حاصل تأویل اینکه: هر حدیثی

که دالّ بر جواز غنا در بعض افراد باشـد؛ مثل قرآن و ذکر و مرثیه همه را طرح می‌کننـد مگر نادری که تأویل دیگر می‌کننـد و هیچ فردی از افراد غنـا مباح نمی‌داننـد، مگر غنای در عُرس و حُـِدا، و آن هم بنا بر خلافِ نادری از اصـحاب که غنا در حـدا و عُرس نیز حرام می‌داننـد و فرقه اولی چنـدان مبالغه در حرمت غنا می‌نماینـد که می‌گوینـد قرّاء و ذاکران و مؤذّنان و مرثیه خوانان این روزگار جُلا بل کُلا، مُغَنّی و فاسـقند. امّا فرقه ثانیه که بعض افراد غنا را جایز می‌داننـد، دو جواب از احادیث فصل اول می‌گوینـد. اول چنان که گـذشت که الغناء که معرَّف به [الف و] لام در آن احادیث واقع شـده، دلالت بر عموم حرمت جمیع افراد غنا نـدارد. چه، معرَّف به [الف و] لام به حسب لغت دلالت بر تعمیم نـدارد؛ مگر به قرینه آنکه خـاص مراد نیست. و در صورت وجود قرینه بر عـدم اراده خـاص، اراده بعضـی افراد معیّن بـدون تعیین منافی غرض حکمت و افاده [الف و] لام و سیاق بیان است. پس ناچار است که الف و لام را در چنین صورتی حمل بر عموم و استغراق کننـد و ما نحن فیه از این قبیل نیست. چه، شایع در آن زمان، غنا بر سبیل لهو بوده و همچنین در آن زمـان، کنیزکان در مجالس خمور و فسوق و صـفحه : ۱۰۹ فجور و ملاهی غنا می‌کرده‌انـد و صوت خود به مردان می‌شـنوانده‌اند، و تکلّم به کلام باطل می‌نموده‌اند. و لهذا تفسیر لهو حدیث و قول زور به غنا شده. پس هرگاه حال بدین منوال بوده باشـد، احـادیث فصـل اول را که دلالـت بر حرمت غنـا دارد، اشاره به افراد غنای شایعه در آن زمان بایـد گرفت که غنای اهل فسق است نه قرآن و اذکار و مراثی و هر چه بنده را به خدا نزدیک کند. چه، عام، مخصَّص امری است شایع؛ بلکه بعضـی می‌گویند: «ما من عامٍ إلّا و قـد خُص» و بعضـی بر آنانـد که این قول شافعی است، و العهدهٔ علی الراوی. و از جمله مواضـعی که عام را تخصـیص داده‌اند قوله تعالی: «وَ المُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاثَهَٔ قُرُوءٍ» که آن را تخصـیص داده‌اند به ما عدای زنان حامله، چرا که عدّه زنان حامله، وضع حمل است. چنان که می‌فرماید: «وَ أُولاتُ الأَحمالِ أَجَلُهُنَّ أن یَضَعنَ حَملَهُنّ» و با آنکه این آیه شامل همه زنان آبستن است، تخصـیص می‌دهنـد آن را به عدّه طلاق، چه عدّه وفات زن آبسـتن ابعَدِ اجَلَین است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز، چنان که می‌فرمایـد: «وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّونَ مِنکُم وَ یَذَرُونَ أَزواجاً یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَربَعَهَٔ أَشهُرٍ وَ عَشراً» پس احـادیث فصـل اول که دالّ بر حرمت غناست، تخصـیص به غنای شایع در آن زمان می‌دهنـد، به قرینه احادیث دیگر که از آن جمله حدیث هشـتدهم است که ابو بصـیر به سـند صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده «قال أبو عبد الله علیه السلام: أجرُ المُغَنِّیهُٔ الّتی تَزُفُّ العرائس، لیس به بَاس وَ لَیسَت بِالّتی تَدخُلُ عَلَیهَا الرِّجال» زیرا که این حـدیث دلالت دارد بر آن که منشأ حرمت، داخل شـدن مردان است و شـنیدن مردان بیگـانه آواز ایشان را و دیـدن نامحرمان، نه صـفحه : ۱۱۰ اصل غنا. و حـدیث نوزدهم نیز که ابی بصـیر از حضـرت باقر علوم اولین و آخرین صـلوات الله علیه روایت کرده مؤید است که «قال: سألتُ أبا جَعفَر علیه السلام عَن کَسبِ المُغَنِّیات، فقال: الّتی تَدخُلُ عَلَیهَا الرِّجـال حَرام وَ الّتی تُـدعی الَی الأعراس، لَیسَ بِهِ بَاس». و همچنین مؤیَّد است به حـدیث بیست و چهارم که ملحق به صـحیح است که در کتاب قرب الاسـناد، علی بن جعفر از برادرش نقل کرده «قال: سألتُهُ عَن الغِناء فی الفِطرِ وَ الأضحی وَ الفَرَحِ، قال: لا بَاسَ [بِهِ] ما لَم یُعصَ بِهِ». و نیز تقویت مـدعا می‌کند آنچه در کتاب علی بن جعفر در حدیث هفدهم است. «قال: سألتُهُ عَنِ الغِناءِ فی البَطَرِ وَ الفَرَح. قال: لا بَاسَ [بِهِ] ما لَم یُعصَ بِهِ» و مؤیَّد است به حدیث اول فصل ثانی از ابی بصـیر از حضـرت امام محمّد باقر علیه السـلام که فرمودنـد: «فانَّ اللهَ عَزَّ و جلَّ یُحِبُّ الصّوتَ الحَسَن یُرَجّعُ بِهِ تَرجیعاً» و باز تأییـد این تأویل است، صـدر حـدیث پانجدهم از فصـل اول، آنجـا که می‌فرمایـد: «اقرؤُوا القرآنَ بِألحانِ العَرَبِ» چرا که لحن به معنـای غنـاست. چنان که لغت اشـعار بر این دارد و إبن اثیر تصـریح کرده به اینکه لحن، غناست. و بعضـی از فُضلا مثل فاضل ربّانی و عالم حقّانی مولانا محمّد باقر خراسانی و غیره نیز تصریح به این کرده‌انـد که لحن، غناست. پس از این حـدیث معلوم می‌شود که غنا دو قسم است. یک قسم غنای عرب است که امر می‌کند به قرآن خواندن به آن قسم. و یک قسم دیگر، غنای اهل فسق است که منع کرده در آخر حدیث از آن. و این جواب حاصل جواب فاضل صـمدانی مولانا محمّد باقر خراسانی است در کفایهٔ. و مخفی نماند که چون عام، مخصّـِص شود ضـعف در دلالت بر مدّعا به هم می‌رسـد، چنانچه در اصول مقرّر شده. پس احادیثی که دلالت بر حرمت جمیع افراد غنا دارد هرگاه غنای در حُدا و در عروسـی

به اتّفـاق به در رَوَد دلالـتش بر حرمتِ بـاقی ضـعیف می‌شود به قاعـده اصول، که عـام مخصَّص دلالتش بر باقی افراد ضـعیف اسـت فتأمّل. و جواب دوم فرقه ثانیه از احادیث فصل اول که دلیل ایشان است بر حرمت غنا مطلقاً، اینکه تخصـیص می‌دهند احادیث فصل اول را به ما عـدای قرآن و اذکار و کلام مجلس ذکر که موعظه و حکمت باشـد و مردم را به خـدا نزدیک گرداند و حمل می‌کنند احادیثی که دلالت بر مـذمت غنا در قرآن دارد، بر اینکه غنای در قرآن مذموم است اگر مثل غنای اهل فسق باشد و مؤیّد این تأویل صـدر حـدیث دوم از فصـل اول است که در آن اول امر به لحون عرب شـده در قرآن خوانـدن و در آخر حـدیث منع از لحون اهل فسق کرده و لحن به معنای غناست چنانچه مـذکور شـد و اگر لحن به معنی غنا نباشـد، پس لحن اهل فسق هم غنا نخواهـد بود. پس بایست که منع از آن لحن در حـدیث واقع نشود، چه خوانـدن اهل فسق اگر غنا نباشـد حرام نخواهـد بود، و حال آنکه منع صـفحه : ۱۱۲ از لحن اهل فسق شـده. باز فرقه دوم که بعض افراد غنا [را] مباح می‌داننـد، مثل قرآن و اذکار و مراثی و اشـعاری که مشـتمل بر مواعظ و نصایـح باشـد و بنـده را به خـدا نزدیک کنـد، می‌گوینـد که شـما که فرقه اول باشـید این را غنا می‌دانید، و حال اینکه این خلاف تحقیق است. چه، غنا در حقیقت آن است که: لهو باشـد یا قول زور، یا در مجلس معاصـی و خمور، یا از زنی باشد که آواز آن [را] مرد بشـنود، یا کسـی که خواندن او شـهوت انگیزد و نفس بهیمی به حرکت آورد. چنانچه لهوِ حدیث و قولِ زور را معصوم تفسیر به غنا کرده. و نیز فرموده که قصوری نـدارد غنا وقتی که با آن معصـیتی نباشـد. چنانچه در حـدیث هفـدهم از علی بن جعفر گذشت که فرمود: «لا بأس [به] ما لم یُعصَ به» و فرمود کنیزک مغنّیه اگر جنّت به یاد تو دهد در حالت خواندن گناهی بر تو نیست. چنانچه در حـدیث هشـتم گذشت که «ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنّهٔ». فرقه اولی جواب از این گفته‌اند که هرگاه غنا از کلام شـارع حکم به حرمت آن نشـده باشـد و حقیقت نداشـته باشـد، رجوع به اهـل لغت می‌کنیم و غنای لغوی بر اینها صادق است. فرقه ثـانیه در ردّ این جواب گفته‌انـد که مقرر است که الفـاظ مأخوذه در شـرع محمول بر تفـاهم عرف است چنان که گـذشت. پس در اینجا محمول نه بر حقیقت شـرعی است، چه آن متحقّق نیست و نه لغوی به واسـطه اختلافات بسـیار که مفهوم محصّل معیّنی متحقق نمی‌شود. بلکه محمول بر غنایی است که در عرف آن را غنا گویند؛ و قاری قرآن و ذاکر ذکر الهی و اشـعار مقرِّب به صـفحه : ۱۱۳ خـدای کـه مقـارن ذکر باشـد و مرثیه شـهدا [را] در عرف غنـا نمی‌گوینـد؛ و در مواضـع غیر محصـوره، علمـای دین حمـل بر عرف کرده‌انـد نه بر لغت! نمی‌بینی که آب گل آلود در لغت و در نفس الامر آب مطلق نیست، و مع هذا با آن وضو درست می‌دانند چرا که در عرف آن را آب مطلق می‌گوینـد نه در لغت، چه در لغت آب برای غیر ممزوج موضوع است و همچنین آب کوزه که اندک گُلاـبی داشـته باشـد، همین حکم [را] دارد که مادامی که در عرف آن را آبِ مطلق می‌گوینـد وضو با آن درست است و همین که آب گلاب گویند طهارت با آن درست نیست. و غبن در سودا نیز حدّ معیّنی در شرع ندارد که اگر ده دوازده مثلًا تفاوت باشد خیار غبـن ثـابت اسـت؛ بلکه هر قـدر در عرف غبن گوینـد. بلکه در بعضـی مواضـع عرف را بر شـرع تغلیب و ترجیـح داده‌انـد و شـرع را واگذاشـته‌اند به عرف عمل کرده‌انـد. از آن جمله به نصّ کلام الله که: «لا تَدخُلُوا بُیُوتاً حَتّی تَستَاذِنُوا» داخل شدن خانه بیگانه بدون اذن جـایز نیست؛ و به اتفـاق، خبر صبی غیر بـالغ اعتبار نـدارد و مع هـذا هرگاه شخصـی به در خانه زیـد مثلًا رود و طفلی گویـد که داخل شویـد، اتّفاق کرده‌انـد که دخول [در] آن خانه جایز است. و از آن جمله، آنکه چیزی می‌خرد یا می‌فروشـد، باید بالغ و عاقل باشد و لهذا تا بالغ و رشید نشده، ولیّ از جانب او می‌فروشد و می‌خرد کما قال الله سبحانه: «وَ ابتَلُوا الیَتامی حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِن آنَستُم مِنهُم رُشداً فَادفَعُوا إِلَیهِم أَموالَهُم» مع هذا، اطفال و کودکان غیر بالغ در بازارها انواع امتعه و اسباب می‌فروشند و فضلا و علما از ایشان می‌خرند و به اتفاق مشـروع است و می‌گویند که در اینجا عرف غلبه بر شرع کرده، چنانچه شهید علیه صفحه : ۱۱۴ الرحمه بدین تصـریح کرده. پس هرگاه عرف را تغلیب و ترجیح بر شـرع داده باشـند یعنی شـرع را واگذاشـته عمل به عرف کرده باشند در امثـال این مواضع. و غنـا را در مـا نحن فیه حقیقت شـرعی نباشـد، چه، لازم که بر معنای لغوی حمل کرده شود با کمال اختلاف که مفهوم معیّنی به دست نمی‌آیـد؛ بلکه در این مقـام به طریق اولی محمول بر تفـاهم عرف است، چنـانچه قاعـده مقرّره است. و به تتبع

محقّق می‌شود که هرجا منع از غنا شده، یا مقارن آلات لهو بوده و شنیدن آواز نامحرم و یا مجلس فسق و فجور و خمور. و هرجا که این نبوده امر شده یا مباح بوده. و اکثر به لفظِ صوتِ حسن واقع شده، هرجا که مقارن معصیتی نبوده. هر کس تتبّع کند و تعصّب نکند می‌داند که چیست. حَفَظَنا اللهُ عَنِ الشَّرِ وَ الفَساد وَ عَصَمَنَا عَنِ التَعصُّبِ و العِناد. اگر کسی گوید: از جانب فرقه اولی که مطلق غنا حرام می‌دانند که بر تقدیر تسلیم جواز غنا در قرآن و ذکر، جواز غنا در اشعار کِی می‌رسد؟ فرقه ثانیه در جواب می گویند که: هرگاه صوتِ حسن ممدوح باشد و شعر مذموم نباشد از جمع دو مباح، حرام حادث نمی‌شود، چنانچه در قرب الاسناد از عبد الله از جدّش علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش منقول است که علیّ بن جعفر از آن حضرت سؤال نمود «أنُنشِدُ الشِّعرَ فِي المَسجِد، قال: لا بأس به». اگر کسی گوید: حکم کلّ غیر از حکم جزء است پس ممکن است که از ضمّ دو مباح حرام باشد. جواب آنکه: اوّلًا این که حکم کلّ غیر از حکم جزء است دعواست و اثبات آن بر شماست و بر تقدیری که چنین باشد وقتی است که حکم بر کلّیت صفحه : ۱۱۵ و جزئیت باشد نه بر حقیقت چه می‌توان گفت هرگاه یک انسان در خانه‌ای گنجد یا قرص نانی او را سیر کند لازم نیست که جمیع انسان چنین باشد زیرا که در اینجا حکم بر حقیقت نیست، امّا در جایی که حکم بر حقیقت باشد مثل آنکه یک قطره آب، سرد و تر است و تمام دریاها سرد و تر است کسی را نمی‌رسد که بگوید از اینکه یک قطره سرد و تر باشد لازم نیست که کلّ آبها چنین باشد و این در علوم عقلیّات مصرّح به است. اگر کسی گوید که: از ملاحظه جمیع تفاسیر چنان معلوم می‌شود که هر صوتی که مشتمل بر ترجیع و اطراب، هر دو باشد، غناست و هر چه غناست، حرام است. جواب آنکه: هرگاه مذهب فرقه ثانیه این باشد که غنا آن است که در عرف آن را غنا گویند، یا مقارن معصیتی باشد و جمیع افراد غنا مثل تغنّی در قرآن به نصّ حدیث حرام نیست. در این وقت صغرا و کبرا، هر یک بر تقدیری در حیّز منع است. چه، می گویند که قرائت قرآن به صوت حسن منفکّ از ترجیع و اطراب در عرف و عادت نمی‌تواند شد، و مع هذا غنا نیست. پس صغرا ممنوع است، چه غنا آن را می‌دانند که در عرف غنا گویند. و اگر چه ترجیع و اطراب با او نباشد؛ و هر چه در عرف غنا نگویند، گو غنا به معنای ترجیع صوت مطرب باشد و لا نُسلِم که هر غنا به این معنا با ترجیع و اطراب حرام باشد. چه، ممکن است که ترجیع صوت مطرب در قرائت قرآن متحقّق شود و در عرف آن را غنا نگویند. گو غنا به معنای ترجیع صوت مطرب باشد. پس کبرا ممنوع است از دو وجه: یک وجه آنکه لا نُسَلِّم که هر غنای به معنای ترجیعِ صوتِ مطرب حرام باشد؛ بلکه هر غنایی که در عرف غنا گویند حرام است. و وجه دیگر بر تقدیر تسلیم، آنکه، غنایِ به معنای ترجیع صوت مطرب حرام است؛ لازم نیست که هر غنایِ کذایی حرام باشد چه غنای در قرآن صفحه : ۱۱۶ به این معنا حرام نیست به حدیث «رجّع صوتک بالقرآن». و شک نیست که ترجیع صوت حسن، منفکّ از اطراب نیست، به دلیل آنکه شتر به طرب در می‌آید چه جای انسان، پس هر غنا حرام نشد یعنی آن غنایی که ترجیع صوت مطرب باشد و مقارن معصیتی نباشد که آن را در عرف غنا نمی گویند و حرام نیست. اگر کسی گوید: هرگاه ترجیع و اطراب هر دو باشد، به اتفاق حرام است. حتی جماعتی که غنا آن را دانند که در عرف غنا نامند. آری این جماعت وقتی که در عرف صوتی را غنا گویند، هر چند ترجیع و اطراب با او نباشد هم غنا می‌دانند، و الّا در صورت حصول هر دو صفت، هیچ کس نزاع در حرمت ندارد. جواب آنکه: فرقه ثانیه که منا غنا را عرف دانند و مقارنت معصیت، اعتبار کنند دیگر اعتبار ترجیع و اطراب نمی کنند؛ بلکه می گویند که صوت حسن با حزن از ترجیع و اطراب خالی نیست. پس اگر مقارن معصیت است و در عرف آن را غنا می گویند حرام است و اگر چنین نیست حرام نیست. و لهذا سقّایان در زیر بار گران، صوتِ حسنِ معصوم صلوات الله علیه را گوش می کردند و مع هذا چنین صوتی غنا نیست. چه، در عرف آن را غنا نمی‌گویند؛ و اگر غنا باشد دلیل است بر آن که غنا در قرآن جایز است، زیرا که اگر جایز نبود معصوم نمی کردند. اگر گویی که: شاید ترجیع و اطراب نداشته باشد. جواب آنکه: حُسن صوت حزین که استماع آن آدمی را خوش آید، بی اطراب نیست و از این جهت است که شتر را به طرب می‌آورد. و بنا بر این که صفحه : ۱۱۷ اطراب تنها در غنا معتبر باشد، غناست و حال آنکه در عرف اگر چه ترجیع هم با او باشد او را غنا نمی گویند و ترجیع هم مراتب دارد و مقول به تشکیک

است. و گاه هست که به سر حدّی می‌رسد که در عرف هم غنا می‌نامند و الّا هر ترجیع با صوت حسن حزین می‌باشد، امّا او را غنا نمی‌خوانند و حرام نیست. اگر کسی گوید که: اهل لغت و فقها غنا را به ترجیع صوت مطرب تفسیر کرده‌اند و ایشان اعرف به لغات‌اند. جواب آنکه: فرقه ثانیه که مناط اعتبار غنا را بر عرف گذاشته‌اند، باز از فقها و ارباب لغت‌اند. چه، دانستی که کلام شهید ثانی در شرح شرایع، اشعار بر این دارد. آنجا که گفته: «و ردّ بعضهم إلی العرف، فما سُمّی [فی العرف] غناء محرّم و إن لم یُطرِب» و تفسیر غنا به آن معنا که در عرف غنا گویند، اولی دانسته و تحسین نموده و این کلام موافق دستور اللّغة و کنز اللّغة است و جواب از اینکه قول شهید ثانی «إن لَم یُطرِب» اشعار بر این دارد که اگر مطرب باشد حرام است، گذشت و در روضه نیز گفته: «الغناء هو مدّ الصوت المشتمل علی الترجیع [المطرب] أو ما سُمّی فی العرف غناءً». اگر کسی گوید: از جانب فرقه اولی که خواندن قرآن و شعر در اثنای ذکر، غزالی اطلاق غنا بر آن کرده. جواب آنکه: فرقه ثانیه جمیع افراد غنا را [حرام] نمی‌دانند و این غنای مباح است. چنانچه گذشت. و مؤلّف که جمیع افراد غنا را حرام می‌داند، رأی او این است که آنچه قرّاء و ذاکرین و مرثیه خوانان می‌خوانند، غنا نیست، صفحه : ۱۱۸ چه، اندک ترجیع که صوت حزین از آن منفک نمی‌شود و اگر چه مطرب باشد، غنا نیست. چه در عرف، این جماعت را مُغَنّی نمی‌خوانند و غنا کننده نمی‌دانند و اگر به سر حدّ غنا رسد، حرام است و هر کس که غنا می‌داند نشنود، نزاعی با او نیست. اگر گویی: قرآن خواندن متعارف این عصر و اذکار و اشعار مقارن آن را در عرف عرب غنا می گویند. جواب آنکه: حاشا که ایشان اینها را غنا گویند. چه، در محفل خواندن مراثی اعراب بوده‌ایم که نهایت ترجیعات و تحریرات به کار می‌برند و همچنین در ذکر و قرآن خواندن و این را عبادت می‌دانند، نه فعل حرام. و بر مدّعی حرام دانستنِ اعراب اینها را، دلیل است نه بر مُبیح، زیرا که کلام مبیح بر اصل است و مدّعیِ خلافِ اصل باید که دلیل بگوید بر مدّعای خود. لمؤلفه

شتربه راه یمن گرم می‌شود در حُدا

تو کم نه‌ای ز شتر گرم شو به راه خدا

و لغیره

شتر را نوای عرب در سر است

اگر آدمی را نباشد خر است

دیگر هرگاه فرقه اولی، حُدا و غنا را در عُرس استثنا می‌کنند، به حدیث صحیح که واقع شده، چه بُعد دارد اگر فرقه ثانیه غنای قرآن را و اذکار را و هر کلامی که عبد را به خدا نزدیک کند، از غنا استثنا کنند؟ به قرینه احادیث متکاثره مشتمل بر احادیث صحیح مثل، حدیث هشتم «ما علیك لو اشتریتها فذکرتك الجنّة» و این مطلق است که غنا به هر کلامی که بهشت را به یاد آورد، خوب است. صفحه : ۱۱۹ اگر بگویی که: صدوق تخصیص داده است به مقامی که به عنوان قرآن خواندن و وعظ و فضایل تو را جنّت به یاد دهد. جواب آنکه: حدیث مطلق است و هرگاه او تقیید کرد به قرینه آنکه غنا حرام است. بنا بر تقیید صدوق، باز اباحه غنا در قرآن و در اشعار و کلام که مشتمل بر وعظ و نصیحت باشد می‌رسد به دلیل آنکه در آن حدیث مذکور است: «جاریة لها صوت» و معلوم شد که متبادر از چنین سؤالی صوت حسن است و آن غناست. و فرقه ثانیه را می‌رسد که بگویند: ما به ظاهر حدیث که مطلق است عمل می‌کنیم و اصل عدم تقیید است و هرگاه راه تقیید وا شد ما را نیز می‌رسد که تقیید کنیم که هرگاه جنّت تو را یاد دهد، به قرائت قرآن به صوت حسن به قرینه احادیث مستفیضه دیگر که در فصل ثانی گذشت. و همچنین هر کلامی که مشتمل بر ذکر خدا و نصایح و اخلاق و حقایق و معارف باشد. و همچنین تقیید می‌کنیم به آنکه غنا حرام است اگر معصیتی با آن باشد به قرینه حدیث هفدهم از فصل دوم. و جواب از اینکه صدوق به قرینه حدیث صحیح، تقیید کرده و فرقه ثانیه به قرینه ضعیف، مکرر

گذشت که احادیث طرفین، مشتمل بر حدیث صحیح و ضعیف است با آنکه هرگاه احادیث متکاثره و مستفیض شد، دیگر مراعات سند در کار نیست. چنان که شهادت هرگاه به شیاع رسید و خبر به تواتر رسید. و اگر چه تواتر معنوی باشد نه لفظی، عدالت شاهد و مخبِر ملحوظ نمی‌باشد با آنکه مراعات سند، بنا بر قاعده متأخرین اصولیین است و قدمای ما رضوان الله علیهم که اخباریّین باشند، مراعات سند کتب اربعه نمی‌کنند و به همه صفحه : ۱۲۰ استدلال می‌کنند، چنان که گذشت. اگر کسی گوید که: اهل موسیقی، جمیع افراد صوت حسن را غنا می‌گویند، خواه در قرآن و اذکار و مراثی و خواه در غیر آن، و غنا حرام است، پس تو چون می‌گویی خواندن اینها به صوت حسن غنا نیست؟! جواب آنکه: اصطلاح اهل موسیقی حجّت نیست. با آنکه اگر فرضاً غنا باشد، دانستی که فرقه ثانیه غنا را در قرآن و اذکار جایز می‌دانند. و جواب دیگر آنکه: اهل موسیقی چنان که اطلاق غنا بر هر صوت حسن می‌کنند، اطلاق نغمه نیز می‌کنند و نغمه حسن، ممدوح است چنانچه در حدیث هفتم فصل ثانی گذشت که: «مِن أجمَلِ جَمالِ المَرءِ الشعر الحَسَنُ وَ نَغمَةُ الصوتِ الحَسَن». اگر کسی گوید: که قول زور و لهو غناست و این هر دو حرام، و اجتناب از حرام، واجب است. جواب آنکه فرقه ثانیه را می‌رسد که این دلیل را بر فرقه اولی قلب کنند و بگویند که قول زور و ملاهی را به ترجیع و تحریر خواندن غناست، چنانچه صریح تفسیر معصوم است نه در قرآن و ذکر و مراثی و آنچه به خدا نزدیک کند و بهشت به یاد آورد که به صوت حسن که منفکّ از اطراب نیست، خوانده شود چنانچه در حدیث است که «ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنّة». اگر بگویی که: هرگاه چیزی منهی باشد، مثل غنا و قول زور، مکلّف تا جمیع افراد آن را ترک نکند، از عهده تکلیف به آن بیرون نمی‌آید. می‌گوییم: ترک جمیع افراد متعیّنه بر مکلّف واجب است و لا اقل افراد صفحه : ۱۲۱ مظنونه نه افراد مشکوکه، به دلیل حدیثی که «کُلُّ شَیء فیه حَلال وَ حَرام فهو لَکَ حَلال ما لَم تَعلَم أنَّه حَرام بِعَینه» و «کُلّ شیء مُطلَق حَتّی یَرِدَ عَلَیهِ النّهی» که مکرر گذشت، و این حدیث در فقیه در باب ذبایح مذکور است. اگر کسی گوید که: این در مأکولات است. جواب آنکه: مدار به عموم لفظ است نه خصوص سبب، و لهذا علما می‌گویند که تخصیصِ سبب، سبب تخصیص حکم نمی‌شود و مدار به عموم جواب است نه به خصوص سؤال، چنانکه از حضرت پرسیدند که در سعی میانه صفا و مروه ابتدا به صفا کنیم یا به مروه؟ حضرت فرمودند که: ابتدا کنید به آنچه خدا ابتدا کرده است آنجا که می‌فرماید: «إنَّ الصَّفا وَ المَروَةَ مِن شَعائِرِ اللّه». علّامه این را دلیل بر ترتیبِ اعضای وضو ساخته با آنکه در باب سعی بین صفا و مروه است. و اکثر احکام شرعی را سبب خاص است همچون بئر بضاعه در مدینه و احکام ظهار و غیر ذلک که سبب خاص دارد و حکم عام است. و لهذا در ألسنه علما مضمون این احادیث، به این عبارت دایر و مشهور است که «کُلُّ شَیءٍ حَلال ما لَم تَعلَم أنَّه حَرام بِعَینِه» و «کُلُّ شَیءٍ طاهِر ما لَم تَستَیقِن أنَّه قَذِر». با آنکه مذهب فرقه محقّه این است که اصل در اشیا حِلّ است تا خلافش به دلیل ثابت شود و مذهب شافعی توقّف است و اگر بعضی از صفحه : ۱۲۲ اصحاب امامیه سلیقه ایشان با شافعی موافقت کند استبعادی ندارد با آنکه از عهده بر آمدن در نکردنِ جمیعِ افراد آن فعل است نه حکم بر حرمتِ همه افراد آن، چه این حکم خلاف احتیاط است چه یحتمل که تحریم ما أحلَّ الله شود. قال الله تعالی: «وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلسِنَتُکُمُ الکَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفتَرُوا عَلَی اللّهِ الکَذِبَ إنَّ الَّذینَ یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ لا یُفلِحُون». اگر گویی که: خلافش که عبارت از حرمت جمیع افراد غنا باشد، ثابت شده به احادیث صحیح. جواب آنکه: به قرینه معارضه احادیثِ صحیحه دیگر، احادیث فصل اول مخصّص است چنانکه گذشت. و الأحادیث یفسّر بعضها بعضاً، و جمع بِهِ از طرح است. اگر کسی گوید: امر به اجتناب طبیعت غنا واقع شده و اجتناب از طبیعت متحقّق نمی‌شود مگر به اجتناب جمیع افراد که طبیعت محیط به آن است. چه اگر اجتناب از یک فرد نشود، اجتناب از طبیعت نشده، چه طبیعت در ضمن یک فرد متحقّق است. جواب اولًا آنکه: مُکلَّف بِه باید معلوم و مقدور مکلّف باشد و طبیعت کلیه معقوله منتزعه از افراد [را] عوام الناس نمی‌فهمند. و ثانیاً آنکه: طبیعت، امری است کلی معقول غیر موجود در خارج، بنا بر مذهب متکلّمین و بنا بر مذهب حکیم که کلّی طبیعی، در خارج موجود صفحه : ۱۲۳ است، به وجود فرد موجود است. مثلًا انسان کلی معروض شخص زید شده، پس زید و انسان کلی معروض تشخّص زیدی هر

دو در خارج موجود به وجود شخصی زیدند. حاصل که اگر طبیعت کلی مأمور به باشد، مکلّف قدرت ایجاد آن [را] در خارج ندارد، منفکّةً عن الأفراد؛ بلکه اگر مکلّف آن را ایجاد کند، در ضمن فردی خواهد کرد. مثلًا اگر زید را مکلّف کنی به طبیعت کتابت، البته طبیعت کتابت در ضمن فردی ایجاد خواهد کرد. پس حقیقتاً مأمور به آن فرد خواهد بود که قدرت بر ایجاد آن دارد نه طبیعت مجرّده، هر چند بگویی طبیعت مکلف به است و اگر طبیعت منهیٌ‌عنه باشد، همچون غنا، مکلّف حقیقتاً منهیٌ‌عنه از جمیع افراد خواهد بود. چه، منهیٌ‌عنه نیز باید مقدور باشد تا منع از آن سفه و عبث نباشد؛ و لهذا گفته‌اند که انسان را تکلیف کردن و نهی نمودن از اینکه «به سوی آسمان طیران مکن» معقول نیست، هر چند ممتثل و منتهی شود، یعنی طیران ننماید. چه، حکیم تکلیف چنین نمی‌کند و شارع حکیم است. پس مأمور [به] و منهی عنه حقیقت فرد است و اگر بگویند طبیعت است به اعتبار تحقّق در ضمن فرد خواهد بود. پس هرگاه از حیثیت تحقّق در ضمن فرد باشد، تکلیف از این حیثیت خواهد بود پس حقیقتاً مکلّف به فرد است. چه، در علم الهی ثابت شده که هرگاه صفحه : ۱۲۴ حکمی برای امری از حیثیتی باشد، حقیقتاً آن حکم برای آن حیثیت است نه برای آن امر. مثلًا هرگاه بگویند: «أکرم زیداً من حیث العلم» حقیقتاً امر به اکرام علم [شده] و قول ما که بگوییم: «النّار من حیث الحرارهٔ یُسخِّن الماء»، حقیقتاً حرارت نار، تسخین ماء کرده نه نار؛ و اهل عربیّت به این عبارت می‌گویند: «تعلیق شیء به وصف، مشعرِ به علیّت است». همین معناست که تقریر به اصطلاح مختلف شده و بر فرض تسلیم که منهی عنه و مکلّف به امر واحد باشد که طبیعت کلی است، نه افراد که متعدد است. فرقه ثانیه می‌توانند گفت: طبیعت واحده می‌شود که منهی عنه و حرام باشد به اعتبار تحقّق در ضمن بعضی افراد و مأمور به و جایز باشد طبیعت، به اعتبار بعضی دیگر. آری، واحد شخصی نمی‌شود که منهی و مأمور باشد. نمی‌بینی که طبیعت فعل مکلف، امر و احدی است که احکام خمسه در آن جاری است به اعتبار افراد. چه، طبیعت فعل مکلف واجب است در ضمن نماز و حرام است به اعتبار زنا و مستحب است به اعتبار صوم ماه رجب و مکروه است به اعتبار نماز در حمام و مباح است به اعتبار جلوس و مشی در زمین مباح و دیگر هر امری در شرع جایز است. اگر بگویی که: افرادِ فعل مکلّفین موصوف به این صفات است نه طبیعت. جواب آنکه: در حکمت به برهان ثابت شده که اتّصاف فرد به صفتی عین اتّصاف طبیعت است به آن صفت. مثلًا هرگاه زید متّصف به کتابت باشد، طبیعت انسان اتّصاف به کتابت دارد و الّا که اگر «الإنسان کاتب» صحیح نباشد «زید کاتب» البته صحیح نیست؛ بلکه صحیح است که بگویند زید، افضل از عَمرو است در طبیعت علم و عمرو افضل از زید است در فرد علم، با آنکه طبیعت متحقّق نمی‌شود، مگر در ضمن افراد و تمثیل و تحقیق صفحه : ۱۲۵ بدین طریق است که فرض کنیم که زید اکثر فنون علم [را] می‌داند که از جمله آن علوم، علم طب‌است. امّا عمرو به غیر از علم طب دیگر چیزی نمی‌داند. امّا علم طب عمرو، بهتر از طب زید است در این صورت، می‌گویند که زید در طبیعت علم افضل از عمرو است به اعتبار اکثر افراد؛ و عمرو افضل از زید است در فرد که طب باشد؛ و این هم صحیح است که کل واحد از دیگری افضل باشد به اعتبار طبیعت علم. هرگاه فرض کنیم که زید، طب بهتر از عمرو داند و عمرو فلاحت بهتر از زید داند، پس در این صورت صحیح است که بگوییم «زید أفضل من عمرو فی طبیعهٔ العلم و عمرو أفضل من زید فی طبیعهٔ العلم» و آنجا تفضیل شیء مفضول که مستلزم تفضیل شیء بر نفس باشد، نیست. چه، تفضیل هر یک به اعتبار فردی است. آری، این محال است که زید در طب، افضل از عمرو است و عمرو نیز در طب افضل از زید باشد. اگر چه ممکن است که در این صورت نیز افضل باشند احدهما از دیگری، که یکی من حیث العلم باشد و دیگری من حیث العمل، مگر قید به علم و عمل کنیم. پس طبیعت غنا به اعتبار فرد، چه قصور دارد که هم حرام باشد و هم جایز؟ چنانچه دانستی، با آنکه حق این است که افراد مکلف به است نه طبیعت. چه سایر عوام النّاس مکلّفند و غیر از افراد نمی‌دانند و قدرت ندارند بر طبیعت کلّیه که در خارج موجود نیست؛ مگر در اعتقادیّات که ممکن است که اعتقاد کلّی مکلّف به باشد مثل آنکه نبوّت انبیا حق است. پس چون می‌شود که بنده، مکلّف به امری باشد که نه معلوم باشد و نه مقدور برای مکلّف که عبارت از طبیعت باشد پیش عوام الناس؟ و اگر بگویی که معلوم و مقدور است به اعتبار افراد، پس قائل شدی به آن که

حقیقتاً افراد مکلّف به است و طبیعت گفتن محض حرفی است. صفحه : ۱۲۶ اگر کسی گوید که: آنجا مکلّف به را خواه طبیعت واحده بدانی که مکلّف به ذو جزئیات باشد که افراد متیقّن الحرمهٔ و مظنون الحرمهٔ و مشکوک الحرمهٔ، همه در ضمن اوست و لایق به اهل دین و دیانت و اصحاب زهد و تقوی و ارباب ورع و صلاح و صاحبان فضل و فقاهت نیست که مرتکب آن شوند و طریق احتیاط نیست که از جمیع افراد اجتناب کنند، چه، احتیاط از احاطه است، باید که احاطه به جمیع افراد بشود تا به یقین، کسی به شبهه بلکه به حرام نیفتد. خصوص در زمان غیبت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که تصادم شبهات، عالم را تیره و تار کرده و تراکم محرّمات مردم را چیره و دیده را خیره کرده و شوارق حجّت در تحت سحاب مختفی، و نور هدایت در ظلمت نفوس خبیثه منطفی است و حدیث واقع است که: «حَلالٌ بیِّن وَ حَرام بیِّن وَ شُبهات بَینَ ذلِکَ فَمَن ارتَکَبَ الشُّبهات وَقَعَ فِی المُحَرَّماتِ». جواب آنکه: احتیاط، دلیل شرعی نیست که کسی به واسطه احتیاط حکم بر حرمت چیزی کند یا حلّیت. آری، احتیاط در دین همیشه پسندیده است. به تخصیص در زمان غیبت و محو شدن آثار و راه یافتن تحریف و وضع احادیث و احداث بِدَع و غلبه حب دنیا و ریاست بر علما و طول امل و تسلّط شیطان و کثرت خلل در اوضاع زمان و تزیّی اهل خیانت به زیّ اهل دیانت و میل نفوس به اهواء و تقرّب فضلا به سلاطین جور و حبّ ریاست کَما قالَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إنّما بدء وُقُوع الفِتَنِ أهواء تُتَّبَع وَ أحکام تُبتَدَع وَ قالَ: إنَّ أخوَف ما أخافُ عَلَیکُم اثنَتان: اتّباع الهَوی وَ طُولُ الأمَل». صفحه : ۱۲۷ و قال أفلاطون الإلهی: «رؤساء الشیاطین ثلاثهٔ: نوامیس العامّهٔ و شوائب الطبیعهٔ و وساوس العادهٔ». القصّه، احتیاط در چنین وقتی نزد متنزّهین و متّقین، متحتّم و لازم است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: حَلال بَیِّن وَ حَرام بَیِّن وَ شُبَهات بَینَ ذلِکَ، فَمَن تَرَکَ الشُّبهات نَجا مِنَ المُحَرَّمات، وَ مَن أخَذَ بِالشُّبهات ارتَکَبَ المُحَرَّمات وَ هَلَکَ مِن حَیثُ لا یَعلَم. و در خطبه‌ای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: إنّ اللهَ تبارَکَ وَ تَعالی قَد حَدَّ حُدوداً فَلا تَعتَدُوها وَ فَرَضَ فَرائِضَ فَلا تَنقُصُوها وَ سَکَتَ عَن أشیاءَ لَم یَسکُت عَنها نِسیاناً فَلا تُکَلِّفُوها رَحمَةً مِنَ اللهِ فَاقبلُوها. بعد از آن، آن حضرت فرموده: حَلال بَیِّن وَ حَرام بَیِّن وَ شُبُهات بَینَ ذلِکَ فَمَن تَرَکَ ما اشتَبَهَ عَلَیهِ مِنَ الاثم فَهُوَ لِما استَبانَ لَهُ أترَک. وَ المَعاصی حِمَی الله عَزَّ وَ جلَّ فَمَن یَرتَع حَولَها یُوشَکُ أن یَدخُلَها. امّا هرگاه نزاع فریقین در این باشد که جمیع افراد صوت حسن، با ترجیع یا با اطراب یا با هر دو غنا باشد و همه حرام است یا در قرآن و اذکار حلال است نه فعل خواندن و شنیدن غنا؛ بلکه کلام در حکم به حرمت و اباحت غناست. پس متنازع فیه حکم به حرمت و اباحت و دلایل حکم است. پس صفحه : ۱۲۸ احتیاط در این صورت، آن است که آدمی از جمیع افراد غنا اجتناب کند، اگر چه یقین نباشد که غناست، همین که مشتبه باشد و احتمال رود که غناست. و احوط این است که هر فردی که دغدغه غنا در آن رود آن شخص خود نشنود و خود نخواند؛ امّا اینکه حکم کند به اینکه شنونده این فرد فاسق است، نهایت بی احتیاطی است! چه، فرض این است که غنا بودنش، مشتبه و مشکوک است یا غنا بودنش معلوم است و حکم به حرمت جمیع افرادش مشتبه است. پس احتمال مباح بودن دارد. در این صورت، حکم کردن به اینکه این حرام است و خواننده و مستمعش فاسقند، احتمال تحریم ما احلّ الله دارد و حکم به خلاف ما أنزل الله. قال الله تبارَکَ و تَعالی: «وَ مَن لَم یَحکُم بِما أنزَلَ اللّه فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُون» «وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّه فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُون» «وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّه فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُون». پس حقِ احتیاط در این باب آن است که خود فرد مشکوک فیه نخواند و نشنود و ساکت باشد از حکمِ به حرمت و اباحت، و توقّف در حکم داشته باشد، و اگر نه در حال احتیاط بی احتیاطی کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «الوُقُوفُ عِندَ الشُّبهات خَیر مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَکات». و در مقبوله عمر بن حنظله [آمده]: «إنّما الامورُ ثَلاثَهٔ: أمر بَیِّن رُشدُهُ صفحه : ۱۲۹ فَمُتَّبِع، وَ أمر بَیِّن غَیُّهُ فَمُجتَنَب، وَ أمر مُشکِل یُرَدُّ حُکمُهُ إلی اللهِ عَزَّ وَ جَلّ». و باز عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند در من لا یحضره الفقیه: «کُلُّ شَیءٍ یَکُونُ فیه حَلال وَ حَرام فَهُوَ لَکَ حَلال أبَداً حَتّی تَعرِفَ الحَرامَ منه بِعینه». و مکرّر این حدیث در محلّ مناسب گذشت و این حدیث صریح است در اینکه حکم به حرمتِ مشتبه، خلاف احتیاط است. و ایضاً [در] من لا یحضره الفقیه فی مبحث القنوت، و استدلّ به علی

جواز القنوت بغیر العربیهٔ حیث ذکر، قال الصادق علیه السلام: «کُلُّ شَیءٍ مُطلَق حَتّی یَرِدَ عَلَیهِ نَهی». علما می‌فرمایند که این حدیث، دلالت دارد بر آنکه هر چیزی مباح است مادامی که نهی از آن واقع نشود، یعنی نهی تحریمی نه نهی تنزیهی، زیرا که نهی تنزیهی حرمت را نمی‌رساند. و صاحب فواید مَدَنی [مَدَنیّه] تصریح به این معنا نموده و از حضرات ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقول است که: «ما حَجَبَ اللهُ عِلمَهُ عَنِ العِبادِ فَهُوَ مَوضُوع عَنهُم». یعنی هر چه علم به آن نداری بر تو مؤاخذه نیست. صفحه : ۱۳۰ و اینکه جاهل در مسایل نماز معذور نیست مگر در قصر و اتمام؛ و جهر و اخفات مخصوص است به نماز، امّا در احکام حج مثلًا بسیاری جاهل به آن احکام معذور است چنانچه سؤال کردند که فلان فعل و مناسک ندانست و ترک نمود یا تقدیم و تأخیر کرد. معصوم فرمودند: قصوری ندارد هر کس یکی از دو موقف که وقوف عرفات یا وقوف مشعَر دریافت، حجّش صحیح است. کما قال: «مَن أدرَکَ مَوقِفاً فَقَد أدرَکَ الحَج». اگر کسی گوید: فرقه اولی را دلیل بر حرمت غنا از قرآن هست به خلاف فرقه ثانیه و این رجحانی است عظیم. جواب اولًا اینکه: حقیقتاً به حدیث عاید می‌شود. چه، معصوم تفسیر به غنا کردند. و ثانیاً آنکه: آیه کریمه دلیل فرقه ثانیه می‌شود که هر چه لهو و قول زور است، غناست. نه آنچه حقایق و معارف و مواعظ و نصایح و فضایل و اخلاق باشد و آنچه به خدا بنده را نزدیک کند. اگر کسی گوید که: تجویز صوت حسن در خواندن قرآن و مراثی صفحه : ۱۳۱ و اشعار و اذکار و کلام دالّ بر حِکَم و مصالح و مواعظ و نصایح، سبب جرأت عوام بر غنای حرام می‌شود، پس احتیاط آن است که تجویز هیچ فردی از افراد صوت حسن به ترجیع و تحسین ننمایند، تا عوام جرأت نکنند! جواب آنکه: دانستی که احتیاط، دلیل احکام شرعیه نمی‌شود و حکم شرعی را دلیل شرعی باید از دلایل مشهور که کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل باشد، نه عوام را اجتناب از حلال فرمودن که مبادا به حرام افتند! چه این نهایت بی احتیاطی است که حلال خدا را حرام کنند. آری، اگر کسی خود احتراز از شبهه کند، احتیاط است؛ نه آنکه حکم به حرمت آن کند. چه، ممکن است که حلال باشد. آری، احتراز از فتوا مطلقاً احتیاط است که «فِرُّوا عَنِ الفُتیا فِرارَکُم عَنِ الأسَد» چنانکه در ابتدای رساله گذشت؛ امّا هرگاه کسی ببیند که دیگران حکم به خلاف ما انزل الله می‌کنند و به خلاف دین وسط فرقه محقّه فتوا دهند و تحریم ما احل الله تعالی شأنه نمایند، در این صورت به مقتضای «إذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فی امَّتی فَلیُظهِر العالِمُ عِلمَهُ فَمَن لَم یَفعَل فَعَلَیهِ لَعنَةُ اللهِ» اظهار اگر واجب نباشد، لا اقل مستحب خواهد بود نه مذموم، و در این صورت اعتراض نمی‌آید که هرگاه احتیاط در سکوت باشد چرا تو اینها را نوشتی. چه حقیقت این نوشتن، منعی است که بی دلیل شرعی محکم تفسیق بی گناهان مکنید، و دلیل را ذکر کرده‌ایم تا در دلیل نظر کنید نه حکم بر کسی، و نقل کفر از زبان کسی کفر نیست. و السلام علی من اتّبع الهُدی و صلّی الله علی محمّد و آله أئمّهٔ الهُدی. و از معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وارد است که: «مَن صفحه : ۱۳۲ عَمِلَ بِما عَلِمَ کفی ما لا یَعلَم» یعنی هر کس که به آنچه می‌داند عمل کند، آنچه نمی‌داند از او در می‌گذرند؛ مگر در بعض امور مثل نماز و امثال آن که جاهل معذور نیست و در امور مشتبهه دیگر که به اجماع مستثنا نباشد، جاهل معذور است؛ خصوصاً اینجا که جاهل به آن، جاهل به اصل است و به اتّفاق معذور است نه جاهل به مسأله و حکم، چه یقین نیست که خواندن اذکار و قرآن به صوت حسن غناست یا اگر بالفرض و التقدیر غنا باشد حرام خواهد بود چه در حدیث امر به تغنّی و ترجیع در قرآن شد. و قرآن ذکر است که: «وَ إنَّهُ لَذِکرٌ لَکَ وَ لِقَومِکَ» «وَ ما هُوَ إلّا ذِکرٌ لِلعالَمِین». و جواب اینکه احداث عبادتی بدون دلیل، بدعت است مکرّر گذشت، فتذکّر. و از این جهت که جاهل در امور مشتبهه معذور است ما دام که مستثنا نباشد به اجماع، شبهات و امور مشتبه را داخل حلال دانسته‌اند؛ لیکن حلال بیّن نیست و گفته‌اند به اتفاق: که عطیّه ظالم مادامی که بعینها ندانیم که حرام است حلال است. و این حلال بیّن نیست و شبهه است و داخل حلال دانسته‌اند و تقسیم به سه قسم در حدیث که «حلال بیّن» و «حرام بیّن» و «شبهات بین ذلک» منافی این نیست که شبهه را داخل حلال غیر بیّن دانسته‌اند فتأمّل. و آن را داخل حرام غیر بیّن ندانسته‌اند به دلیل «کُلُّ شیءٍ حَلال ما لَم تَعلَم أنَّهُ حَرام بِعَینِه». و أیضاً قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «رُفِعَ عَن امَّتی تِسعَةُ: الخَطَأ و النِّسیانَ مَا استُکرِهُوا عَلَیه وَ ما لا یُطِیقُونَ وَ ما لا یَعلَمُونَ وَ مَا اضطُرُّوا الیه وَ الحَسَد وَ الطِّیَرَهٔ و التَّفَکُّرُ

وَ الوَسوَسَةُ فِی الخَلق ما لَم یَنطِقُوا بِشَفَة» یعنی حسد و بد صفحه : ۱۳۳ اندیشی و تفکّر و وسوسه که سه چیز آخرند از جمله نه چیز، ما دام که به لب نیاورند، یعنی تکلّم نکنند به چیزی که دلالت بر آن بکند؛ مؤاخَد نیستند و مشتبه از جمله چیزی است که نمی‌دانند.

تکمله

مخفی نماند که لازم نیست که حکم شرعی، از یک حدیث برآید؛ بلکه اکثر این است که از چند حدیث، حکم استنباط می‌شود. و همچنین از آیه چنانچه از آیه «وَ الوالِدات یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَینِ کامِلَینِ» و کریمه «وَ حَملُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً» این حکم مستنبط است که اقلّ مدّت حمل شش ماه است به تخصیص. در صورتی که احادیث متکثّره به حسب ظاهر فی الجمله تعارضی داشته باشد، شخصی را که انس به حدیث دارد و ممارست نموده، ظنّ غالبی که در فروع قائم مقام علم است، بر تأویلی که جمع میانه احادیث باشد، به حسب عرف و عادت در اغلب اوقات به هم می‌رسد. چنانچه در این مسأله دانستی که جمع ممکن است. و جماعتی که حدیث یک طرف را بالکلّیه رد می‌کنند که ضعیف است، غافل شده‌اند که دلیل، یک حدیث نیست که تضعیف آن نمایند، بلکه احادیث کثیره متواترهٔ المعنی است که بر فرضی و تقدیر تسلیم آنکه همه ضعیف باشد، باز ظنّی از این احادیث، بلکه علمی از مجموع من حیث المجموع، به هم می‌رسد، خصوصاً طریق متقدّمین که اخباریّین‌اند، مراعات شود مؤونَتِ اسناد چندان در کار نیست چنان که دانستی؛ و الّا که اگر کار به توثیق و تضعیفِ اسناد افتد و رجوع به کتب رجال شود، تشویش و اضطراب بسیاری نیز عارض می‌شود، چه، اهل رجال نیز در صفحه : ۱۳۴ این باب، اختلاف بسیاری کرده‌اند و یکی توثیقِ شخصی کرده و دیگری تضعیفش کرده، بلکه یک شخص در یک کتاب توثیق کرده و در کتابی دیگر تضعیف کرده چنانکه به تفصیل گذشت. و گاه هست که شخص واحد، نقیضین از او سر زده در موضعین. و مشهور است که الإنسان الواحد یناقض نفسه فی زمانین. اگر کسی گوید: تناقض نیست هرگاه اتحاد زمان و مکان نباشد. جواب آنکه: این فایده ندارد زیرا که سبب حیرت مجتهد می‌شود، خصوصاً هرگاه تقدیم و تأخیر تاریخ را نداند با آنکه در آن زمان مستمر توثیق و تضعیف واقع شده پس زمان واحد است فتأمّل. و در رجال در باب مخالف مذهب نیز توثیق واقع شده مثل علی بن حسن بن علی بن فضّال که توثیق او کرده‌اند، با آنکه فَطَحی است. و همچنین ابراهیم بن عبد الحمید، چنانکه گذشت شیخ او را در فهرست توثیق کرده و در رجال فرموده که فطحی است! و فضل بن شاذان، گفته که او صالح است. دیگر اسحاق بن عمّار، علّامه فرموده که «ثِقَةٌ مِن أصحابنا روی عن الکاظم و الصادق علیهما صلوات الله» و حال آنکه فَطَحی است. و شیخ فرموده که ثقه است! و اسحاق بن حریز را ثقه شمرده‌اند و حال آنکه واقفی است. و اسحاق بن ابی حذیفهٔ الکاملی الخراسانی را از ثقات دانسته‌اند، و حال آنکه او را عامّی مذهب هم گفته‌اند. و اگر بعضی از امثال اینها به لفظ توثیق واقع شده باشد، توجیه پذیر هست، بدین وجه که [وی را] موثّق اراده کنیم نه ثقه که حدیثش صحیح باشد، هر چند خلاف ظاهر است. امّا بعضی نادر، که ثقه گفته‌اند، توجیه پذیر نیست و روایات [و] صفحه : ۱۳۵ احادیث از صاحبان مذهب باطل نیز شده مثل احمد بن محمّد بن السیّار که در کتاب نوادر، محمّد بن محبوب نقل کرده که او تناسخی است. و از غالین نیز نقل حدیث کرده‌اند مثل طاهر بن حاتم، شیخ می‌فرماید که مستقیم الحال بود بعد از آن غالی شد. و سخن شیخ بهاء الملهٔ و الدین مذکور شد که این مفسده‌ای است که علاج نمی‌توان کرد. [چه، بعضی احادیث از چنین جماعتی نقل کرده‌اند که معلوم نیست که در حال صحت مذهب از ایشان نقل شده یا حال فساد!] و از کذابّین نیز حدیث نقل کرده‌اند و ایشان را ثقه گفته‌اند! مثل علی بن ابی حمزه سالم بطائنی. بعضی گفته‌اند: کوفی بوده و واقفی، ابو الحسن علی بن فضال می‌گوید: «انّه کذّاب متّهم ملعون» و این موضع تعجّب است و احادیث بسیار از او نقل کرده‌اند. و علی بن حسن الطاطری واقفی مذهب است به غایت و گفته‌اند عصبیّت و عناد در مذهب خود دارد نسبت به مخالف مذهب خودش، با آنکه گفته‌اند: «ثِقَةٌ فی حدیثه»! جعفر بن محمّد بن مالک بن عیسی بن سابور، إبن غضائری گفته: کذّاب است؛ و شیخ طوسی رحمه الله فرموده: ثقه است! دیگر، جمع بسیاری طعن در مذهب ایشان

شـده. احمـد بن محمّـد بن البصـری السـرافی و اشـتباهی دارد. و بعضـی از روات ثقهانـد و روایت از ضـعفا می کننـد و اینها نیز جمع بسیاری‌اند، مثـل محمّـد بن احمـد بن خالـد البرقی. و جمعی، از غُلاـت نقل می کننـد، مثل ابراهیم بن اسـحاق ابو اسـحاق الأحمری النهاوندی. و جمعی، از عامّه نقل می کنند، مثل ابراهیم بن حارث زاهد. و جمعی، از فطحیّه روایت می کنند، همچون احمد بن حسن بن علی بن فضّال. و بعضـی از واقفیّه، مثل ابراهیم بن عبـد الحمیـد. آنچه مـذکور شـد ارباب رجال نقل کرده‌اند، به عنوان اختلاف. حاصل صـفحه : ۱۳۶ که اگر کسـی تتبع احوال روات کمـا هو حقّه خواهـد کنـد، نهـایت صـعوبت دارد. پس حکـم کردن به آنکه احـادیث دالّ بر حرمت غنـا همه مقبول است و معمول به و معارضـاتش همه مردود است بـا آنکه تخمینـاً به همـان عـدد، بلکه زیاده حـدیث معارض باشد، و مع هذا مطروح و مهجور دانند، یا توجیه به حیثیتی کنند که به یک طرف اصـلًا عمل نشود و به طرف دیگر عمل شود کلّیّهً نهایت تکلّف، بلکه غایت تعصّب و تعسّف است. همچنین اگر کسـی دعوی کنـد که روات احادیثِ حرمتِ غنا، بلا خلاف خوب‌انـد و در خلافش همه بدند مستبعد و بی وجه است. پس حق آن است که نوعی تأویل شود که احادیث کثیره متواترهٔ المعنی مطروح و متروک نشود.

تنبیه

پوشیده نمانـد کـه بعـد از تتبُّع معلوم می‌شـود که معنـای معیَّن و محصَّل برای غنـا که اطمینـان حاصـل شـود، از کتب لغت حاصـل نمی‌شود، و بر تقدیر ثبوت حقیقت شـرعی، غنا حقیقت شرعی ندارد؛ و حقیقت متشرّعه یعنی متفقّهه، بر وجهی که در خصوص این لفـظ ثـابت باشـد، حکم لغت دارد در اختلاـف یعنی حقیقت متشـرّعه نیز معلوم نمی‌شود زیرا که فقها اختلاف بسـیار در تعریف غنا کرده‌اند و از معنا قدر مشترکی میان همه اسـتنباط نمودن نیز نهایت اشکال دارد به سبب مباینت بعضی لغات و منافرت تفاسیر فقها با یکـدیگر؛ و باز به حیثیتی نیست که بهتر از معنای عرفی باشد در مقام جمع بین صـفحه : ۱۳۷ احادیث فریقین. اگر کسی گوید که: معنای عرفی نیز مشتَبَه است. چه، ممکن است که بعضـی از افراد صوت حسن نزد بعضـی غنا باشد و نزد بعضی نباشد. جواب آنکه: بسـیاری از احکام شرع مبنیّ بر عرف است. چنان که مکرّر گذشت با آنکه هر کس به عرف و عادت خود مکلَّف است. نزد جمعی که در عرف ایشان آن صوت غنا است حرام است؛ و نزد کسـی که غنا نیست حرام نیست. اگر کسـی گویـد: لازم می‌آید که شـیء واحد هم حرام باشد و هم حلال. جواب آنکه: این قصور ندارد نظر به دو شـخص، نمی‌بینی که جایی که قبله مشتبه باشد، دو سمت متقابل مثل مشـرق و مغرب و جنوب و شـمال، دو کس که اجتهاد کننـد، آنکه ظنّش غالب شد که قبله جنوب است، واجب است بر او اسـتقبال جنوب، و رو به شـمال کردن برای او حرام است و شخصـی که سـمت شمال به ظنّ او قبله باشد، عکس حکم او دارد. و ممکن است که طعامی در میان پنـج کس باشـد و از برای کل واحد از ایشان حکمی از احکام خمسه داشـته باشد. نظر به کسـی که عـالم به حرمت نیست، مبـاح است. و از برای عـالم به حرمت، حرام؛ و شـک نیست که شـخص، مکلّف به نفس الأمر نیست زیرا که تکلیفِ به نفس الأـمر، تکلیف به مـا لاـ یطـاق است. و «لاـ یُکَلِّفـُ اللّه نَفساً إلّا وُسـعَها». بلکه عالم به علم یا ظنّ خود است که «المرءُ مُتَعبّـد بظنّه». و احکـام شـرع، نظر به اشـخاص و احوال، مختلف است چنانچه صوم از برای مکلّفِ مقیمِ صـحیح واجب است و افطار حرام، و از برای مسـافر و صـفحه : ۱۳۸ مریض حرام و از برای متمرِّن سـنّت؛ و این معنـا مخفی نیست بر احـدی از طلّاب. اگر کسـی گوید که: هرگاه شخصی متعبد به ظنّ خود باشد، پس مخالف مذهب می‌تواند گفت که ظنّ من این است که بعد از رسول الله علیه و آله السـلام خلیفه ابو بکر است! پس چرا مرا مخطئ می‌دانید؟ جواب آنکه: کلام ما در جایی است که مشتبه باشد و دلیل خلافت علی بن ابی طـالب بعـد از رسول الله صـلی الله علیه و آله و سلم در کتب عـامّه و خـاصّه اوضـح از آن است که شـائبه اشـتباه در آن گنجـایش داشـته باشـد، همچنـان کـه حقیقـت دین محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلم «أظهَرُ منَ الشَّمس» است. پس عـذر مخـالفِ مذهب، مثل عامّه و مخالف ملت مثل یهود و نصاری، مسموع نیست چه با قطع نظر از آیه کریمه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّه» و کریمه «وَ إِنَّه فِی

أَمِّ الكِتابِ لَدَينا لَعَلِيٌّ حَكِيم» حدیث در مسند احمد بن حنبل مذکور است که پرسیدند یا رسول الله بعد از تو خلیفه و جانشین تو کیست؟ فرمود: آنکه جانشین حضرت موسی بود برادرم علی بن ابی طالب خلیفه من است. و مولانا جمال الدین محدّث شافعی این حدیث از عایشه نقل می‌کند که « یا علی أنت وصیّی و خلیفتی فی حال حیاتی و بعد مماتی». و کتب عامّه از خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مشحون است که در دفترها نمی‌گنجد. و همچنین در انجیل و توراتِ غیر محرَّف، نبوّت آن سرور مسطور است با تاریخ نبوّت به نوعی که در آن شائبه خلاف و شک و شبهه نمی‌رود؛ و لهذا یهودان از بیت المقدّس به مدینه آمدند که ایمان به آن حضرت بیاورند عناد و لجاج مانع شد چنانچه حق تعالی صفحه : ۱۳۹ می‌فرماید: «فَلَمّا جاءَهُم ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» و قیاس باطل، خصوص مع الفارق و انکار ایشان از این جهت است که یا اتعاب قریحه نکردند، یا از روی عناد و تعصّب، قائل نمی‌شوند که: «جَحَدُوا بِها وَ استَيقَنَتها أَنفُسُهُم ظُلماً» اشتباه کجا و جایی که دلیل واضح باشد کجا. ببین تفاوت ره، از کجاست تا به کجا. و دیگر آنکه معنا [یی] که فقها و ارباب لغت گفته‌اند، از اختلاف بسیار، مکلّف حیران می‌شود و خوب نمی‌تواند فهمید؛ و مکلف به، باید نزد مکلّف، واضح باشد. و شک نیست که معنای غنا به تفاسیر مختلفه، بر علما مشتبه است تا چه رسد به عوام پس چگونه حکیم علیم تعالی و تَقدَّس، مکلّفین از عوام النّاس را به چنین معنای خفیّ مکلّف می‌سازد؟ پس حق در باب غنا آن است که: هر چه در عرف غنا گویند، حکم به حرمت آن باید کرد که مناسب فهم مخاطب باشد که: «نَحنُ معاشِرَ الأنبیاء اِمرنا أن نُكَلِّمَ النّاسَ عَلى قَدرِ عُقُولِهِم» و اوصیا در این باب حکم انبیا صلوات الله علیه اجمعین ابداً دارند. اگر کسی گوید: که بر تقدیر تسلیم آن که آنچه ذاکران می‌خوانند غنا نباشد، امّا با ذکر خدا شعر عاشقانه می‌خوانند و شعر و عشق هر دو در شرع مذموم است! جواب آنکه: شعرِ مذموم، مقدمات خیالیه است. چنانچه در طی حدیث هفتم از فصل دوم گذشت و زیاده بر آن، آنچه دلالت بر جواز شعر، بلکه بر رجحان شعر دارد، این است که در کتاب خلاصهٔ الرّجال علّامه فَهّامه صفحه : ۱۴۰ آیهٔ الله فی الأرضین، عالم به علم خفیّ و جلیّ، علّامه حلی رحمهٔ الله علیه مذکور است که: اعلَمُوا أنّ الشعر کلام، فحسنُه حَسَن وَ قبیحه قبیح، فما جاز سماعه نثراً جاز سماعه نظماً، و ما لا یجوز سماعه نثراً لا یجوز سماعه نظماً، و من الاتّفاق أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع الشعراء و انشدوا بین یدیه من أشعار الجاهلیهٔ و غیره و لم ینکر علی أحد منهم و أقرّهم علی ذلک و إذا جاز سماع الأشعار، فلا فرق بین أن یسمعها بألحان طیّبهٔ و نغمهٔ مزعجهٔ للصدور و باعثهٔ علی اصلاح الامور و أن یسمعها من غیر الألحان و هذا ممّا لا إشکال فیه، بل ما یسمعها بنغمهٔ حسنهٔ و صوت حسن أولی لما یوجب المستمع ألذی هو من أهله حثّاً علی فعل الخیرات و رغبهً فی الطاعات و صفاء القلب و مجانبهٔ الوزر و الذکر عند ذلک ما أعده الله لعباده المتّقین و لأولیائه المؤمنین فی جنّات النّعیم من الدّرجات الرّفیعهٔ و المنزلهٔ العالیهٔ الشریفهٔ و المؤدّیهٔ إلی ما ذکرنا فهو مستحب فی الشرع مختار فی الورع. قال الله تعالی: «فَبَشِّر عِبادِ. الَّذِينَ يَستَمِعُونَ القَولَ فَيَتَّبِعُونَ أَحسَنَه» فأدخل فی «القول»، «الألف و اللّام» فیقتضی الاستغراق و التعمیم إلّا ما قام علیه الدلیل و مدحهم علی اتّباع الأحسن انتهی کلامه زید إکرامه. علّامه حلّی که از عظما و اکابر مجتهدین امامیه اثنا عشریه است، در کتاب خلاصهٔ الرجال می‌فرماید که شعر کلامی است و کلامِ خوب، خوب است و کلام بد، بد است. خواه نثر باشد و خواه نظم. پس هر کلامی که جایز باشد که به عنوان نثر بشنوی، جایز است که به عنوان نظم بشنوی و هر صفحه : ۱۴۱ کلامی که شنیدن نثر آن جایز نیست، شنیدن نظم آن [نیز] جایز نیست، مثل هجو مؤمنین و مدح کاذب. و اتّفاق علماست که شعرا، در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع نموده در حضور آن حضرت اشعار جاهلیّت که کفّار در زمان کفر گفته بودند، می‌خواندند و حضرت می‌شنیدند و انکار نمی‌فرمودند و بر آن حالت وا می‌گذاشتند و تقریر آن حضرت حجّت است. و از آن حضرت منقول است که «أصدق اشعار العرب أو ما قال العرب قول لبید» یعنی: راست ترین کلامی که عرب در زمان جاهلیت گفته‌اند، شعر لبید است که گفته:

ألا كُلُّ شَيءٍ ما خَلَا الله باطِل

وَ کُلُّ نَعیمٍ لا محالَةَ زائل

و علّامه می‌گوید که هرگاه جایز باشد شنیدن اشعار، هیچ فرق نیست که به آواز خوش، بلکه به غنا کسی بشنود یا به غیر غنا؛ چه، لحن به معنای غناست، چنانچه از لغت و موارد استعمال سابقاً معلوم شد. و إبن اثیر از ارباب لغت تصریح به این کرده که لحن به معنای غناست چنانچه به کرّات و مرّات گذشت. پس اگر به نغمه خوش دلپذیر بخواند که دل را به حرکت آورد و سامع را ربط به خدا دهد و از فساد به صلاح خواند یا به غیر غنا خواند، تفاوتی ندارد و هر دو جایز است، بلکه به آواز خوش خواندن اولی و انسب خواهد بود، که هرگاه سامع را به فعل خیرات خواند، یعنی جنّت را به یاد دهد، چنانچه در حدیث کنیزکِ مغنّیه گذشت. و هرگاه آن خواندن خوش، دل را صفا دهد و شخص را به طاعت خدا نزدیک کند و دل را از معصیت دور کند و بهشت و حور و قصوری که برای پرهیزکاران مهیاست به یاد دهد و همچنین نعیم مقیم و جنّات نعیم که برای اولیاء الله، حق تعالی آماده کرده و آن درجات رفیعه و مقامات شریفه به یاد دهد و سامع به سبب شوق آن به افعالی پردازد که موجب وصول به سعادت اخروی باشد، همچون شنیدن آوازی، حرام نخواهد بود، صفحه : ۱۴۲ بلکه مستحب خواهد بود؛ و اهل ورع و تقوا آن را بر خواهند گزید و خوب خواهند دانست و در این اشکالی نیست، خصوص هرگاه حق تعالی در کلام حمید مجید خود که اصلًا باطل در آن نیست و حق و صدق است، فرموده باشد که هر کلامی که بشنوید تابع بهترین آن کلام شوید؛ و شکّ نیست که کلام نظم به آواز خوش شنیدن بهتر است از همان کلام که به عنوان نثر بدون آواز خوش بشنوند. چه، هر کس می‌داند که تأثیری دیگر دارد و شخص را نزدیک به طاعت می‌کند و دور از معصیت. و در مادّه کسی که نتیجه بر عکس دهد، حکم به عکس خواهد بود. چه، مکرر گذشت که احکام شرع نظر به اشخاص مختلف می‌شود. چه، مریضی که در خودِ خود یابد که روزه برای او ضرر دارد، روزه برای او حرام است و اگر ضرر نیابد، افطار حرام است؛ و این قیاس نیست، بلکه جزئی در تحت کلی است. چنانچه مخفی نیست نزد ماهرین در علم شریعت. و معلوم شد که شعر مذموم آن است که مشتمل باشد بر مضامین کاذبه و مدایح زایده یا هجوهای مؤمنین، و الّا اشعاری که مشتمل بر معانی حقّه و مضامین صادقه نفس الأمریه که در واقع مؤثّر در نفوس رقیقه باشد مجوَّز است، زیرا که مراد از شعری که مذموم است اگر مطلق کلام موزونِ مقفّا باشد لازم می‌آید که جمعی از اکابر دین، نامشروع از ایشان سر زده باشد نعوذ بالله منه و قایل به این کسی نیست با آنکه از حضرات ائمّه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کلام موزون مقفّا سرزده؛ بلکه در افصح کلام واقع شده، چنانچه چندین بیت برآورده‌اند و از آن جمله این است: «وَ مَن یَتَّقِ اللّه یَجعَل لَه مَخرَجاً وَ یَرزُقه مِن حَیث لا یَحتَسِب» و دیوان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مناجاتهای آن حضرت و حضرت سید العابدین و سایر صفحه : ۱۴۳ معصومین برهانی است قاطع بر جواز کلام موزونِ مقفّا. و صدوق در عیون الأخبار از امام همام علیّ بن موسی الرضا علیه ألف التحیة و الثناء کلام موزونِ مقفّا روایت نموده که قریب یکصد و بیست بیت است. و هرگاه اشعار حقّه جایز باشد خواندن و گفتن آن را به صوتِ حسن چرا جایز نباشد با آنکه حق تعالی مطلق صوت حسن را دوست می‌دارد و رسول آن را اجملِ جمال خوانده و خدای تعالی هر جمیل را دوست می‌دارد و از جمله جمیل صوت حسن است به تخصیص. هرگاه اشعاری باشد که مشتمل باشد بر اذکار و حقایق و معارف و مواعظ و نصایح حسنه و استماع این قسم بر تقدیر ترجیع، غنا نیست بنا بر اینکه فاضل ربّانی در کفایه فرموده که: غنا همان است که کنیزکان در آن زمان در مجلس خمور و فسق می‌خواندند و الف و لام را بر الف و لامِ عهد حمل نموده خصوصاً وقتی که مؤمنین را از آن صوت، حالاتِ مثلِ خشوع و خضوع و رقّت عارض شود. و اگر حرکات و غشیت عارض شود بنا بر آیات و احادیث است که خدا و رسول خدا از آن خبر داده‌اند چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: «إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّه وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ إِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُه زادَتهُم إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلُون». یعنی به درستی که نیستند مؤمنان مگر آن جماعتی که هرگاه ذکر کرده شود خدای تعالی بترسد دلهای ایشان و هرگاه خوانده شود بر ایشان آثار غریبه و صنایع عجیبه او زیاده می‌شود ایمان ایشان و دست از ما سوی الله کشیده در مقام توکّل قرار گیرند. و هرگاه از شنیدن ذکر ترس الهی و زیادتی

ایمان و توکّل به هم رسـد البتّه آن وهله پشیمانی از ما فات خواهد بود و به صدد ناکردن فعل به صـفحه : ۱۴۴ درآیند و این معنای توبه است و خدا توبه‌کاران را به نصّ کلام معجز نظامش دوست می‌دارد که فرموده: «إِنَّ اللّه یُحِبُّ التَّوّابِینَ وَ یُحِبُّ المُتَطَهِّرِینَ». و از ادعیه مأثوره از اصحاب عصمت رجحان آه و ناله که انین و حنین است و امثال آن مستفاد می‌شود. نهایت اگر کسی ساختنی کند و بر خود ببنـدد بـد است و نماز که افضل عبادات است؛ ریایی او سودی ندارد با آنکه گریه بر خود بسـتن در احادیث واقع شده: فمن لم یبکِ فتباکَ. اگر کسـی گوید که: در قوله تعالی «الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ أَحسَنَهُ» تابع احسن قول شدن این معنا ندارد که تو گفتی؛ بلکه این است که بشـنود قول اشـعری مثلًا که می‌گوید کفر و معصیت همه از خداست و بشنود که کفر و معصیت به سوء اختیار ماست و عبادت به توفیق خـداست تابع اخیر شود که نسبت قبیـح به جناب احدیت قبیح است. جواب آنکه: «فَیَتَّبِعُونَ أَحسَنَهُ» شامـل جمیع است گو ظاهرش این باشـد که تو می‌گویی، امّـا منحصـر در همین معنا نیست؛ بلکه اگر عام نگیریم که چنـد حکم از یـک آیه بیرون آیـد در بعض مواضع آیه «لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ» و کریمه «تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ» و «ما فَرَّطنا فِی الکِتابِ مِن شَیءٍ» چگونه درست خواهـد شد؟ چه همه چیز در کلامِ ملکِ علّام هست بعضـی به ظاهر و بعضـی به باطن و به مفهوم موافق و مفهوم مخالف و دلیل صـفحه : ۱۴۵ فحوی و اقتضا و غیر ذلک چنانچه علما بر این معنا اتّفاق دارنـد و بعضـی مخصوص به دانسـتن معصوم است. دیگر آنچه تأیید است برای مباح بودن خواندن شـعر، قول شـیخ زین الملهٔ و الدین شـهید ثانی است که در شرح لمعه می‌گویـد که مصـنّف در ذکری می‌گویـد: و بُعـدی ندارد که خواندن شـعر نزد او مباح باشد، چنانچه از او نقل کرده‌اند: هرگاه آن شعر نفعی داشـته باشد، مثل بیتی که مشتمل بر حکمتی و موعظتی و [مصلحتی] باشد یا شاهدی برای لغتی باشد یا شاهدی برای لفظ حـدیثی و آیه قرآنی باشـد و امثـال اینها، زیرا که نزد علما معلوم است که در حضور سـرور کاینات صـلی الله علیه و آله و سلم بیت شعر، بلکه بیتهای بسـیار می‌خواندند در مسجد رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم و حضـرت می‌شـنیدند و انکار نمی‌فرمودند. و می‌گویـد که: بعضـی اصـحاب الحاق کرده‌انـد به اشـعاری که مشـتمل بر حکمت و به جهت شاهـد حـدیث و آیه باشد، شـعری که موعظه باشد، یا مدح حضـرت سـید المرسلین یا مدح ائمّه معصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین، یا مرثیه حضرت امام حسـین سـید الشهدا علیه التحیهٔ و الثناء باشد که منافاتی با غرض بنای مسجد نداشته باشد در مسجد می‌توان خواند. چه، بنای مسجد از برای یاد خـداست و قرب به جناب احـدیّت که: «أَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکرِی» مسـجد برای نماز است و نماز برای یاد خداست و صـفحه : ۱۴۶ قرب به جناب احدیّت. و نزد علما مسلّم است که ذی وسیله، اشرف از وسیله است به سوی مقصود و به عبارتی دیگر کار، بهتر از آلت کار است، یا بگوییم که علت غایی که مقصود از آن کار است، اشرف از آن کار است. بعد از آن می‌گوید: اینکه شنیده‌ای که حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم منع خواندن شعر کرده، آن شعرهای واهی بی اصل است که اثرش نقیض مذکورات باشـد؛ مثل شـعری که بنده را از خدا دور کند، یا مشـتمل بر تعسّـفات شاعرانه و تکلّفات منشـیانه یا هجو مؤمنی باشد نه هجو کفار؛ چنان که مشـهور است که حسّان بن ثابت هجو کفار می‌کرد و آن حضـرت فرمودند: قل و روح القدس معک، یعنی: «بگو که روح القـدس معـاون و مـدد کـار توست». دیگر فرموده: «بگوای حسّـان که بیت شـعر تو در هجو کفـار بر ایشان، کارگرتر از طعن سـنان است». آری، چنین است که آن سرور فرموده؛ و آنچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که:

جراحات السنان لها التیام

و لا یلتام ما جرح اللسان

جراحات سنان التیام پذیر هست و زخم لسان التیام پذیر نیست. بیت

آنچه زخم زبان کند با مرد

زخم شمشیرِ جان ستان نکند

با کلام آن سرور انطباق دارد. اگر کسی گوید: در قرآن واقع شده: «وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُون. أ لَم تَرَ أَنَّهُم فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُون» و در سوره یس واقع است که: «وَ ما عَلَّمناهُ الشِّعرَ صفحه : ۱۴۷ وَ ما یَنبَغِی لَه». جواب از آیه اوّل آنکه: جمعی از کفّارِ قریش، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل اسلام را هجو می‌کرده‌اند به شعر خود چون: ابو سفیان بن الحارث و عمرو بن العاص و عبد الله الزبعری و ضرار بن خطّاب برادر عمر بن خطاب، و باعث زیادتی و غلبه جمعی از مشرکان می‌شدند این آیه نازل شد که «وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُون...» پس بنا بر این الف و لامِ و الشعراء، عهد خارجی بود چنانکه گذشت. و جواب از آیه دوم آنکه: کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ایشان شعر می‌شمرده‌اند و گاهی می‌گفته‌اند که از سلمان یاد می‌گیرد چنانچه در قرآن است که هذا «أَعجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِین» چون چنین بود خدای تعالی می‌فرماید: که ما تعلیم شعر به او نداده‌ایم یعنی قرآن شعر نیست و الّا آن حضرت فرموده:

أنا النبی لا کذب

أنا إبن عبد المطلب

و غیر این، و دیگر مناجات معصوم:

و کم لله من لطف خفیّ

یدقّ خفاه عن فهم الذکیّ

و کم یسر اتی من بعد عسرٍ

و فرج کربهٔ القلب الشجیّ

و کم غمٍ تساءبه صباحاً

و یأتیک المسرّهٔ بالعشیّ

إذا ضاقت بک الأحوال یوماً

فثق بالواحد الفرد العلیّ

ترسّل بالنبی فکلّ خطب

یهون إذا توسّل بالنبیّ

و لا تجزع إذا ما ناب خطب

فکم لله من لطف خفیّ

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام به این مناجات که مشتمل بر قواعد صفحه : ۱۴۸ شعری است در مسجد الحرام مشغول می‌بوده:

أ لا أیّها المأمول فی کلّ حاجةٍ

إلیک شکوت الضرّ فاسمع شکایتی

و مناجات دیگر:

ألم تسمع بفضلک یا منائی

دعاء من ضعیف مبتلاء

غریق فی بحور الغم حزنا

أسیر بالذنوب و بالخطاء

انادی بالتضرّع کلّ یومٍ

مجدّاً بالتبتّل و الدعاء

[و مناجات دیگر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که مشهور است:

لک الحمد یا ذا الجود و المجد و العلی

تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

تا آخر که طولانی است]. و حضرت امام الجنّ و الإنس علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بیتی که داخل قصیده دعبل بن علی الخزاعی کرده مشهور است. [و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اشعار در موعظه و نصایحی که حسنین علیهما السلام را کرده‌اند و حِکَمِ متفرقه و اشعارِ مشتمل بر زهدِ در دنیا و فنای آن و اخلاق جامعه آنقدر وارد است که به بیان نمی‌آید]. و نمی‌توان گفت که اشعار از ایشان صادر شدن اتّفاقی است چنانچه بعضی می‌گویند که اشعار حضرات از قصد و اراده نیست و ظاهراً این گفتن از روی شعور نباشد. و اشعار ابو طالب در مدح آن سرور در اصول کافی مسطور صفحه : ۱۴۹ است؛ بلکه از آدم در مرثیه هابیل تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هیچ یک از اهل دانش، بی کلام موزون نبوده‌اند و وجه «وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الغاوُون» و شأن نزولش دانستی. دیگر آنکه: [آنچه از] آن حضرات سر زده از الهام الهی است و حِکَم و مصالح، و آنچه از شعر مذموم است مقدّمات خیالیه بی اصل است پس شعر هم مثل غنا دو قسم است: یکی ممدوح و دیگری مذموم. اگر کسی گوید که: منع از شعر خواندن در مسجد و روز جمعه و ماه مبارک رمضان و شب مطلقاً و اگر چه در شأن اهل بیت باشد واقع شده. جواب: بعد از آنکه

معارض است به آنچه از علّامه و شیخ زین الـدین از حدیث نقل شد آنکه اتّفاق فرقه محقّه است که خواندن شعر در صُوَرِ مذکوره مکروه است و هر مکروه حلال و جایز است و بر امر جایز مـذمّت و طعن جایز نیست و حلال را بـدعت گفتن بدعت است. و جواب دیگر آنکه: معصوم فرموده که اگر چه در شأن ما باشـد و نفرموده که اگر چه در توحید و مناجات و حِکَم و مصالح و مواعظ باشـد با آنکه شعر چنینی عبادت است و کراهت در عبادت به معنای اقلّ ثواباً است و نهی از آن نهی تنزیهی است و نهی از اشعار مواعظ واقع نشـده و اگر باشـد از بـابت نهی از نماز در حمّام است به معنای اقلّ ثواباً با آنکه این حـدیث معارض دارد چه در احادیث اهل بیت واقع است که ذکر ما و یاد ما و یادکننـدگان ما از جمله ذکر خـداست و چون ذکر ما کننـد همان است که ذکر خدا کرده‌اند و یاد نمودن اعداء ما ذکر شیطان است. صفحه : ۱۵۰ و اگر کسی گوید که: هرگاه ذکر حضرات، ذکر خدا باشد پس منع ذکر خدا به عنوان نظم می‌رسد. جواب آنکه: مناجات منظوم از معصوم بسیار است و آن بی شک ذکر خداست و شیعه آن است که همیشه ذکر و مـدح حضـرات می‌کرده باشـد چه عبادت است و ترغیب در حـدیث وارد شده که زینت دهید مجلس خود را به ذکر علیّ بن ابی طـالب. و دیگر واقع شـده که زیـارت یکـدیگر کنیـد و ذکر مـا کنیـد که بـاعث احیـای دین شـما می‌شود. پس چگونه ذکر و مـدح حضـرات صـلوات الله علیهم ممنوع باشـد به عنوان نظم که اوقَع است در نفس از نثر؟ [عشق و جمال] و امّا آنچه در باب «عشق» واقع شـده، مخترَع نیست. چنانچه بعضـی فهمیده‌انـد. و دلیل عدم اختراع، آن است که در کتاب مستطاب کافی است در باب عبادت که قال رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم: أفضَلُ الناسِ مَن عَشَقَ العِبادَةَ فَعانَقَها وَ أَحَبَّها بِقَلبِهِ وَ باشَرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَها فَهُوَ لا یُبالی ما أصبَحَ مِنَ الدُّنیا عَلی عُسرٍ أو علی یُسرٍ. آن سرور می‌فرماید که افضل مردمان کسی است که عاشق عبادت باشد و از غایت محبّتی که با عبادت دارد از بابت محبوب او را در صـفحه : ۱۵۱ آغوش کشیده، دست در گردن او در آورد، و به دل دوست دارد و بـدن خود به بدن او بساید و از همه چیز، خود را فارغ ساخته، تمامی خود را به او دهد و پروایی نداشته باشد که روز که به بامداد می‌آید به تعب می‌گذرانـد یـا به راحت. یعنی مقصودش عبادت باشـد و دنیای او گو خراب شود. دیگر در سوره کریمه یوسف واقع شـده: «قَد شَغَفَها حُبًّا» و شَغَف، محبّت به افراط است که همان عشق است و مدار به معناست نه به لفظ. احدی نزاع ندارد در اینکه «زلیخا» عشق «یوسف» داشت و همـان عشق است که به حبّ ادا کرده و فرموده که دوسـتی یوسف پرده‌هـای دل زلیخـا سوخت. یعنی عشـق یوسف آتش در جان زلیخا انـداخت. و اسم عشق، توقیفی نیست که به همان لفظ که متلقّی از شارع باشـد تکلّم باید نمود. چه، این معنـا در قرآن است، چنـانچه خـدا می‌فرمایـد که: «إنّ هـذا لَفِی الصُّحُفِ الأُولی». یعنی این معنا در کتب سابق آسـمانی هست نه این لفظ و همچنین در قرآن است که: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَـدُّ حُبًّا لِلّهِ» و همین معنای عشق است. دیگر خدا، قصّه عشق و عاشـقی را احسَـن القصَـص خوانـده، پس چگونه این معنـا بـدعت باشـد؟ و در دیوان منسوب به امیر المؤمنین، به نظر رسیده که فرموده: «مَن ماتَ مِنَ العِشقِ فَقَد ماتَ شَـهیداً». دیگر این را به سبیل حدیث نقل کرده‌اند که شیخ ابو علی در مقامات العارفین آورده و نصیر الملّهٔ و الدّین که از مشایـخ اجازه حـدیث است این را در شـرح مقامات العارفین تلقّی به قبول نموده: «مَن عَشَقَ وَ کَتَمَ وَ عَفّ فَماتَ صـفحه : ۱۵۲ ماتَ شَـهیداً». هر کس عاشق باشد و عشق خود را بپوشاند و عفّت بورزد، به حیثیّتی که در آن عشق، نامشروعی از آن سر نزند، پس در آن عشق بمیرد، شـهید مرده باشـد یعنی درجه شـهدا دارد. اگر کســی گویـد که: عشق نسـبت به جنـاب الهی دادن بـدعت است. جواب آنکه: در احادیث قدسیّه وارد شده نسبت به آن جناب، چنانچه در جامع الاسـرار سـید حیدر آملی که از علمای متبحّر معتبر امامیّه است و در کشکول شیخ بهاء الحق و الملهٔ و الدین بیان نموده‌اند و همچنین شیخ إبن [ابی] جمهور در تصنیف خود نقل کرده که جناب احدیت فرموده‌اند: « یا عِبادی مَن عَشَـقَنی عَشَـقتُه وَ مَن عَشَقتُه أدخَلتُه الجَنَّهَ». و باز فرموده: «مَن أحَبَّنی عَرَفَنی وَ مَن عَرَفَنی عَشَـقَنی وَ مَن عَشَـقَنی فَقَتَلتُه وَ مَن قَتَلتُه فَعَلَیَّ دِیَتُه وَ أنَا دِیَتُه». یعنی کســی که مرا دوست می‌دارد، معرفت مرا دارد و هر کس معرفت مرا دارد، عاشق من است و هر کس عاشق من است، او را به درد عشق خود مقتول می‌سازم و هر کس که من او را مقتول ساختم، بر من است خونبهـای او و من خود خونبهـای اویم. و این خود بـدیهی است که عشق، تـابع حُسن است. آنجـا که حسن بر کمال اسـت

چون عشق نباشد؟ و چگونه شهید عاشق نشود؟ و هر کس چنین باشد، البته خدا او را اجر خواهد داد و آمرزیده خواهد شد. دیگر، روایت از معصوم در کتب مصنّفه فضلا واقع شده و مولانا محسن در تصانیف خود آورده و شیخ در کشکول به عنوان حدیث ذکر کرده: العِشقُ جُنُون الهیّ فصَحا مَعلومه عَن غَمامِ کَثرَةِ الصّفاتِ وَ صَفا صفحه : ۱۵۳ عَن کُدُورَةِ الاعتبارات و ارتفَعَتِ الکَثَراتُ العَقلیّة عَنه بِنُورِ العِشقِ الحَقیقی وَ الحُبِّ الذّاتیّ حَتّی یبلغَ صاحِبهُ کَمالَ الإخلاص وَ کمال الإخلاصِ نَفیُ الصِّفاتِ. یعنی عشق جنونی است از جانب الله، و عشق حقیقی تابع کمال حُسنی است که حُسنهای تمام عالم، ذرّه‌ای از خورشیدِ حُسنِ آن جناب است. پس عشق، پاک و صاف می‌گرداند معلوم خود را. یعنی آنچه در ذهن چنین عاشق است، محو و صاف می‌گرداند، به سبب محبت معشوق حقیقی، امور اعتباری که غیر خود است از عاشق زایل می‌گرداند یا صفات زاید بر ذات از معشوق محو می‌گرداند و صفات را عین ذات می‌داند، و مرتفع می‌سازد جمیع صور عقلیه [را] از عاشق آنجا که سلطان عشق تسخیر نمود لشکرِ عقل را چه یارای ماندن؟ حاصل که جایی که عشق غیر معشوق سوز درآمد، در آن، عاشق به غیر معشوق چیزی نمی‌گذارد در این صورت، آن عاشق کمال اخلاص به آن ذات مقدّس به هم می‌رساند و غیر ذاتِ بَحت چیزی در فضای خاطر او جلوه ظهور نمی‌کند و کمال اخلاص با ذات معشوق وقتی است که غیر معشوق را دوست ندارد و اگر اثبات صفت زاید بر ذات کند، آن صفت را دوست خواهد داشت، پس غیر معشوق را دوست داشته و این منافی اخلاص است؛ چه، هر صفت غیر موصوف است. صفحه : ۱۵۴ و بعضی از عرفا گفته‌اند: «العِشقُ غَریم لا یُقضی حَقُّه وَ ان أعانَ صفحه : ۱۵۵ الثَقَلان». یعنی: عشق، طلبکاری است که اگر جنّ و انس مدد کار شوند، حق او را ادا نمی‌توانند کرد. نظم

هر چه گویم عشق از آن برتر بُوَد

عشق امیر المؤمنین حیدر بود

دیگر گفته‌اند: «العِشقُ داء یُمیت به العاشِقَ وَ العاشِقُ به یَفتَخِر». عشق دردی است که عاشق را به آن درد هلاک می‌سازد و عاشق افتخار دارد که عشق او را کشته و به دردِ عشق مرده. اگر کسی گوید که: اطبّا گفته‌اند که عشق، مرضی است سَوداوی که از کثرت تصوّرِ معشوق به هم می‌رسد و علاجش ترک تصوّر آن است و اشتغال به صفحه : ۱۵۶ چیزی که از آن تصوّر باز آید، مثل سفر و غیره. جواب آنکه: عشق، محبّت به افراط است [که] از برای غیر خدا مذموم است، و کلام ما در محبّت الهی است که ممدوح است به آیه کریمه: «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرین». اگر کسی گوید که: اِبن بابویه در امالی نقل کرده به سندِ متصل به مُفضَّل، که گفت: «سألتُ أبا عَبد الله علیه السلام عَنِ العِشق، قال: قُلوب خَلَت عَن ذِکرِ اللهِ فأذاقَها اللهُ حُبَّ غَیره». مفضّل می‌گوید: سؤال کردم از عشق، حضرت فرمودند دلی است که خالی باشد از ذکر خدا و در آن محبّتِ غیر جا کرده باشد. جواب آنکه: عشق، دوستی بر کمال است و حرف ما همین است که چنین دوستی سزاوار جناب احدیت است و دوستی غیر خدا در آن چیزی نیست، پس این دلیل از برای ما بر خصم است، نه از برای خصم است بر ما. و این نیز جلوه ظهور یافت که عشق، مثل غنا و شعر دو قسم است: ممدوح و مذموم. اگر قایلی گوید که: می‌گویند عشق مجاز [ی] پلی است که از آن که گذشتی به حقیقت می‌رسی، که المجاز قنطرة الحقیقة. جواب آنکه: اگر ما یُتَوقَّف علیه ممدوح باشد ممدوح است؛ و الّا فلا. چه هرگاه شخصی هر تار موی او به میخِ تعلّقی بسته باشد بر او مشکل خواهد بود که از همه دفعةً واحدةً واپردازد. و اگر به تدریج متعلّق به یکی شود و بعد از آن از یکی به واحدِ حقیقی پردازد آسانتر خواهد بود. می‌گویند: ما یُتَوقَّف علیه و وسیله محبوب، محبوب است و نِعمَ ما قال صفحه : ۱۵۷ بهاء الملّة و الدین:

کلّ من لم یعشق الوجه الحسن

قدّم الرحل إليه و الرسن

یعنی آن کس را که نبود مهرِ یار

بهر او پالان و افساری بیار

سینه خالی ز مهر گلرخان

کهنه انبانی بود پر استخوان

از حضرت شمسه پیش طاق دلها، علیّ مرتضی صلوات الله علیه و آله الأصفیا سؤال نمودند که قلب سلیم کدام است؟ فرمودند که دلی است که غیر خدا در آن چیزی دیگر نباشد حاصل آنکه: ما حب بر کمال جناب احدیّت را عشق می گوییم و این ممدوح است به آیات و احادیث، نه بدعت است و نه احداث و نه ابداع و نه اختراع. و در کتاب مستطاب کافی از امام بحق ناطق، جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام، ثقهٔ الإسلام محمّد بن یعقوب به سند متّصل نقل نموده که آن حضرت فرمود: اذا تَخلّی المُؤمن مِنَ الدُّنیا سما و وَجِدَ حَلاوَةَ حُبّ الله وَ کانَ عِندَ أهلِ الدُّنیا کأنّه قد خُولِطَوَ انَّما خالَطَ القَومَ حَلاوهٔ حُبّ الله فَلَم یَشتَغلُوا بِغَیرِهِ. یعنی هرگاه مؤمن از دنیا واپردازد و به خدا مشغول شود، بلند مرتبه می گرداند خدای تعالی او را، و فائق می‌شود بر خلایق، و شیرینی دوستی خدا و چاشنی محبّت او به دلش می‌رسد و چون از دنیا واپرداخته و پروایی ندارد، از وجود و عدم دنیا آن شخص چنان بر نظر مردمان و مفتونان دنیا می‌آید که او مجنون است. چه، می‌بینند که محبّت معشوق ایشان که عجوزه دنیاست ندارد، می گویند: دیوانه است که اگر دیوانه نبودی، محبّت چنین معشوقی که دنیا باشد ترک نمی کرد، چنانکه در حدیث است که «أکثَر أهلِ الجَنَّهٔ صفحه : ۱۵۸ البُله» و حضرت می‌فرماید که این مؤمنانِ تارک دنیا که مردم ایشان [را] دیوانه می‌خوانند، محبّت الهی ایشان را بی پروا ساخته از شغل به غیر خدا. خوشا [حال] چنین دیوانگی. «دیوانه هر که می‌شود این طور عاقل است». و چه خوب فرموده عارف به اسرار جَلیّ و خفیّ مولانا سحابی نجفی. رباعی

آگاه بِزی‌ای دل و آگاه بمیر

چون طالب منزلی، تو در راه بمیر

عشق است نشان زندگی ورنی

زینسان که تویی خواه بزی خواه بمیر

فرد

منکر عشق ار سلامت است، عجب نیست

دهر، مکافاتِ این گناه ندارد

عرفی

آنان که غم عشق خریدند همه

در کوی شهادت آرمیدند همه

در معرکه دو کَون فتح از عشق است

با آنکه سپاه او شهیدند همه

و له

با یاد رخش ز یاد ما، یاد مباد

گو هستی ما زبیخ و بنیاد مباد

هر چند نشد ز عشق شادان نفسی

جز عشق نصیب جانِ ناشاد مباد

ناصح! چه پی نصیحت ما گردی

وقت است کزین راه غلط واگردی

دستار ز سر نهی و عاشق بشوی

گِردِ سَرِ معجر«۳» زلیخا گردی

صفحه : ۱۵۹ که «المَجازُ قَنطَرةُ الحَقیقة» چه، عاشق مجازی که خواهد حقیقی شود از یک جا باید دل کنده شود. زیرا که دل از مواضع متفرقه، به واسطه عشق مجازی برکنده به خلاف غیر او که دل از هزار جا بایدش برداشت؛ و این معنای «المجاز قنطرة الحقیقة» بود که گفته شد نه ترغیب بر عشق مجازی. چه، عشق مجازی مرضی است سوداوی مذموم، چنان که گذشت. حافظ قدس سره

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

رباعی

واثق غم دوست می پرستم دارد

کیفیّت نام دوست مستم دارد

پا کوفتن و دست زدن از من نیست

عشق است که ره به پا و دستم دارد

رباعی (سحابی قدس سره)

بر هر چه رسی جز به وی اقرار مکن

کان قوّت و حول اوست انکار مکن

این جزو جدا مدان از آن کلّ، زنهار

چون عضو ز تن بریده، مردار مکن

لمؤلفه

یکی صد نمایی، چو از خود برایی

شود خوشه چون دانه از گل بر آید

مثنوی وحشی

چه باشد کار عشق و عشقبازی

ز لوث آرزو گشتن نمازی

عنان خون به دست عشق دادن

غرضها را همه یکسو نهادن

صفحه : ۱۶۰

اگر گوید در آتش در فکن رخت

بیندازی و منّت دانی از بخت

مگو نتوان دوباره زندگانی

که گر عشقت مدد بخشد توانی

زلیخا را چو پیری ناتوان کرد

گلش را، دست فرسودِ خزان کرد

ز چشمش روشنایی برد ایّام

نهادش پلکها بر هم چو بادام

کمان بشکستش ابروی کمان دار

خدنگ انداز غمزه، بردش از کار

لبش را خشک شد سرچشمه نوش

به کلّی نوش خندش شد فراموش

در آن پیری که صد غم حاصلش بود

همان اندوه یوسف در دلش بود

سر مویی ز عشق او نمی‌کاست

به جز یوسف نمی‌گفت و نمی‌خواست

کمال عشق در وی کارگر شد

نهال آرزویِ او ثمر شد

بدو نو گشت ایّام جوانی

مثنّی کرد دور زندگانی

به مرد آن که دادِ بندگی داد

دوباره عشق او را زندگی داد

اگر می‌بایدت عمر دوباره

مکن پیوند عمر از عشق پاره

صفحه : ۱۶۱

خاتمه

اشاره

در بیان آنکه اکابر، صوت حسن و نغمه خوش شنیده‌اند و سماع از ایشان بسیار واقع شده. و راجح دانسته سلطان الموحّدین و سیّد السّالکین و زین العارفین آیهٔ الله تعالی فی الأرضین شیخ صفی الدین رحمهٔ الله علیه ابد الآبدین. در کتاب صَفوهٔ الصَفا از آن بزرگ دین منقول است که مُلَخّص آن این است که: چند مرتبه بناء خانه و زاویه نهاد و اتمامش میّسر نشد، پس در این مقام که اکنون خانه و زاویه و خلوت‌سرای متبرّک است، جای و مسکن ساخت [و] تمام شد و کمال گرفت و محطّ رحال و مهبط رجال و قباب اولیا و مآب اصفیا شده و آن موضع «سماع» است که شیخ قدس سره فرمود که: از فیض الهی که به دل من فرود آمد، در این موضع نصیبی رسید. آن مقام است که اکنون مرقد منوّر شیخ است که قبله اقبال و کعبه آمال و امانی جهانیان است و جمعیّت دین و آثار صفایی که تا قیامت در این مقام ظاهر خواهد شد، از آثار آن فیض است، یعنی فیضِ در آن سماع. شیخ صدر الدّین ادام الله برکاته گفت که شیخ قدس سره به این غزل سماع می‌کرد: بیت

بیار باده که دیری است در خُمار«۱» تُوام

اگر چه دلق کشانم نه یار غار توام

تا شب عیدی چنان که وظیفه سماع می‌باشد که شیخ قدس سره از خلوت صفحه : ۱۶۲ بیرون آمده بود قوّالان چیزی بسیار بگفتند و شیخ به سماع برنخاست. مولانا علاء الدین عطاء الله زیدت فضائله که از ائمّه مشاهیر اردبیل است، گفت: در سماعی که شیخ قدس سره در وجد و سماع بود، نظر کردم پایهای مبارک او را دیدم در هوا به مقدار گزی و مقدار نیم گز بر روی زمین نمی‌آمد؛ بلکه سماع در هوا می‌کرد!

ختم و ارشاد

از حضرت ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام منقول است که چون جناب احدیت او را خلیل خود خوانده بود، به غیر مرضیّات الهی و غیر آنچه خدا آن را دوست دارد، چیزی از او صادر نمی‌شد تا به مرتبه‌ای که فرزند دلبند خود را در معرض قربانی درآورد، ملائک گفتند که چون حق سبحانه و تعالی نعمت بی حدّ و بی حصر به خلیل خود عنایت فرموده؛ اگر در عبادت حضرت احدیّت، کمال سعی داشته باشد سهل است. چه، هر کس این قدر نعمت و ثروت از تفضّلات الهی در مادّه خود مشاهده نماید، البتّه این

عبادت از او صادر خواهـد شد، حق تعالی خواست که بر ملائک حجّت تمام کند که عبادت حضـرت خلیل، محض دوستی و خُلّتی است که بـا آن جناب دارد نه به ازای شـکر نعمت، مَلَکی را فرسـتاد که به آواز خوش، نام الله بر زبان جاری ساخت، حضـرت خلیل الرّحمن چنان لـذّتی یافت که محو شد، از آن ملک اسـتدعا نمود که یک بار دیگر نام حبیب من به آن نوا مذکور ساز که ثُلث مال صفحه : ۱۶۳ خود به تو دادم. نظم

همه را می کنم فدای شما

تا ز هم نگسلد نوای شما

تـا آنکه به سه مرتبه که اسـتدعای ذکر نام خـدا نمود، تمام مال خود را بخشـید و بر تمام ملائک، حجّت تمام شـد که دوستی خلیل ربّ جلیل از محبّت است نه بازاءِ شـکر نعمت و نغمه حضـرت داود معجزه او بود. اگر کسـی گویـد: شـریعت پیش از ما، در دین ما حجّت نیست. جواب آنکه: میـان اهل علم اختلاف است، جمعی می گوینـد که شـریعت «من قَبلنا» حجّت نیست. و بعضـی می گویند که حجّت است تا خلافش در دین ما ظاهر شود. و حجّت بر این می گویند که شخصی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ظِهار» نسبت به زن خود که دختر عموی او بود کرد. زن شـکایت به خدمت آن سرور بُرد. حضرت فرمودند که باید تو بر شوهرت حرام باشـی. پس آن حضـرت به طریق سابقِ معهود در میان قبیله قریش، فتوا نمود تا آیه کریمه «قَد سَمِعَ اللّه قَولَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوجِها وَ تَشتَکِی إِلَی اللّهِ وَ اللّه یَسمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللّه سَمِیعٌ بَصِیرٌ. الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنکُم مِن نِسائِهِم ما هُنَّ أُمَّهاتِهِم إِن أُمَّهاتُهُم إِلَّا اللّائِی وَلَدنَهُم وَ إِنَّهُم لَیَقُولُونَ مُنکَراً مِنَ القَولِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللّه لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» نـازل شـد حضـرت از آن طریقه سـابق، رجوع نمود، به مضـمون آیه کریمه حکم فرمودنـد. پس اگر آیه نازل نشدی، حکم، همان طریقه سابق بودی. و در بعض کتب معتبره از ابو القاسـم نصرآبادی منقول است که فرموده: «لِکُلِّ شَیءٍ قُوت و قُوت الرّوح السّماع». صفحه : ۱۶۴ بیت

به از روی خوب است آواز خوب

که آن حظّ نفس است و این قوتِ روح

و سـلطان الحکما و قدوهٔ العرفا نصیر الملهٔ و الدین در رساله انوار الحکمهٔ می‌فرماید که: «وجد صوفیان به عبارات راست نمی‌آید که آن سرّ حق است و هر چه عبارت بنده در آن تصـرّف تواند کرد، آن سرّ حق نباشد». و در کتاب صفوهٔ الصّفا در فصل هفتم از باب اوّل آن مسـطور است که: روزی قوّالان در حضـرت شـیخ زاهـد قـدس سره چیزی گفته بودند، شـیخ فرمودند: از برای ایشان چیزی می‌باید و طالبان قُراضه چندی دادند. شـیخ صـفی الدّین قدّس الله روحه با خود اندیشه کرد و چون هیچ ندارم و شیخ زاهد را معلوم است و واقفِ حالِ فاقه من است، اگر چیزی نـدهم حَرَجی نباشـد. ناگاه شـیخ زاهد قدّس الله روحه به وی نگه کرد که طالب عاشـق گویـد که چیزی ندارم، به قوّال چه دهم؟ اگر در دست چیزی ندارد، قراضه‌ای قرض نمی‌تواند کردن و دادن؟ مِن بعد چنان شد که چون وقت ایثار و چیزی دادن بودی، شـیخ قرض می کرد و می‌داد و به هر مـدّت پیغام به والـده می‌فرسـتاد که چنـدین قرض دارم و والده‌اش عوض قرض وی می‌فرستاد، تا ادای دَین می کرد. نظم

از دست مکوّنات بخشش گَهِ جود

با تنگ بضاعتی چو دریا می‌بود«۱»

بـاز در فصـلِ اول از باب چهارمِ همان کتابِ مستطاب، منقول است که: صـفحه : ۱۶۵ شـیخ صـفی الدّین علیه الرّحمهٔ فرمود که هر وقت گوش دل، شـنوا شود که «تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ» و قرآن را چنانکه حقِّ استماع است بشنود، و متابعت احسَن کند، چنانکه اوامر الهی

را به رغبت و اخلاص تلقّی نماید. و همچنان اگر به دل مستمع شد در سماع، نه به نفس، که چون به دل شنود، متابعت احسن کرده و اگر به نفس شنود، خطا کرده باشد. وقتی که به دل شنود، مثالش همچنان باشد که کلاه از سرباز برگیرد و خطا از پیش چشمش برخیزد و صیدش بنماید. پس در پی صید خود پرواز کرده و مضطرب گردد و تا صید خود در نیابد سکون نگیرد، و همچنان اهل وجد چون از قوّال قولی نشوند که آن مقام و منزل ایشان باشد، اضطراب در ایشان پیدا آید و تا به مطلوب خود و به مقصد خود نرسند، قرار و آرام نگیرند. نظم

جای آرام جز از ساعد سلطان نکنند

عاشقانی که در این اوج طلب، شهبازند

و آنکه به نفس و هوا می‌شنود، واسطه شهوت در میان می‌آید و رقص شهوانی و نفسانی می‌کند! نظم

انس دل یافتگان حرم خلوت دوست

با چنین مزبله جیفه، کجا پردازند«۱»

و همچنان فرمود که سماع سه قسم است: تواجد، و وجد، و حالت مقام. صفحه : ۱۶۶ تواجد، همچنان که بیماری را لرزه‌ای غالب بشود، اندک مایه اختیار از او بستاند، امّا اختیارِ عقلش باقی باشد، سماعی باشد تکلّف آمیز؛ اگر چه به دل می‌شنود، لکن دل، تمام صحّت نیافته است و ضعف هنوز باقی است. و سماع اهل وجد غیر اختیاری است. مثالش همچنان که چرخ آسیاب است که حرکت او به اختیار او نیست و چندان که آبش به قوّتتر و بیشتر، حرکت او به قوّتتر و بیشتر. و سماع اهل وجود و به اصطلاح شیخ قدس سره حالت مقام آن است که او بر حالت و وقت خود غالب باشد و اگر خواهد سماع بر وقت و حالت خود آورد و اگر خواهد نه و در آن حالت که باشد مسلوب الاختیار نباشد. اگر خواهد حرکت کند و اگر نخواهد نکند، صاحب اختیار باشد. بیت

چون دل اندر مسند تمکین نشست

شه صفت شد اختیارش زیردست«۱»

مقصود از نقل این چند فقره که کسی را شک نیست در ولایت شیخ زاهد قدس سره و خاقان الموحّدین شیخ صفی الدین رحمهٔ الله علیهما، و مع هذا سماع می‌نموده‌اند؛ و به سبب شنیدن صوت حسن، وجد و حالت عارض ایشان می‌شد. و سخنی در آن نیست که خواندنِ قوّالان ایشان همین طریق بوده که بالفعل ارباب عرفان در این روزگار می‌خوانند؛ بلکه به تواتر رسیده که در آن زمان در گیلان این طایفه با خواندن، دفّ حلقه‌دار نیز می‌زدند و مسموع می‌شود که بالفعل آن دف زدن با خواندن در میان طایفه مستمر است. و شأن این مشایخ کبار ارفع از آن است که مرتکب معصیت و فسق شوند. اگر کسی گوید که: از روی تقیّه می‌کرده‌اند. صفحه : ۱۶۷ جواب اول آنکه: تقیّه در امری است که اگر نکنند مخالف، آزار برساند. و این بدیهی است که اگر کسی نخواند یا غنا نکند، مخالف آزار نمی‌رساند. و ثانیاً دانستی که بعضی از عامّه خصوصاً ابو حنیفه منکر وجد و سماع بوده و همچنین کثیری از مخالفان، منکر خواندن. جعلنا الله و ایّاکم من أهل السّداد و هدانا إلی سبیل الرشاد و حفظنا عن التعصّب و العناد بحقّ محمّد و آله الأمجاد.

تکمله

بعضی از عرفا و جمعی از فضلا در تصانیف خود چنان ذکر کرده‌اند که حق سبحانه و تعالی، سرّی در دل انسان به ودیعه نهاده از

قبیل آتش در سنگ، و چنانکه به ضربِ آهن بر سنگ، آتش ظاهر شده به صحرا افتد، از سماع آواز خوش، گوهر دل به حرکت آمده آن چیز پیدا آید. بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد. و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم عِلوی و ارواح که گلشن همیشه بهارِ حُسن است، هست. و هر حُسنی که در این عالم محسوس است، همه ثمره و نتیجه و عکس حُسنِ آن عالم است. پس آواز خوش چون حسنی دارد، مثال و نمونه حسن آن عالم است. از این سبب آگاهی در دل به هم می‌رسد که آدمی خود نداند که آن چیست؟ و چه نیکو فرموده مولوی معنوی در مثنوی:

ما هم از اجزای آدم بوده‌ایم

در بهشت، این نغمه‌ها بشنوده‌ایم

این دف و چنگ و رباب و سازها

چیزکی مانَد بدان آوازها

و این نیز محقق است که سماع، آنچه در دل کامن و پوشیده است به حرکت می‌آورد، نه آنکه چیزی احداث کند. پس اگر محبت حق سبحانه و تعالی در دل اوست از بابت آتشی که دامن بر او زنند تیزتر گردد، پس سماع او صفحه : ۱۶۸ را نافع است. و اگر محبت غیر اوست، همان را زیاده می‌کند و شک نیست که هر چه باطل را زیاده کند، باطل است و بدین سبب علما را اختلاف است در سماع. بعضی که می‌گویند که آدمی، جنس خود و شبیه خود را دوست دارد و آنچه مانند و شبه او نباشد، دوستی او صورت نبندد، مثل محبّت حق تعالی؛ پس نزد این شخص، عشق غیر مخلوق و غیر شبیه به مخلوق نمی‌باشد و اگر عشق خالق، صورت بندد، بنا بر خیال تشبیهی باطل باشد، پس نزد او سماع همین باطل زیاده کند. این است که می‌گوید سماع یا محبّت مخلوقی زیاده کند و اگر این در دل نباشد، لهو و بازی است و این هر دو در دین حرام است و اگر وی را پرسند که دوستی حق تعالی بر خلق واجب است، کدام است؟ گوید: فرمانبرداری و امتثال اوامر خدا و انتهاء از منهیّاتِ اوست و این خطایی است بزرگ. چه، آیه کریمه «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه» از متن کلام معجز نظامِ مَلِکِ علّام محو نشده و امتثال عمل صالح عَلی حِدّهٔ، در مواضع متعدّده مذکور است و ذوق سلیم می‌داند که محبت خدا و امتثال امر الهی دو امر متغایرند و همچنین «مَن عَشَقَنی عَشَقتُه...» در کتب حدیث و امثال این بسیار است. پس شخص را، یا در دل محبّت خالق است یا محبت مخلوق از دنیا و ما فیها و یا خالی از هر دو. اول، که سماع، محبّت حق تعالی زیاده می‌کند. چنین سماعی ممدوح است. و ثانی، مذموم است. و ثالث، مُختَلَف فیه است. بعضی می‌گویند: چون لهو و بازی است، پس روا نباشد. و بعضی می‌گویند که هر خوشی و لذّت یافتن، لازم نیست که حرام باشد. از نوای عندلیب و کبک کُهسار و بعضی طیور، و از نظاره گل و سبزه و آب روان، آدمی متلذّذ و محظوظ می‌شود و به اتّفاق حرام نیست. صفحه : ۱۶۹ آری حرام چیزی است که در آن فسادی باشد. چه حسن و قبح اشیا عقلی است و هر چه حق تعالی آن را واجب کرده متضمّن مصلحتی است و هر چه آن را حرام کرده، البتّه متضمّن مفسده‌ای بوده؛ نهایت آن مصلحت و مفسده یا بدیهی است، مثل حُسنِ صدقِ نافع و قُبح کذبِ ضارّ؛ یا نظری است مثل حُسن صدقِ ضارّ و قبح کذب نافع؛ یا بعد از فکر و نظر هم معلوم نمی‌شود مثل حُسنِ روزه روز آخر ماه مبارک رمضان و قبح روزه اوّل شوّال که بعد از فکر و نظر هم معلوم نمی‌شود تا آنکه شارع خبر ندهد؛ و هرگاه در حدیث باشد که همه چیز حلال است تا حرمتش ظاهر شود، پس تا یقین حکم بر حرمت چیزی نباشد، بر ما لازم نیست حکم به حرمت آن و احتیاط هم نیست. آری! احتیاط در نکردن خود است، نه حکم بر حرمت! چنان که گذشت. و بعضی گفته‌اند قسم لهو از سماع، یعنی کسی که دلش خالی باشد و چیزی نباشد که از آواز خوش به حرکت آید، سماع او مباح است. چه، دنیا لهو و لعب است قال

الله تعالی: «إِنَّمَا الحَیاةُ الدُّنیا لَعِبٌ وَ لَهوٌ» و مع هذا مباح است. و آنچه از راحتها و لذّتها حرام است نه از این حیثیت حرام است که لذّت است؛ بلکه از این حیثیت است که متضمّن مفسده است، چه، آواز مرغان خوش است و شنیدن آن حرام نیست. پس آب و گل و سبزه، در حقّ چشم؛ و طعم در حقّ ذوق؛ و بوی مُشک در حقّ شَم؛ چون آوازِ خوش، که حق را یاد دهد، در حق گوش است و همچنان که در حق چشم بعض لذّتها حرام است، همچون دیدن امرَد به شهوت و دیدن زن اجنبیه، و بعضی حلال همچون دیدن مملوکه و منکوحه صفحه : ۱۷۰ خود بعینه، در حق گوش همین حالت دارد که بعضی از لذتِ گوش مثل آنکه محبّت زنی اجنبیه یا پسری یا محبّت غیر خدا در دل باشد، به سبب آن آواز به حرکت آید، بد است، خواه به آواز خوش بشنود یا ناخوش که حرام است. و هر چه خدا را به یاد دهد و به حق نزدیک کند، خواه به آواز خوش یا ناخوش، خوب است و مباح. چنانچه در حدیث است که: من أصغی إلی ناطِقٍ عَنِ اللهِ فَقَد عَبَد الله وَ مَن أصغی إلی ناطِقٍ عَنِ الشَّیطانِ فَقَد عَبَدَ الشَّیطان. هر کس گوش کند قول کسی که از حق گوید، آن سامع در عبادت خداست و اگر گوینده از شیطان است، شنونده در عبادت شیطان است. امّا چون تأثیر آواز خوش و کلام موزون زیاده از تأثیر در حواس دیگر است، اختلاف در اینجا زیاده از مواضع دیگر است. پس سه قسم شد سماع آواز خوش نه دو قسم: قسم اوّل آنکه در دل صفت محمودی [ممدوحی] باشد، مثل محبّت امور حقّه، در این هنگام سماع ممدوح است. قسم دوم آنکه در دل صفت مذموم باشد، و آن مذموم است. و قسم سوم که خالی از هر دو صفت باشد، مختلف فیه است. و قسم اول که مباح است و دل از سماع قوّت می‌گیرد، چهار نوع است. [نوع] اول: سماع حاجیان. اشعاری [باشد] که در صفت کعبه و مشعر [و منا] و زمزم واقع است. مثل آنکه: بازگو از زمزم و خیف و مِنا. صفحه : ۱۷۱ و شنیدنِ این، کسی را روا بود که مانعی از حج رفتن نداشته باشد. چه، آرزو در دل او قوّت می‌گیرد و اثری عظیم در رغبت او به رفتن حج و میل نفسش بسوی آن به هم می‌رسد؛ و اگر حجِ سنّتی باشد که خواهد و مادر و پدر مانع او باشند؛ شنیدن، او را جایز نیست. زیرا که موجب میل نفس است به معصیت، و نزدیک به این است سماع غازیان، اشعاری که به غزو و جهاد خوانند. [مثل قوله علیه السلام:

السیف و الخنجر ریحاننا

افّ علی النرجس و الآس

شرابنا من دم أعدائنا

و هو کأسنا جمجمة الرأس]«۱»

چه، سبب این می‌شود که جان را به کف دست نهاده، در راه دین، خود را فدا کند و در اسلام حَسَنه‌ای بالاتر از این نیست. چنان که سیّئه‌ای زیاده از مادر و پدرِ خود کشتن نیست. پس شنیدن این چنین آوازی، اگر حَسَنه نباشد، سیّئه نخواهد بود. نوع دوم: سماعی و نوحه‌ای که اندوهِ معصیت را یاد دهد و بر تقصیرات خود گریه کند و در صدد تدارک ما فات درآید. اما اگر اندوهی حرام باشد، البته سماعی که سبب زیادتی آن اندوه شود، حرام خواهد بود. چنانچه کسی از او مرده باشد. قال الله تعالی: «لِکَیلا تَأسَوا عَلی ما فاتَکُم». نوع سوم: سماعی که در دل شادی بود و خواهد زیاده کند. چون شادی به چیزی که روا باشد مثل شادی روز عید به شکرانه آنکه حج گزارده یا صوم ادا کرده، چنانکه گذشت از حدیث علی بن جعفر که از برادر بزرگوارش صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین و أولادهٔ المعصومین سؤال کرد که چه می‌فرمایی در غنای در عید فطر و عید قربان و هنگام شادی و نشاط؟ صفحه : ۱۷۲ فرمودند که: هرگاه مقارن معصیتی نباشد، مثل عود و بربط و ساز [های] دیگر که آلات لهو است، یا مجلس فجور و خمور نباشد یا زنی که آوازش [را] اجنبی نشنود و امثال این؛ بلکه از برای شادکامی و خوشحالی به سنّت رسول صلی الله

علیه و آله و سلم باشد، در آن غنا باکی نیست. پس معلوم شد که خواندن به آواز خوش دو قسم است: آنچه در قرآن و ذکر و مرثیه امام شهید، و دیگر چیزی که خدا را به یاد دهد، تعبیر از آن در اغلب اوقات به صوت حَسَن شده و مباح است. و آنچه مخالف اینها باشد، تعبیر از آن در اکثر به غنا شده و حرام است. و مکرر گذشت که چون آن سَرور، از غزا به فتح و فیروزی مراجعت می‌فرمودند، اهل مدینه استقبال آن حضرت می‌نمودند و دفّ می‌زدند و شادی می کردند و اشعار می‌خواندند؛ و از آن جمله اشعار، بعضِ فضلا در کتاب ضبط نموده‌اند که از آن جمله این است: شعر

طَلَعَ البَدرُ عَلَینا

مِن ثَنیّات الوداع

وَجَبَ الشُّکرُ عَلَینا

ما دعا للهِ داعٍ

[أیُّهَا المَبعُوثُ فینا

جِئتَ بالأمرِ المُطاع]«۱»

نوعِ چهارم: آنکه آن امر حقّی که در دلِ سامع است، محبّت حق سبحانه و تعالی و دوستی مبدأ فیض و منبع احسان باشد. در این هنگام از سماعِ آن، محبّت قوت گیرد و گفته‌اند سماع این شخص را ضرور است؛ چه آتش دائمی را دامن زدنی در کار است. و سماع صوفیان از این نوع است که صفحه : ۱۷۳ فی الحقیقه قسم ششم است. لیکن الحال، مشوب به ساختنها شده و جمعی [از] متصوّفه در جامه صوفی که عبارت از متوّرعین باشند، درآمده‌اند. در واقع صورتی چندند بی معنا؛ اما آن جماعتی که این معنا در ایشان باشد، بسا باشد که در سماع پاک و صافی گردند چنان که طلا و نقره از آتش، و یُمکن که تجلّیات و مکاشفات ایشان را روی دهد و آن تجلّیات به صورت حَسنه باشد، همچون تجلّی جبرئیل به صورت دِحیَةُ الکلبی و این را «وجد» گویند. امّا این صورت بغایت نادر روی می‌دهد و یحتمل که به یاران حاضر از این مکاشفات سماعی، فیضها به تبعیّت و به طفیل روی نماید. چه، به هر یک گل، صد خار آب می‌خورد، لیکن غلط و اشتباه در این قسم بسیار واقع می‌شود. پیران کامل و عارفان فاضل، ممیِّزِ حق و باطل می‌توانند بود، لیکن مریدی که هنوز اثر شهوت در آن باقی باشد، بدون اعانتِ مرشدِ کامل، تمییز از او نیاید. و اینکه گفتیم که سماع گاهی ضرور می‌شود، اما برای شخصی که مستعد اظهار باشد. چنان که مشهور است که یکی از مریدان شیخ ابو القاسم گرگانی را اراده سماع شد. شیخ فرمود که سه روز چیز مخور. بعد از آن طعامی بغایت لطیف و لذیذ مهیّا کن. اگر در این هنگام با این جوع، سماع را بر طعام اختیار کنی؛ بدان که تقاضای این سماع بحقّ باشد و ضرور است. پس از اینجا معلوم شد که تا اندک شهوتِ نفسانی باقی است، سماع ضرر دارد. چه، دانستی که هر چه در باطن است، قوّت گیرد. دیگر از بعضی اکابر چنان منقول است، در کتب معتبره که جمعی که منکر سماعند، معذورند. چه عنِّین را باور نباشد که در مقاربت نساء لذتی هست، چون شهوت وقاع در آن نیست؛ و کور مادر زاد را کجا باور که در دیدن صفحه : ۱۷۴ الوان متناسبه و در رؤیت سبزه و آب روان لذتی حاصل می‌شود و سلطان المحقّقین و برهان المدقّقین نصیر الملّةِ و الدین در شرح اشارات در مقام العارفین می‌فرماید که مراتب عرفان را قطع نظر از ربط به اصطلاح این طایفه، مناسبت ذاتی باید، چنانچه اگر کسی موزون نباشد به تعلیم، موزون نمی‌تواند شد.

[اقسام سماع حرام]

و نیز از فضلا و عرفای سابق منقول است در کتب معتبره ایشان که سماعِ مباح به یکی از پنج سبب حرام می‌شود، هر چند شخص از اهل سماع باشد.

خاتم الخاتمهٔ

سلطان المحقّقین و قدوهٔ العارفین و رئیس الحکماء المتألّهین آیهٔ الله تعالی فی الأرضین حکیم نصیر الملّهٔ و الدّین الطّوسی در شرح مقامات العارفین اشارات و غیره می‌فرماید که: چون اشبه چیزی از عالم محسوسات به معقولات و روحانیات نغمه صوت حسن است، لاـ جرم سبب ربط عارف به عالم روحانیات می‌شود و باعث زیادتی ارتباط به آن عالم می گردد و معین و ممدّ خوبی است برای عارفین و سالکین فی الله (انتهی). و بعضی از ارباب عرفان بر این‌اند که بسا باشد که از یک سماع چندان صفحه : ۱۷۹ ربط به عالم روحانیات به هم رسد که از چندین ساله مجاهدات و ریاضات به هم نرسد چنانکه شیخ بهاء الملّهٔ و الدین می گوید:

یا مُغنّی قُم فَانّ‌َالعُمر ضاع

لا یَطیبه‌ُالعَیش الّا بِالسماع

و دور نیست که وجهش این باشد که آدمی مرکّب از دو جزء است: بدن محسوس که از عالم جسمانیّاتِ فانیه دائره متغیّره که عالم خلق و کثرت است. و از نفس ناطقه مجرّده روحانیه که عالم امر و وحدت است. قال الله تعالی: «أَلا ـ لَه‌ُالخَلق‌ُوَ الأَمرُ» پس نفس ناطقه را از حیثیّت تجرّد و وحدت مناسبتی با عالم وحدت و مجرّدات و گلشن همیشه بهار فرح فزایِ قدس و نزاهت هست. و به استماع صوت حسن و نَغَماتی که از جهت تألیفات متّفقه و نسَب منتظمه متناسبه، یک گونه وحدتی عارضِ آن نغمات متکثّره می‌شود، حرکتی و شوقی از او منبعث می گردد و به سبب مناسبتی که با جهان قدس و عالم معنا و نشأه وحدت دارد، زهولی دست می‌دهد او را از استعمال قوای حیوانی در اغراض خاصه حیوانیت که مانع‌اند او را از نیل و وصول به کمال حقیقی و قوای حیوانی که پیروی نفس ناطقه و قوّت عاقله نمایند، در وصول به عالم همیشه بهار جهان قدس و منبع سعادت، نهایت امداد و اعانت سالک است در ترقی مدارج کمال. و هرگاه شتر از خواندن او را شوقی و حرکتی عارض شود انسان کمتر از انعام نیست. قال الأفلاطون الالهی: «مَن لَم یَعشِق عَلی وَجه ٍبَهی‌ٍو صوت ٍشَهی‌ٍ فَهُو سُوءُ المِزاجِ یَحتاج‌ُالَی العِلاجِ». صفحه : ۱۸۰ پس هر چه سبب زیادتی آن شوق شود، در حقیقت محبوب خواهد بود و میل شخص یا به جانب مطلوب و معشوقی است که عشق او در شرع ممنوع است. پس هر چه سبب زیادتی آن ممنوع شود، محذور خواهد بود و کسی که در دلش نه معشوق حقیقی بود و نه مجازی و بر سبیل لهو و بازی، آواز خوش بشنود و بالطّبع از آن لذّت یابد، استماع آن لهو باشد و مؤمن از لهو معرّا، و از لَعب مبرّاست. پس آواز خوش از حیثیّت آنکه صوت حسن است حرام نخواهد بود، بلکه غنا هم نیست؛ و اگر غنایش خوانی غنایِ حرام نخواهد بود، چنانچه مذهب فرقه ثانیه است. و احادیث از کتب معتبره بر آن مدّعا در فصل ثانی گذشت. و بر محققان رموز دان، مخفی نخواهد بود که همین وحدت، هرگاه میانه عناصر اربعه واقع شود، آن را مزاج گویند و به سبب قرب با وحدت حقیقی و بُعد از آن در معادن که بعید است. همین صورت نوعیّه فایض می‌شود که حافظ ترکیب است و در نَبات چون اقرب به این وحدت است، نفس نباتی که سبب تغذیه و تنمیه و تولید مثل است، نیز فایض می گردد؛ و در حیوان چون اقرب است به این وحدت و مناسبتش زیاده از نبات است، نفس حیوانی که مورث حس و حرکت است، از فیّاض به او می‌رسد و چون در انسان اقرب است، با وجود کمالات سابقه از صورت نوعیه و نفس نباتی و حیوانی نفس ناطقه نیز بر او فایض می گردد و باز همین وحدت و همین مناسبت است که اگر میان

اعضا به هم رسد و اجزای بدن متناسب باشد، آن را حسن می‌نامند و همین وحدت است که هرگاه میان نغمات منفصله واقع شود، آن را مقامات متناسبه و تألیفات متّفقه می‌خوانند. چنانچه در موسیقی کتاب شفا بحث از نسب تألیفیه می کند و همین وحدت است که هرگاه میان کلمات به هم رسد، آن را وزن و آن کلام را موزون صفحه : ۱۸۱ می گویند، و لهذا هرگاه نَسَب تألیفیه متّفقه متناسبه با کلام موزون و حسن صورت که تناسب اجزاء باشد جمع شود؛ همه مناسبات جمع شده در کمال خوبی خواهد بود. «انّ الله جمیل یحبّ الجمال». خصوصاً هرگاه کلام معجز نظامِ حضرتِ مَلِک علّام، صاحب حُسنی به آواز خوش بخواند، که نظرِ به آن، متضمّن معصیتی نباشد و سامع، هم معنا فهمد و هم مقام داند؛ چون لذّت ادراک ملایم است مِن حَیثُ إنّه مُلایِم چه لذتها و چه ربط که حاصل خواهد شد.

[نتیجه] پس نتیجه این دو فصل به مقتضای احادیث این شد که فرقه ثانیه می‌گویند غنا فی الجمله حرام است به اتّفاق،

نه مطلقاً؛ بلکه بعضی از اقسام که صوت حسن با ساز و آلات لهو باشد؛ یا آنکه خواننده زن باشد و آوازش مرد نامحرم بشنود؛ یا پسری باشد که از آن خواندن انبعاثِ شهوت شود؛ یا مستمع چنان شخصی بُوَد که از شنیدن آواز خوش، قوای بهیمی او به حرکت آید، نه آنکه روحانیّتش غالب شود؛ یا خالی از ذکر جنت و ربط به عالم آخرت باشد، نه آنکه ربط به آن عالم دهد و خدا و جنّت به یاد آورد؛ یا آنکه قوای شَهوی و حیوانی به حرکت آوَرَد، نه آنکه عاقله قوی شود و قوای حیوانی را مطیع خود گرداند؛ یا آنکه از مبدأ دور اندازد، نه قریب گرداند؛ و یا آنکه از خدا غافل گرداند، نه آنکه خدا را به یاد آورد حرام خواهد بود. و اگر چنین نباشد و مقتضیاتش ذکر و محبّت الهی و عشق حقیقی و فکر آخرت و ترک دنیا و إماته شَهَوات و قطع تعلّقات و افزونی روحانیت و تخلّق به اخلاق الله باشد جایز؛ بلکه مستحب خواهد بود عقلًا و نقلًا، چنانچه کثیری از اکابر دین مثل خواجه نصیر الدّین علیه الرحمه و إبن جمهور و إبن فهد و بسیاری از مجتهدین صفحه : ۱۸۲ متأخّرین نیز مثل شیخ بهاء الملّة و الدّین و فاضل ربّانی و عالم یزدانی و عارف سبحانی مولانا محمّد باقر خراسانی در کفایه و فاضل کاشی و عالم عامل قمی و کثیری از اهل تحقیق امامیّه به این رفته‌اند. اگر کسی گوید که: قسم ثانی از تقسیمات غنا نیست. می گوییم: مضایقه در اصطلاح نداریم و منافاتی ندارد با مدعای فرقه ثانیه. چه، بعض خواندن به آواز خوش حرام نیست، خواه غنا خوانیَش و خواه صوت حَسَن. اگر قایلی گوید: که معصوم صلوات الله علیه لهو حدیث و قول زور را که در کلام ملک علّام واقع است تفسیر به غنا کرده و این دو چیز حرامند، پس باید غنا نیز البتّه حرام باشد، چرا که نسبت میان معرِّف و معرَّف تساوی است و شما گفتید که یک قسم غنا نزد فرقه ثانیه همچون غنای در قرآن حلال است؟ جواب اولًا آنکه: در تعریف حقیقی، تساوی میان معرِّف و معرَّف شرط است، نه تفسیر لفظی که شرح لفظ است. نمی‌بینی که «سَعدانه» را تفسیر به نبات می کنند و حال آنکه نبات اعم است از سعدانه. و در ما نحن فیه که تفسیر دو چیز حرام به غنا کرده‌اند. غنا که معرِّف است اعمّ از این دو حرام می‌تواند بود، به این روش که غنا در ضمن حلال متحقّق شود. و ثانیاً: هرگاه لهو حدیث و قول زور غنا باشد، پس غنا که عبارت از این دو چیز است و آنچه از این قبیل باشد، حرام است. پس هر صوت حسن که از این دو نباشد، غنا نیست و حرام نخواهد بود؛ و مطلوب فرقه ثانیه همین است که هر صوت حسن حرام نیست، گو آن را غنا نخوانند چه، کار ما با معناست نه اطلاق لفظ. و بر متتبّعِ مدارکِ شرعیه فرقه ثانیه، مخفی نیست که از مجموع احادیث فصل ثانی ظنی که در مسائل فروع کافی است، به هم صفحه : ۱۸۳ می‌رسد بر اینکه بعضی افراد غنا مثل خواندن قرآن و اذکار و آنچه خدا و جنّت را به یاد آوَرَد حاصل می‌شود، و در زمان غیبت معصوم عجلّ الله فرجه همین ظنّ در امثال این مسائلِ فروعیّه کافی است؛ و هر کس زیاده بر ظنّ در فروع دعوی کند بهره‌ای از فقه ندارد یا نصیبی از انصاف. چه، در جمیع کتب اصول تصریح کرده‌اند به آنکه قطعیات از فقه نیست و شیخ بهاء الملّة در زبده می گوید که «وَ القَطعیاتُ لَیسَت فِقهاً».

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».